

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

سید دهمین حواری

سید احمد الحسن علیه السلام

گردآوری و پی نوشت
علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

سیزدهمین حواری	نام کتاب
احمدالحسن <small>عليه السلام</small>	نویسنده
علا سالم	گردآوری و پی نوشت
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>عليه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۳۹۵	تاریخ انتشار
۱۲۸/۱	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام به

تارنماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است؛
بارالها! سلام و صلوات تامّ خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیین، ارزانی
فرما!

پیشگفتار پی نویسنده

معرفی صاحب کتاب و دعوت الهی ایشان:

سید احمد الحسن... ایشان، احمد فرزند اسماعیل، فرزند صالح، فرزند حسین، فرزند سلمان، فرزند محمد، فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند علی بن ابی طالب که سلام و صلوات بر آنها باد می‌باشد.

ایشان وصی و فرستاده‌ی امام مهدی -محمد بن الحسن (علیه السلام)- به سوی همه‌ی مردم، یمانی موعود برای مسلمانان شیعه، و همان مهدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بشارت ولادتش را در آخر الزمان به مسلمانان اهل سنت داده است. همچنین ایشان همان تسلی دهنده‌ی پیامبران و فرستادگان خداوند است که پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) -همان طور که در انجیل آمده- به او وعده داده، و همان رهایی بخشی است که فرستاده شدنش را پیامبر خدا ایلیا (علیه السلام) به یهودیان وعده داده است.

ایشان دعوت بزرگ الهی خود را در سال ۱۹۹۹ در عراق (شرق) پایتخت دولت عدل الهی، آغاز کرده، و این دعوت از آنجا به همه‌ی جهان منتشر شده است. ایشان به سوی مردم آمد، با همان دلایل و استدلال‌هایی که انبیا و فرستادگان خداوند با آنها بر قومشان استدلال می‌کردند: نص و تصریح (که برای پیروان دین‌ها هر یک براساس کتابی که به آن اعتقاد دارد، روشن نموده است)، علمی که با آن بزرگان همه‌ی ادیان را به مبارزه طلبیده است، و دعوت به حاکمیت خداوند؛ به علاوه‌ی تأیید ایشان توسط خداوند سبحان در ملکوت و از طریق هزاران رؤیای صادقانه‌ای که

پیامبران و فرستادگان برایش گواهی می‌دهند.

ایشان با دستان خود، مجموعه‌ای از کتاب‌هایی را که جوانب بزرگی از شناخت الهی را در بردارند به نگارش درآورده و شروع به توزیع آنها بین مردم نمودند؛ از جمله: «کتاب توحید، متشابهات، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، سفر موسی (علیه السلام) به مجمع البحرین، پاسخ‌های روشنگر بر بستر امواج، نبوت خاتم، گوساله، جهاد درب بهشت است، حاکمیت خداوند نه حاکمیت مردم» و بسیاری دیگر.

اما هدف دعوت ایشان، همان هدف دعوت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد - که درود خداوند بر همه‌ی ایشان باد- می‌باشد؛ اینکه توحید در جای جای این زمین منتشر شود. هدف ایشان، همان هدف پیامبران و فرستادگان است؛ و همچنین بیان تورات، انجیل و قرآن و آنچه در آن اختلاف دارند... اینکه زمین همان‌طور که از ظلم و ستم آکنده شده است، سرشار از عدل و داد گردد. اینکه گرسنگان سیر شوند و در زمین، نیازمندی باقی نماند. اینکه یتیمان پس از اندوه طولانی‌شان، شاد شوند و بیوه زنان نیازهای مادی خود را با وقار و احترام، به دست آورند. اینکه... و اینکه... اینکه مهم‌ترین مسأله‌ی شریعت، پیاده شود؛ عدل، مهربانی و راستی.

بسیاری از مؤمنان که در جای جای این جهان به سر می‌برند، به کاروان این دعوت مبارک پیوسته‌اند. برای کسب آگاهی بیشتر می‌توانید به سایت رسمی انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه نمایید.^(۱)

احمد «سیزدهمین» از «بیست و چهارمین» پیر در مَوَن اِدیان:

«۱ پس از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شد و آن آواز اول را که چون کرنا شنیده بودم با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود کن تا اموری را که پس از این باید واقع شود، به تو بنمایم. ۲ فی الفور در روح شدم، و به

ناگاه تختی در آسمان بود و بر آن تخت نشیننده‌ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین کمائی گرداگرد تخت که به منظر شباهت به زمرّد دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت‌ها بیست و چهار پیر که جامه‌های سفید در بردارند، نشستند دیدم در حالی که بر سر ایشان تاج‌های زرّین ۵ و از تخت، برق‌ها، رعدها و صداها برمی‌آید»^(۱).

در مورد کسی که بر تخت نشسته است، می‌توانیم در متون مسلمانان (شیعه) مطالعه کنیم و ببینیم که پیامبر خدا محمد ﷺ همان کسی است که بر تخت نشسته. اما همراهان بیست و چهار تخت، همان جانشینان پاک و مطهر او هستند؛ «۱۲ امام + ۱۲ مهدی» همان‌طور که وصیت مقدّس ایشان به آن تصریح می‌کند. متن وصیت:

«... رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفتند به علی (علیه السلام) فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیت‌شان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمودند، تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی، و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق کننده‌ی بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به وسیله‌ی تو، بین حقّ و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست.

ای علی! تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی چه زنده و چه مرده ایشان و همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود، پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند، و هر کدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم، و در قیامت نه مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امتّم هستی. زمانی که وفات تو فرا رسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حقّ است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا

و سید عبادت کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه‌های عبادت) «علی» واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آن‌گاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی که وفات او فرا رسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد ثقه «تقی» بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی «ناصح» واگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش «محمد» که حافظ شریعت و آل محمد علیهم‌السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید، وصایت و جانشینی من را به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است»^(۱).

این بیست و چهار امام در منابع مسلمانان اهل سنت نیز ذکر شده‌اند: از کعب الاحبار روایت شده است: «آنها دوازده نفرند. هنگامی که مدتشان به سر آید، طبقه‌ای صالح که خدا بر عمرشان می‌افزاید را خداوند به این امت وعده داده است. سپس قرائت کرد: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^(۲) (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داد که در روی زمین جانشین‌شان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین نمود). گفت: و خداوند اینچنین با بنی اسرائیل رفتار نمود»^(۳).

۱- غیبت طوسی: ص ۱۱۱، تحقیق عباد الله تهرانی، موسسه‌ی معارف اسلامی.

۲- نور: ۵۵.

۳- تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۸ ص ۲۶۲۸ ح ۱۴۷۶۹.

کتاب «سیزدهمین حواری»^(۱) پیش رو:

خواننده‌ی گرامی! صاحب این کتاب، همان سیزدهمین وصی است؛ همان طور که فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ در وصیت مقدّس خود به ایشان تصریح فرموده است؛ و آنگونه که در انجیل آمده است، همان سیزدهمین حواری که عیسی (علیه السلام) به بازگشت او هنگام نزدیک شدن قیامت صغری وعده داد؛ و همان طور که در تورات آمده، آقایی که دوباره باز می‌گردد و پرچمی را برای امت‌ها به اهتزاز درمی‌آورد. بنابراین ایشان، همان رهایی‌بخش و منجی وعده داده شده‌ی جهانی است که همه‌ی پیروان آدیان منتظرش هستند.

از آن رو که نقشه‌ی خداوند سبحان برای مردِ رهایی دهنده در روز موعودش در نهایتِ سَری بودن است، اُسقف پولس فعالی در مورد مَهرها در سفر رُویا می‌گوید: «مَهرهای هفت‌گانه‌ی «عدد کمال» بر این دلالت می‌کند که نقشه‌ی خداوند، واقعاً سَری است و چیزی آن را تغییر نمی‌دهد»^(۲) و این سخن، همان موضوعی است که مسلمانان یا حداقل شیعیان‌شان به آن معتقد هستند؛ آنگونه که امامان هدایت می‌فرمایند: مالک جُهنی می‌گوید: به ابو جعفر (علیه السلام) عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی وصف می‌کنیم که در هیچ کسی نیست. فرمود: «نه به خدا سوگند، این هرگز نخواهد شد تا او خود بر شما با آن احتجاج کند و شما را به آن فراخواند».^(۳)

می‌گوییم: حال که چنین است، پرده برداشتن از «راز» از سوی این مرد

۱- نگاه کنید به پیوست ۶: جمعه سیزدهمین حواری به صلیب رفت.

۲- پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس - روایای قدّیس یوحنا.

۳- غیبت نعمانی: ص ۲۲۰.

(رهایی بخش) به طور قطع و یقین نشانه‌ای است که ما را به او می‌رساند و علامتی است که ما را به او راهنمایی می‌نماید. از اینجا است که رهایی و نجات ما، فقط با تصدیق او از ناحیه‌ی ما صورت می‌پذیرد و اینکه پیش از مصیبت طوفان دوم - که اگر خداوند بخواهد جاریش کند، نزدیک است - سوار کشتی او شویم.

بیانات عالم و عبد صالح تا آنجا که قرآن توصیفش نموده، و بنده‌ی امین و حکیم تا آنجا که انجیل توصیفش نموده، سید احمدالحسن (علیه السلام) بیاناتی که این کتاب آنها را در بردارد و آنچه از بازگشایی اسرار سر به مهر حکایت دارد، نکته‌ای است که اگر کسی با خداوند در ارتباط نباشد، نمی‌تواند به آنها دست پیدا کند؛ تا برهانی روشن، بر حقانیت و راستی دعوت مبارک ایشان باشد.

علی رغم واضح بودن سخن ایشان (علیه السلام) و درخشندگی حجت و دلیل ایشان در این کتاب، به خاطر علاقه‌ی بسیار به توضیح بیش‌تر، برخی پی‌نوشت‌های مختصر و تا حد امکان ضروری، افزوده شده است. در برخی از این توضیح‌ها، برخی سخنان دانشمندان کاتولیک و ارتودکس کلیسا نقل شده؛ چرا که این مطالب، پیروان آنها و کسانی را که به آنها پایبند هستند را ملزم می‌کند؛ همان‌طور که عرضه کردن آنها و مقارنه‌شان با مسایلی که سید احمدالحسن (علیه السلام) روشن فرموده است، به وضوح باطل و اشتباه بودن آنها را روشن می‌نماید و اینکه آنها از سر نادانی در این اسرار وارد شده‌اند.

به علاوه شایان ذکر است که این جانب در حاشیه نویسی بر این کتاب، از بسیاری از پی‌نوشت‌های برادر دکتر توفیق محمد مغربی بهره‌جستم که ایشان آنها را بر همین پاسخ‌هایی که در این کتاب مطرح شده، به نگارش درآورده است. خداوند به ایشان پاداش نیکو دهد، و او و ما را ختم به خیر کند!

در پایان، از خداوند خواستاریم که برای قائم آل محمد (علیهم السلام) تمکین حاصل و او را

یاری بزرگوارانه عطا فرماید و با بخششی از سوی خودش سبحان- هر یک از مخلوقاتش را که هدایتش را می‌خواهد، به سوی او هدایت کند، و از کوتاهی ما به حق او درگذرد.

والحمدلله رب العالمین؛ و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است!

علا سالم

۱۵ آوریل ۲۰۱۲ م

برابر با ۲۳ جمادی الاول ۱۴۳۳ ه (۱)

پرسش و پاسخ

شیر و بره در رؤیای یوحنا... کیست؟

پرسش ۱:

سید احمدالحسن در برخی از کتاب‌هایش، بیست و چهار پیر در رؤیای یوحنا را به «دوازده امام و دوازده مهدی (علیهم‌السلام)» که در وصیت رسول خدا حضرت محمد ﷺ ذکر شده‌اند، تفسیر فرموده‌اند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود: این بیست و چهار پیر، بره‌ی به صلیب کشیده شده‌ای که در میان خودشان است را خطاب قرار می‌دهند؛ این بره کیست؟

پاسخ:

رؤیای یوحنا

در اصحاح چهارم:

«... ۲ فی‌الفور در روح شدم، و به ناگاه تختی در آسمان بود و بر آن تخت نشینده‌ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین کمانی گرداگرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت‌ها بیست و چهار پیر که جامه‌های سفید در بردارند، نشسته دیدم در حالی که بر سر ایشان تاج‌های زرین ۵ و از تخت، برق‌ها، رعد‌ها و صداها بر می‌آید...».

و در اصحاح پنجم:

«۱ و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، مختم به هفت مهر ۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحق اینکه این کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟ ۳ و هیچ کس نه در آسمان و نه در زمین و نه در زیر زمین نتوانست آن کتاب را بگشاید یا بر آن نظر کند. ۴ من

به شدت می‌گریستم؛ زیرا هیچ‌کس که شایسته‌ی گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد. ۵ و یکی از آن پیران به من می‌گوید، گریان مباش! اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشه‌ی داوود است، غالب آمده تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید. ۶ و به ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. ۷ پس او آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت. ۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان، و بیست و چهار پیر به حضور بره در افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعا‌های مقدّسین است. ۹ و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند، تو مستحقّ گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش هستی؛ زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی. ۱۰ و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه‌ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد. ۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛ ۱۲ که به آواز بلند می‌گویند: مستحقّ است او بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت یابد. ۱۳ و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریا است، هر آنچه در آنها است، شنیدم که می‌گویند: تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابد الآبدین. ۱۴ و چهار حیوان گفتند، آمین! و آن بیست و چهار پیر برای زنده تا ابد الآبدین به روی درافتادند و سجده نمودند».

در اصحاب چهاردهم:

«و دیدم که اینک، بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی، صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند...»^(۱)

۱- در مورد عدد ذکر شده (۱۴۴،۰۰۰) که در رؤیا بره پیشانی آنها را با مُهر پدرشان مُهر زده است، برخی از علمای کلیسا می‌گویند: «ما در مقابل کلیسا، مردم خداوند هستیم. این عدد، تعداد بسیار

از این متون، برای شما روشن می‌شود کسی که یک مرتبه به صورت رمزگونه با شیر بودن به او اشاره و مرتبه‌ی دیگر به اینکه او بره‌ی ذبح شده است، یکی از بیست و چهار پیر می‌باشد؛ و آن کسی که بر تخت نشسته، همان کسی است که بر رؤیا تسلط دارد و در رؤیا روشن است که مقام این شخص از همه برتر و جایگاهش والاتر است؛ و همان‌طور که در رؤیا روشن است، این بیست و چهار پیر نشسته بر تخت‌ها، نزدیک‌ترین افراد موجود در رؤیا - از جهت جایگاه - نسبت به آن شخصی هستند که بر تخت نشسته است.

بنابراین بره‌ی ذبح شده از آن کسی که بر تخت نشسته، برتر نیست و از بیست و چهار پیر نیز برتر نمی‌باشد؛ با اینکه ما در رؤیا می‌بینیم که او همان کسی است که این شایستگی را دارد که کتاب را بگیرد و مهرها را بگشاید. پس چطور فقط او این شایستگی را دارد که کتاب را بگیرد و نه دیگران؛ در حالی که آنان از او نزدیک‌تر و برتر می‌باشند؟!

در نتیجه باید بره‌ی ذبح شده، به طور رمزگونه اشاره به یکی از بیست و چهار پیر داشته باشد.

اما اینکه آنان برای او (به سجده) در افتادند و با او سخن گفتند و... سایر موارد؛ اینکه آنان (به سجده) در افتادند، به معنای این است که آنان برای او آماده‌سازی و مقدمه‌چینی کردند و به نتیجه و فرجام یعنی پیاده شدن حاکمیت خداوند در زمینش، ایمان داشتند.

اما این سخن شما: «در اینکه یکی از بیست و چهار پیر، همان کسی است که

زیادی را شامل می‌شود؛ و همین‌طور عموم بسیاری از هر امت، قبیله، مردم و زبانی را در بر می‌گیرد. این دلالت بر همه‌ی جهان و چهارگوشه‌اش دارد» و از آنجایی که این عدد مذکور در رؤیا طبق تفسیر آنان بسیار اندک می‌نماید، چنین گفتند که «این عدد، عددی رمزگونه است»؛ و منظور، خود عدد نیست. اینچنین با کمال خونسردی؛ در نظر اینان تأویل بدون دلیل، چه سهل و آسان است! پژوهش‌هایی در کتاب مقدس - رؤیا قدیس یوحنا، پولس فغالی.

رمزگونه بره و شیر توصیف شده است، اشکالی وجود دارد؛ پس چگونه خودش را مورد خطاب قرار می‌دهد؟» این درحقیقت اشکالی محسوب نمی‌شود؛ به این دلیل که ما درباره‌ی رُویا سخن می‌گوییم. اشکالی ندارد که یکی از آن پیرهای بیست و چهارگانه که از یک سو به رمز به بره و از سوی دیگر به شیر توصیف شده است، مورد خطاب قرار گیرد... تا انتها؛ که اگر این اشکال صحیح می‌بود، قطعاً نقض رُویا صحیح می‌شد؛ چرا که کسی که غالب شد و شایستگی بازگشایی کتاب را پیدا کرد، به شیر توصیف شده است، سپس بیان شده است کسی که کتاب را گرفته است، همان بره‌ی ذبح شده می‌باشد:

«اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشه‌ی داوود است، غالب آمده تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید. ۶ و به ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. ۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت.»

بنابراین بره‌ی ذبح شده و شیر برای اشاره به کسی است که چیره شد و شایستگی این را داشت که کتاب را بگیرد و مهرهایش را بگشاید؛ و او یکی از بیست و چهار پیر می‌باشد. در جایگاه کسی که نیازمند نیرو، شجاعت و اخلاص می‌باشد، با رمز شیر به او اشاره و در جایگاه گرفتن مهرهایی که نیازمند به قربانی شدن می‌باشد، به رمز با بره‌ی ایستاده - که گویی ذبح شده - به او اشاره شده است. هر دو شخصیت، به یک شخص اختصاص دارد^(۱) و منافاتی بین این دو نمی‌باشد؛ از این جهت که نیرومند

۱- اینکه رمزهای مختلف رُویا به یک شخص و از ابعاد مختلفی اشاره دارد، مسأله‌ای است که علمای مسیحی نیز به آن اعتقاد دارند. به عنوان نمونه، دو متن را نقل می‌کنم. یکی از این دو برای آنتونیوس فکری است؛ آنجا که می‌گوید: «... او در نیرومندی و فرمان‌روایی‌اش بر ما و همه‌ی مخلوقات چون شیر است؛ ولی در مقدّم کردن خودش به عنوان قربانی برای به صلیب رفتن و بر دوش کشیدن گناهان ما، بره می‌باشد...». شرح کتاب مقدّس - عهد جدید - تفسیر سفر رُویا.

بودن روح در نتیجه‌ی قربانی شدن، اخلاص و صبر بر مظلومیت و ستم‌دگی است. اما اینکه آنها بره‌ی ذبح شده در رؤیا را عیسی (علیه السلام) تفسیر می‌کنند، این نکته که نشیننده‌ی بر تخت از دید آنها همان خداوند متعال است، این موضوع را باطل می‌کند؛ خداوند متعال بسیار بلند مرتبه‌تر از اینها است!^(۱)

و پوشیده نیست که آنچه در این خصوص در تفسیر آنان آمده، از محدودیت‌های خداوند سبحان و نقض الوهیت مطلق او می‌باشد. برای جزئیات بیشتر می‌توانید کتاب توحید را مطالعه نمایید.^(۲)

اما از نظر ما، کسی که بر روی تخت نشسته، محمد (صلی الله علیه و آله) است و بیست و چهار پیر نیز گرداگرد ایشان نشسته‌اند، که اینان، خلفا و جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند (امامان و مهدیین)؛ کسانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنها را در وصیت مقدّس خود نام برده

دیگری از آن دکتر ولیم مکدونالد است که می‌گوید: «در سفر رؤیا، پروردگار ما هم مانند بره و هم مانند شیر، توصیف می‌شود. از این جهت که او بر دوش کشته‌ی خداوند است، او همان بر دوش کشته‌ی ذبح شده‌ای می‌باشد که خطاهای جهان را از بین می‌برد؛ و در جایگاه شیر، او قاضی است که دشمنانش را کیفر می‌دهد. او هنگام نخستین آمدن، بر دوش کشته (بره) است و در دومین آمدنش، شیر خواهد بود» (بنیان عمواس کتاب مقدّس). اسقف پولس فعالی می‌گوید: «... ما چشم انتظار شیر هستیم. در نتیجه ما در مقابل بره قرار داریم. چرا عیسی بره نامیده شده است؟ در اینجا سه دلیل وجود دارد...» (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس - رؤیا قدّیس یوحنا).

۱- دکتر ولیم مکدونالد نیز در مورد کسی که بر تخت نشسته است، می‌گوید: «خداوند دیده شده است که کتابی که هفت مهر از آن محافظت می‌نماید، در دست دارد» (بنیان عمواس کتاب مقدّس) و همانند این، سخن اسقف پولس فعالی در مورد تخت می‌باشد: «تختی در آسمان نصب شده است (آ ۲ ب). در تمام این فصل، لفظ «تخت» آمده است. ۱۴ مرتبه آمده است؛ از این ۱۴ مرتبه دو مرتبه به صورت جمع که می‌بینیم تخت‌هایی دیگر (دوازده تخت) بر تخت اول احاطه دارد؛ یعنی تخت خداوند» (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس - رؤیا قدّیس یوحنا).

۲- در کتاب توحید، سید احمدالحسن عقیده‌ی درست و صحیح به لاهوت را بیان کرده است و در آن، عقاید باطلی را که بسیاری از مردم زمین امروزه به آن اعتقاد دارند، مورد بحث قرار می‌دهد؛ می‌خواهند مسلمان باشند، مسیحی یا دیگران.

است.^(۱)

شاخه‌ای که از تنه‌ی یسی بیرون می‌آید:

پرسش ۲:

کشیش‌ها و کلیسا شاخه‌ای را که از تنه‌ی یسی می‌روید، به مسیح (علیه‌السلام) تفسیر نموده‌اند. آیا این صحیح است؟

پاسخ:

پرسش شما در مورد شاخه‌ای است که در اشعیا آمده است:

اشعیا - اصحاح یازدهم:

«۱ و از تنه‌ی یسی شاخه‌ای خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت ۲ و روح پروردگار بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خداوند ۳ و خوشی او در ترس از پروردگار خواهد بود. او فقط بر وفق مشاهده‌ی چشمش قضاوت نمی‌کند و موافق شنیده‌ی گوش‌هایش حکم نمی‌دهد ۴ بلکه مسکینان را با عدالت داوری خواهد کرد و در میان بی‌نویان زمین با انصاف حکم خواهد راند. زمین را با عصای دهانش می‌زند و منافق با نفس لب‌هایش خواهد مرد ۵ کمر بند کمرش، عدالت و کمر بند میانش، امانت خواهد بود ۶ پس گریه با گوسفندان سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله با شیر و پروراری با هم، و طفلی کوچک آنها را خواهد راند ۷ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. ۸ و طفل شیرخواره، بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را

۱- متن وصیت مقدّس که بر امامان دوازده‌گانه و مهدیین دوازده‌گانه تصریح می‌نماید، پیش‌تر ارایه گردید.

بر خانه‌ی افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمام کوه مقدّس من، فساد نمی‌کند و کار زشتی انجام نمی‌دهند زیرا زمین از معرفت پروردگار پر می‌شود همان طور که آب، دریا را می‌پوشاند ۱۰ و در آن روز ریشه‌ی یسیّی به عنوان پرچمی برای مردم برپا خواهد شد و امّت‌ها فقط او را طلب خواهند کرد و او با جلال خواهد بود ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه‌ی قوم خویش را که از آشور، مصر، فتروس، حبش، عیلام، شنعار، حَمات و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند، بازآورد. ۱۲ و به جهت امّت‌ها پرچمی برافراشته، رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان فراهم خواهد آورد».

ولی اینکه آن شاخه را به عیسی (علیه السلام) تفسیر می‌کنند، صحیح نیست و این متن، تفسیر آنان را بر نمی‌تابد^(۱) و با عقیده‌شان سر ناسازگاری دارد. عیسی (علیه السلام) بر اساس

۱- علمای کلیسا، آیه‌ی: «و از تنه‌ی یسیّی شاخه‌ای خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت» را به عیسی (علیه السلام) تفسیر می‌کنند و نظرشان این است که معنای شاخه و تنه، یکی است و این مورد، قطعاً خلاف حکمت می‌باشد. به عنوان مثالی از تفسیرهای آنان، سخن کشیش تادریس یعقوب با این تصور که این متن بر عیسی منطبق می‌شود را بیان می‌کنم: «... نگفته است فرزند داوود، با اینکه ایشان از جهت شرعی فرزند داوود است؛ ولی خواست او را به شکلی واقعاً متواضعانه بیان کند؛ مانند نهال و شاخه‌ای از یسیّی که زندگی کرد و در حالی که جایگاهش اندک بود، از دنیا رفت» (تفسیر سفر اشعیا). آنان به اینکه یهود بی هیچ دلیلی متن را بر «حزقیّا» تطبیق می‌دهند، اشکال می‌گیرند؛ چرا که حزقیّا پیش از آنکه اشعیا این مطلب را بگوید، متولد شده بود؛ در حالی که می‌بینیم خود آنان نیز بدون دلیل متن را بر عیسی (علیه السلام) تطبیق می‌دهند. روشن است که این آیه و آنچه پس از آن می‌آید، بنا به دلایلی که سید احمدالحسن (علیه السلام) بیان فرموده‌اند، چنین تطبیقی را بر نمی‌تابند؛ و ایشان معنای متن را در کتاب دیگری اینگونه بیان کرده است: «... اما یسیّی در تورات شناخته شده است؛ او پدر پیامبر خدا داوود (علیه السلام) است، و مادر امام مهدی (علیه السلام) نیز از نسل داوود (علیه السلام) می‌باشد... پس امام مهدی محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام) از ناحیه‌ی مادری جزو نوادگان اسرائیل (یعقوب (علیه السلام)) و از ناحیه‌ی پدری از نوادگان محمد (صلی الله علیه و آله) به شمار می‌رود. پس اینکه حضرت مهدی (علیه السلام) شاخه‌ای از تنه‌ی یسیّی است، بر او صدق می‌کند. همان گونه که این مورد بر مهدی اول از مهدیین دوازده‌گانه نیز صدق می‌کند؛ چرا که او نیز شاخه‌ای است که از شاخه‌ای از تنه‌ی یسیّی

عقیده‌ی آنان، همان پروردگار مطلق است؛ پس چگونه او از پروردگار می‌ترسد و خوشی او در ترس از پروردگار است؟! شاید با پناه‌آوردن به عقیده‌ی اَقانیم سه‌گانه‌ی باطل و متناقض - که باطل بودنش را با دلیل و برهان در کتاب توحید بیان کردم - دلیل بیاورند.^(۱)

این در حالی است که عیسی علیه السلام حکومت نکرد و بین مردم قضاوت ننمود. بنابراین ایشان علیهم السلام امکان بر پا داشتن عدالت یا انصاف برای مظلومان و ستم‌دیدگان را به دست نیامورد؛ پس چطور متن بالا بر او منطبق می‌شود؟!^(۲)

آنچه این متن به تصویر می‌کشد در زمان عیسی علیه السلام محقق نمی‌شود؛ اینکه زمین

بیرون می‌آید؛ چرا که او از نسل امام مهدی علیه السلام است» (کتاب وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات، انجیل و قرآن).

۱- اما در مورد دلیل آوردن آنان در مورد لذت بردن عیسی از ترس از پروردگار که بر او قرار می‌گیرد و ارتباط آن با مسئله‌ی اَقانیم، کشیش تادریس یعقوب در تفسیرش می‌گوید: «... حلول و قرار گرفتن روح القدس بر مسیح، با قرار گرفتن او بر ما متفاوت است. در مورد ایشان قرار گرفتن، اَقنومی است. او در ذات جوهر، با پدر یگانه است. قرار گرفتنی بدون هیچ حد و مرزی...» و می‌گوید: «و قرار گرفتن روح القدس، قرار گرفتن زمانی نمی‌باشد. بلکه اتحادی ازلی بین اَقانیم سه‌گانه وجود دارد...».

اما در مورد باطل کردن عقیده‌ی اَقانیم سه‌گانه، همگان می‌توانند سخنان سید احمدالحسن را در پیوست شماره ۱ مطالعه نمایند.

۲- کشیش تادریس در توضیح آیه‌ی «او بر وفق مشاهدی چشمش قضاوت نمی‌کند» چنین می‌نویسد: «سید مسیح موضعی کاملاً متضاد با آنچه در زمان اشعیا جریان داشت که قُضات براساس قرائین قضاوت می‌کردند، اتخاذ می‌کند. این طعنه (جانب‌دارانه بودن) به بسیاری از کسانی که به مسئولیت‌های رهبری متعهد هستند، وارد می‌شود، و پروردگار با شدت در برابر این بیماری ایستادگی نمود. ایشان، رهبران دینی را که به جانب‌داری و ریاکاری دچار بودند، توبیخ می‌نمود؛ مانند فریسیان، صدوقیان و کاتبان. این در حالی است که کودکان را با لطف، به سوی خود دعوت می‌کرد و با افراد خطارکار و باجگیر، مهربانی می‌نمود». روشن است که رویکرد این متون، از رویکرد علمی بسیار به‌دور است. متن درباره‌ی مردی سخن می‌گوید که حکومت می‌کند و زمین را پر از شناخت و عدل می‌کند؛ نه از کسی که توبیخ می‌کند و با لطف رفتار می‌نماید.

از شناخت پروردگار پر می‌شود، همان‌طور که از آب دریاها پر شده است. این شناخت باید تأثیری بر جای بگذارد؛ مانند اینکه ثروتمندان به فقیران کمک می‌کنند، و نیرومند ضعیف را یاری می‌دهد و به زودی زمین از ستم خالی می‌شود و...

تقریباً تمامی محتوای متن از عیسی (علیه السلام) و دعوت ایشان به طور کامل به دور است. آیا به عنوان مثال عیسی، رانده‌شدگان اسرائیل (از نظر اینان یعقوب) را گرد آورده است؟؟ و آیا پراکندگان یهودا (از نظر آنها، فرزندان یعقوب) را از جای جای جهان گرد آورده است؟؟ اگر بگویند: آنان را گرد آورده و با ایمان به او، آنها را ضمیمه کرده است، این نیز صحیح نیست؛ چرا که دعوت عیسی (علیه السلام) تا هنگام بالا بردن ایشان، از محدوده‌ی شهرهای اندکی تجاوز نکرده بود. این در حالی است که متن می‌گوید: این شخص پراکندگان یهودا را از گوشه و کنار زمین گرد می‌آورد؛ به عبارت دیگر معنای متن چنین می‌باشد: در زمان برانگیخته شدن این شخص، مردم بسیاری تقریباً از تمامی دولت‌های عالم و به خصوص از سرزمین‌های دور دست نسبت به مکان برانگیخت شدن او (گوشه و کنار زمین) به او ایمان می‌آورند.^(۱)

۱- علمای کلیسا اعتراف می‌کنند به اینکه آنچه در متن گفته شده، در زمان عیسی (علیه السلام) اتفاق نیفتاده است؛ ولی آنان چنین می‌پندارند که در آینده به دست کلیسا حاصل خواهد شد؛ همین‌طوری و بی هیچ دلیلی! اسقف آنتونیوس فکری می‌گوید: «در آن زمان، این‌گونه است = یعنی در زمان انجیل... این اتفاق روز پنجاه است سپس با پند و اندرز فرستادگان، سپس از طریق کلیسا. سپس در پایان روزگاران، ایمان یهود اتفاق خواهد افتاد... آیه‌ی «۱۲ و به جهت اَمْت‌ها پرچمی برافراشته، رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان فراهم خواهد آورد»؛ کلیسا همه‌ی پراکندگان امت‌های یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان فراهم خواهد آورد» (تفسیر عهد قدیم - اشعیا ۱۱). چه بسا منظور او، کلیسای ارتودوکس باشد که پاپ شونوای سوم درباره‌اش گفته است: «ارتودوکس قبطی، تنها کلیسای مسیحی است»؛ این در حالی است که پاپ واتیکان پندکیت شانزدهم براساس سند «دومینوس یزوس» نظرش چنین است: «تنها کلیسای مسیحی، کلیسای کاتولیکی است» و آن و نه چیز دیگر همانی است که تمامی ابزارهای رهایی را در اختیار دارد. این مسئله، باعث عکس‌العمل‌هایی شد که آخرین آنها، پندی که کاهن کلیسای ارتودوکسی

«۱۲ و به جهت اَمّت‌ها پرچمی برافراشته، رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان فراهم آورد».

کلمه‌ی یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (حمد، أحمد) است.

در تورات سفر پیدایش اصحاب بیست و نهم آمده است:

«۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: این مرتبه پروردگار را حمد می‌گویم. پس او را یهودا نام نهاد. سپس از زاییدن بازایستاد».^(۱)

و کلمه‌ی «اسرائیل» در عربی به معنی «عبد الله» (بنده‌ی خدا) می‌باشد.^(۲)

در نتیجه معنای این متن چنین می‌شود: «و به جهت اَمّت‌ها پرچمی برافراشته، رانده‌شدگان اسرائیل (عبد الله) را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا (احمد) را از چهار گوشه‌ی جهان فراهم خواهد آورد».

«پراکندگان» کسانی هستند که مانند ریختن برگ درختان پاییزی از گوشه و کنار زمین برای یاری قائم (مهدی اول، احمد) جمع می‌شوند. اینان انصار امام مهدی (عج) هستند.

«کشیش مرقس عزیز» پاپ واتیکان بیان کرده است، نمی‌باشد؛ به اینکه از خوشمزگی دست برداشته شود و از خواب غفلت بیدار شود و گرنه بازیچه‌ای در دست شیطان خواهد بود، و به طور قطع آن کلیسایی که پراکندگی‌ها را جمع می‌کند طبق نظر مارتین لوتر «کلیسایی است که از کلیسای کاتولیک مشتق شده»؛ این همان کلیسای اصلاح‌گر است؛ و بیاناتی از این دست.

۱- در فرهنگ کتاب مقدس در شرح کلمه‌ی «یهودا پسر یعقوب» آمده است: «نامی عبری است که معنایش «ستایش کرد» (حمد) می‌باشد و او چهارمین فرزند یعقوب از لیئه (همسر یعقوب) می‌باشد و در بین النهرین متولد شده است (۲۹: ۳۵) و این نام به خاطر شکرگزاری مادرش در هنگام ولادتش به او داده شده است».

۲- این موضوعی است روشن و روایات نیز آن را بیان کرده‌اند. از جمله و به عنوان مثال، روایتی است که عیاشی در تفسیرش روایت نموده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «من عبد الله (بنده‌ی خدا) هستم و نام احمد است. من بنده‌ی خدا هستم و اسمم اسرائیل است؛ هر چه به او امر فرمود، مرا نیز امر کرد و هر چه او به او نمایاند، مرا نیز نمایاند». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

در آخرالزمان هستند؛ همان طور که از روایات محمد و آل محمد (علیهم السلام) مشخص می‌باشد.^(۱)

زنی که خورشید و ماه را در بر دارد:

پرسش ۳:

سید احمدالحسن (علیه السلام) اینگونه روشن کرده است، زنی که در رؤیای یوحنا خورشید و ماه را در بر دارد، مادر امام مهدی (علیه السلام) است؛ در حالی که کشیش‌ها و کلیسا چیز دیگری می‌گویند. چگونه صحیح بودن سخن ایشان و نه دیگران، ثابت می‌شود؟

پاسخ:

اما پرسش شما در مورد زنی که در رؤیای یوحنا است:

در رؤیای یوحنا - اصحاح ۱۲:

« ۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر

۱- روایات در این خصوص بسیارند. این مثالی از آنهاست: امام باقر (علیه السلام) در مورد سخن خداوند عزوجل: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾ (پس به سوی نیکی‌ها پیشی جوید. هر جا که باشید، خدا همه‌ی شما می‌آورد) فرمود: «نیکی‌ها، ولایت است، و سخن خداوند تبارک و تعالی: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾ (هر جا که باشید، خدا همه‌ی شما می‌آورد) یعنی اصحاب قائم که سبب و ده تا و اندی هستند». فرمود: «به خدا سوگند! آنان همان امت وعده داده شده هستند». فرمود: «به خدا قسم! در یک ساعت و مانند ریختن برگ درختان پاییزی جمع می‌شوند». کافی - شیخ کلینی: ج ۸ ص ۳۱۳. این همان چیزی است که امروز اتفاق افتاده است. افرادی از شهرها، ادیان و جنس‌های مختلفی به سید احمدالحسن ایمان آوردند و انصار ایشان در مناطق بسیاری از جهان پراکنده هستند؛ مانند کشورهای خاورمیانه، مغرب عربی، شرق آسیا، روسیه و بسیاری از دولت‌های اروپایی و غیر اروپایی مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان، سوئد، نروژ، هلند، فنلاند، اسپانیا، استرالیا، کانادا، آمریکا، مکزیک، آرژانتین و جاهای دیگر.

پایه‌ایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ در حالی که آبستن است، از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد. ۵ پس فرزند نرینه‌ای را زایید که همه‌ی امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ ۱۱ و ایشان به وساطت خون برّه و کلمه‌ی شهادت‌شان بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا اینکه بمیرند. ۱۲ از این رو، ای آسمان‌ها و ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر ساکنان زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشمی عظیم؛ چون می‌داند که زمانی اندک دارد. ۱۳ و چون ازدها دید که بر زمین افکنده شده، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. ۱۷ ازدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی‌ماندگان نسل او، کسانی که وصایای خداوند را حفظ می‌کردند و حاملین آن بودند، جنگ کند....».

اول: باطل بودن تفسیر آنها - آنگونه که مسیحیان تفسیرش می‌کنند - به اینکه این زن، همان کلیسا است روشن است. همین کافی است که آنها، فرزند آن زن را به اینکه عیسی (علیه السلام) است تفسیر می‌کنند؛ در حالی که واقعیت این است که پیش از آنکه کلیسا متولد شود و وجودی بتوان برایش در نظر گرفت، عیسی (علیه السلام) متولد شد، برانگیخته شد و مرفوع شد!^(۱)

۱- اسقف آنتونیوس فکری در شرح آن می‌گوید: «و آن زن، همان کلیسا است، و کسی وجود دارد که می‌گوید: او عذرا است.... و او باردار است = کلیسا، مادر فرزندی است؛ ولی ولادت فرزندانش توسط او، با سختی بوده است = درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد بر می‌آورد.... پس فرزند نرینه‌ای را زایید = او مسیح است که پسر می‌باشد؛ او مذکر است چرا که داماد کلیسا است». نظر اسقف پولس فعالی نیز چنین است و می‌گوید: «زن، همان کلیسا است که در تاریخ اسرائیل ریشه دوانیده است. کلیسا در بُعد آسمانی‌اش، در مجد و شکوه تاجی بر سر می‌کند که نشانه‌ی چیرگی است». (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس - رؤیا قدّیس یوحنا). اما متولد شدن کلیسا براساس نظر رایج در مسیحیت، در روز پنجاهم بوده است. در «مذکرات تاریخ کلیسای مسیحی» اسقف میکائیل جریس آمده است: «۷- ایام انتظار و متولد شدن کلیسا.... پس از اینکه سید مسیح در کوه زیتون از نزد شاگردانش بالا رفت و به آسمان صعود کرد، و آنان به اورشلیم بازگشتند.... در روز پنجاهم برافراشته شدن سید مسیح و در ساعت سوم به وقت عبری (۹ صبح به وقت ما) بین جشن‌های یهودیان در

به همین ترتیب، تلاش در جهت تفسیر این زن به مریم (علیها السلام) نیز صحیح نیست.

هر کس که خواهان حق است، باید توجه داشته باشد که:

اگر زن همان مریم (علیها السلام) باشد، فرزندش کیست؟ و دوازده ستاره و خورشید و ماه چه کسانی هستند؟ اگر آنان بگویند که زن در رؤیا همان مریم (علیها السلام) است، به پانزده شخصیت دیگر برای تفسیر رؤیا به شکلی صحیح نیاز خواهند داشت!^(۱)

و آیا عیسی (علیه السلام) همه‌ی امت‌ها را با عصای آهنین، حکمرانی کرده است یا می‌کند؟!^(۲)

و آیا مریم (علیها السلام)، نسلی غیر از عیسی (علیه السلام) دارد که برخی از آنها به اینکه از سوی

اورشلیم در یکی از عیدهای بزرگشان که عید پنجاهم بود.... پروردگار این مناسبت یهودیان را به عنوان موعدی برای متولد شدن کلیسا برگزید».

۱- کسی که به سخنان مفسران مراجعه کند، آشفتگی‌ها و تنگناهای شدیدی را در بیان آن ملاحظه می‌کند. اسقف پولس فعالی می‌گوید: «زنی که کودک به دنیا می‌آورد، همان مردمی هستند که در بزرگی نعمت خداوند (خورشید) و عهد (دوازده) می‌درخشند؛ و چشم نگارنده در همین حین، به مردم عهد قدیم و عهد جدید می‌نگرد». پژوهش‌هایی در کتاب مقدس - رؤیای قدیس یوحنا.

اما کشیش تادریس یعقوب می‌گوید: «... پدر هیبولیتس می‌گوید: «کاملاً روشن است زنی که خورشید را در بر دارد، همان کلیسا است که با کلمه‌ی پدر یاری شده است؛ به اینکه درخشندگی‌اش، خورشید را پشت سر گذاشته است» و با این سخنش «ماه، زیر پایش است» به این موضوع اشاره می‌کند که با بزرگی آسمانی از ماه فراتر رفته است؛ همان‌طور که عبارت «و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است» به دوازده فرستاده‌ای که کلیسا را برپا نمودند اشاره دارد».

۲- کاملاً روشن است که عیسی (علیه السلام) در گذشته، همه‌ی امت‌ها را با عصای آهنین رهبری نکرده است؛ و بسیاری از آنان، آمدن دوم ایشان را انکار می‌کنند. حال که چنین است پس چه زمانی آنان را رهبری می‌کند؟! آنتونیوس فکری در شرح خود می‌گوید: «معنایی برای آنچه هزارگانی‌ها می‌گویند وجود ندارد؛ کسانی که ایمان دارند مسیح دوباره به زمین می‌آید تا مدت ۱۰۰۰ سال حکومت کند و در آن مدت، شیطان را به بند می‌کشد و جهان را از سلامت پُر می‌کند، و گرگ با بره زندگی می‌کند و این، تشبیهاتی رمزگونه است که اشاره به آن سلامتی دارد که دل‌های مؤمنان را پر می‌کند؛ و به همان که مسیح پادشاه سلامت - آورده است».

خدا تکلیف شده باشند تا وصایای خداوند را حفظ کنند، شناخته شده باشند؟! یعنی آنها فرستادگان یا جانشینان خداوند در زمینش و پیشوایان خوبی و راه خداوند باشند؛ به گونه‌ای که مسئولیت رویارویی با رهبران شرّ و بدی از شیطان‌های انس و جن همان‌طور که در رؤیا وجود دارد - بر عهده‌ی آنان باشد؟!^(۱)

همچنین وقتی رؤیا اتفاقاتی را بیان می‌کند، اموری غیبی که به طور معمول در آینده اتفاق می‌افتد بیان می‌شود؛ در غیر این صورت، اینکه آنچه دیروز اتفاق افتاده است را در رؤیا ببینیم تا به عنوان مثال مردم را از آن آگاه کنیم، چه معنایی خواهد داشت؟ در حالی که ما خود از آن آگاهیم! و در آگاهی دادن مردم به آنها، چه فایده‌ای وجود خواهد داشت؟ در حالی که رؤیای یوحنا مدتی طولانی پس از اینکه مریم علیها السلام عیسی را به دنیا آورد، دیده شد؛ حتی پس از مبعوث شدن عیسی و پس از به اتمام رسیدن رسالتش و مرفوع شدن او بوده است. بنابراین رؤیای یوحنا از مواردی غیبی که اتفاق خواهد افتاد، سخن می‌گوید و نه از مسایل تاریخی که اتفاق افتاده و به پایان رسیده است؛ آنگونه که کسی که می‌گوید «آن زن مریم علیها السلام است» آن را تفسیر می‌کند.^(۲)

۱- برخی فریب‌کاری می‌کنند تا بگویند: «بقیه‌ی نسل زن، همان مسیحیانی هستند که با به صلیب کشیده شده مشارکت داشتند؛ و این مشارکت، آنان را واداشت که ایمانشان را آشکار کنند...» (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس - رؤیای قدّیس یوحنا، پولس فعالی)؛ و پاسخ آن روشن است: اینکه این نسل زن گفته شده، از سوی خداوند به محافظت از وصیت‌های او مکلف هستند؛ یعنی آنان، خلفا و جانشینان خداوند و فرستادگانی از سوی او و رهبران خیر و خوبی هستند، نه عموم مؤمنان!

۲- اسقف پولس فعالی درباره‌ی بندهای رؤیا می‌گوید: «... ما را در جایگاه دست و پنجه نرم کردن با مواردی که اتفاق افتاده است قرار می‌دهد، یا مواردی را آشکار می‌کند که واقع خواهد شد. اینها، نگاه‌های ما را به پیش رو می‌دوزند، نه به پشت سر» سپس می‌گوید: «... شکی نیست نمایشی در ترتیب تاریخی (قبل و بعد) وجود دارد؛ اما نهایت آنچه در ابتدا وجود داشته است و آنچه در گذشته روایت می‌شود، در آینده خواهد آمد، و ما در «ابدیتی» هستیم که همه چیز در یک زمان وجود دارد». پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس - رؤیای قدّیس یوحنا.

آنچه ارایه شد، موارد روشنی بود که نافی اینکه آن زن مریم (علیها السلام) است، می‌باشد.

دوم: بیان معنای صحیح:

پیش از بیان معنای این متن در رؤیا، باید توجه داشته باشیم که رؤیاهای کلمات خداوند هستند و در نتیجه رؤیا همانند قرآن، تورات و انجیل در احوالاتی که خورشید و ماه در جریان هستند، از جهت نو به نو و منطبق شدن بر مصداق‌های مختلف در زمان‌های مختلف، می‌باشند، و از این روی وجودشان رمزگونه است و معنای متعددی دارد. خورشید و ماه در رؤیا می‌توانند فرستاده و وصی باشند، یا مادر و پدر جسمانی، یا مادر و پدر روحانی. همچنین گاهی امکان دارد شما کسی را در رؤیا ببینی که منظور، خود او نباشد، بلکه فقط نام او مد نظر باشد، و چه بسا شهری ببینی که خود آن شهر مورد نظر نباشد، بلکه منظور شهری باشد که در برخی خصوصیات یا شاید نامش با آن تشابهاتی داشته باشد. رؤیاهای کلمات خداوند هستند و چه بسا رمزها، اشاره‌ها و حکمت الهی را آورده باشند، دقیقاً همانند وحی و سخن پیامبران و سخن خداوند در کتاب‌های فرو فرستاده شده‌اش.

حال که این نکته روشن شد، می‌گوییم:

این زن، در رؤیای یوحنا به طور رمزگونه به مادر امام مهدی (علیه السلام) در زمانی مشخص اشاره دارد. ایشان با خورشید، ماه و دوازده نفر در برگرفته و احاطه شده است؛ یعنی با محمد، علی، فاطمه و امامان (علیهم السلام) از فرزندان فاطمه (علیها السلام) تا امام مهدی؛ یعنی

و به این ترتیب، باطل بودن سخنان برخی مفسران کتاب مقدس روشن می‌شود؛ کسانی که دوازده ستاره را به اسباط (نوه‌های) عهد قدیم و فرستادگان عهد جدید تفسیر نمودند. همان طور که تعدادی از آیات روشن و واضح سفر رؤیا، اشاره دارد که این رؤیا، از امور غیبی در آینده سخن می‌گوید. در اصحاح ۱: «۱۹ پس آنچه دیده‌ای و آنچه اکنون هست و آنچه از این پس خواهد شد، همه را بنویس» و در اصحاح ۴: «۱ پس از آن نظر کردم و اینک پیش رویم دری گشوده در آسمان بود و همان صدای چون بانگ شیپور که بار نخست با من سخن گفته بود، دیگر بار گفت: فراز آی و من آنچه را پس از این می‌باید واقع شود، بر تو خواهم نمود».

چهارده تن، و فرزندی که در رؤیا به دنیا می‌آورد، مهدی اول است که در وصیت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ ذکر شده است. به این ترتیب عدد پانزده نفر در رؤیا به دست می‌آید، و شیطان‌های انسانی و جنی با نسل ایشان می‌جنگند؛ زیرا آنها خلفا و جانشینان خداوند در زمینش هستند.

اما اینکه این فرزند، فرزند مستقیم از او نیست؛ پس اینکه او درد زایمان دارد و او را به دنیا می‌آورد چه معنایی دارد؟

پاسخ: این زن، پدر او یا همان اصلی که او از آن آمده را به دنیا آورده است. و باید یادآوری شود: مانعی وجود ندارد که مصداق دیگری برای این زن در زمانی دیگر وجود داشته باشد؛^(۱) از این جهت که او همان فرزندی که محور رؤیا است را به دنیا آورده است. به این ترتیب این زن، فاطمه (علیها السلام) است و آن پانزده نفر عبارت‌اند از: پدر، مادر و همسر ایشان و یازده امام از فرزندانش و رازی که در او به ودیعه گذاشته شده یا همان مولود دوازدهمین از فرزندانش که محور رؤیا است.

بشارت به عیسی (علیه السلام) و محمد ﷺ چگونه انجام شده است؟

پرشش ۴:

پیامبران عهد قدیم به مسیح (علیه السلام) بشارت دادند. اگر محمد ﷺ صاحب دین ازلی

۱- مسأله‌ی تعدد مصداق اخبار غیبی، مسئله‌ای است که کلیسا نیز آن را پذیرفته است. این مثالی است از بیان مصداق «پسری که عمانوئیل خوانده می‌شود و مادر عذراش» در عهد قدیم: در فرهنگ کتاب مقدس آمده است: «... اخبار غیبی، دو سویه است؛ مانند بسیاری از پیشگویی‌های عهد قدیم. عمانوئیل و عذرا، دو رمز هستند، که عذرا در سمت و سو و منظور نزدیک، به زن اشعیا یا زن آحاز، و در منظور دور، به مریم عذرا اشاره دارد و «عمانوئیل» در معنای نزدیک به «مهیرشلال حاش بز» یا «حزقیاء»، اما در معنای دور، به یسوع (عیسی) پروردگار اشاره دارد. شکی نیست که این پیشگویی در معنای دورش، متعلق به ولادت یسوع مسیح پروردگار از مریم عذرا می‌باشد.»

است، مژده و بشارت به او کجا است؟

پاسخ:

آیا بشارت دادن باید صراحتاً با نام باشد یا با رمز و اشاره؟! من معتقدم مسأله‌ی خالی بودن عهد قدیم از نام عیسی یا یسوع به عنوان بشارت داده شده مسأله‌ای حل شده است؛ و در این بین، چیزی جز رمز و اشاره باقی نمی‌ماند. ما متون رمزآلودی از عهد قدیم را بیان کردیم که تأویل‌شان در مورد فرستاده‌ی خدا محمد رسول (صلی الله علیه و آله) می‌باشد؛ همان‌طور که آنان متون رمزآلود را به عیسی (علیه السلام) تأویل نموده‌اند.^(۱) پیش از پرداختن به برخی از این متون، می‌گوییم:

ما دلیل بر حجت یا جانشین خدا در زمینش یا پیامبر فرستاده شده را بیان، و با عقل و حکمت، و نقل از تورات، انجیل و قرآن، به آن استدلال نمودیم.^(۲)

۱- به عنوان نمونه: از جمله متون اصلی که مسیحیان برای مژده به عیسی (علیه السلام) در عهد قدیم بیان می‌کنند، آنچه در سفر اشعیا (۷:۱۴) آمده است، می‌باشد؛ ولی در نهایت، رمزگونه است و تصریحی بر نام را در بر ندارد. مفسر دکنر ولیم مکدونالد در مورد بیان شدن نام عیسی می‌گوید: «در این هنگام فرشتگان، جنسیت کودکی که متولد خواهد شد و نام او و وظیفه‌اش را بیان نمودند. اینکه مریم، پسری به دنیا می‌آورد و نامش «یسوع» است که به معنای «یهوه (پروردگار) رهایی» یا «یهوه (پروردگار) رهایی‌بخش» است؛ او مردمش را به طور کامل از خطاهایشان رهایی می‌بخشد؛ همان‌طور که نامش چنین آشکار می‌کند» و درباره‌ی اخبار غیبی اشعیا می‌گوید: «پیشگویی اشعیا ۷: ۱۴ متضمن پیشگویی تولد یگانه‌ای است: «آن زن - عذرا - باردار می‌شود» و به جنسیت کودک (و پسری به دنیا می‌آورد) و به نام کودک (و او این چنین خوانده می‌شود که نامش عمانوئیل است) و متی اینگونه افزوده است: «عمانوئیل که تفسیرش چنین است: خدا با ما است» این چیزی است که گفته شده است و هیچ دلیلی وجود ندارد که اشاره کند به اینکه به پروردگار یسوع در زمان وجودش بر این زمین، عمانوئیل گفته شده باشد. او همواره یسوع نامیده می‌شد...» (بنیان عمواس کتاب مقدس). روشن می‌شود که «عمانوئیل» رمزی است که آن را به «یسوع» تأویل نمودند؛ اما تصریحی به نام وی در عهد قدیم وجود ندارد. فرهنگ کتاب مقدس می‌گوید: «صیغه‌ی عربی نام عبری «یسوع» برای دو نفر در عهد جدید می‌باشد» اما در عهد قدیم، از آن وجودی دیده نمی‌شود.

۲- سید احمدالحسن (علیه السلام) قانون شناخت جانشین و خلفای خداوند در زمینش را در بسیاری از

بنابراین کسانی از اهل کتاب، یهود و نصارا یا مسیحیان، که خواهان حق هستند، باید به قانون شناخت حجت توجه داشته باشند؛ این قانون و بندهای سه‌گانه‌اش را بیان نموده‌ایم: «وصیت یا متن، علم و حکمت، و پرچم یا حاکمیت خداوند» و باید ببینند که آیا عقل و حکمت، جز این را بیان می‌کند؟^(۱)

کتاب‌های منتشرشده‌اش روشن، و در این کتاب نیز به برخی از متون تورات و انجیل اشاره فرموده است. اما از قرآن، این سخن ایشان (علیه السلام) در این خصوص می‌باشد: «... نتیجه اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و در هر زمان قرار داده شود و الزماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. با وجود مکلفان از همان روز اول که حداقل همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به عنوان یک شخص مکلف وجود داشته است، این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده است تا تمایزی قابل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده، در دست نداشته است!

آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

۱- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمینش می‌باشد.

۲- پس از اینکه خداوند، آدم (علیه السلام) را آفرید همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

۳- سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس دستور داد به آدم سجده کنند...» سپس ایشان (علیه السلام) آیاتی از سوره‌ی بقره (آیه ۳۰ و پس از آن) را ذکر می‌کند که توضیحی بر این موضوع می‌باشد. به کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان - جلد سوم - سید احمد الحسن مراجعه نمایید.

۱- سید احمد الحسن (علیه السلام) در بیان قانون شناخت خلیفه‌ی خدا، از جهت عقلی و حکمت می‌فرماید: «...یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هر چیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌کنند، باید شخصی را معین نماید تا ریاست آنان را بر عهده گیرد و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. به علاوه این

همچنین تورات را زیر و رو کنند و ببینند که آیا فرستادگان به جانشین‌های پس از خود وصیت نموده‌اند یا نه؟

اینها برخی از متونی است که به عنوان نمونه‌ای از وصیت‌های پیامبران به جانشینان خود می‌باشد: (۱)
تثنیه - اصحاح ۳۱:

«و پروردگار به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را طلب نما و در خیمه‌ی اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته، در

شخص، باید دانترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد، تحقق یابد. اگر این انسان در هر کدام از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمتش به سفاقت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند که خداوند حتی یکی از این موارد سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق است!» روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان - جلد سوم.

۱- خواننده‌ی این متون، مشاهده می‌کند که اینها دو نوع از متون را شامل می‌شوند:

اول: متن مستقیم و بی‌واسطه از سوی خلیفه‌ی خدا به کسی که بی‌واسطه پس از او می‌آید؛ همانند نمونه‌های اول، سوم و چهارم، که تصریح موسی بر وصی‌اش یوشع، و تصریح داوود بر جانشینش سلیمان می‌باشند؛ و متن دوم، متن غیر مستقیم است؛ یعنی نص خلیفه‌ی الهی به کسی که پس از او می‌آید، هر چند پس از زمانی باشد؛ همان‌طور که در متن دوم آمده است. روشن است که هر دو نوع، در اثبات حقانیت خلیفه و جانشین خداوند هنگام بیان حقانیتش به مردم، کفایت می‌کنند. بیانات علمای کلیسا را به کفایت متن اشعیا و بشارت او به مولودِ عذراء، در اثبات حقانیت عیسی (علیه السلام) را دیدیم. قرآن نیز بر این موضوع تأکید می‌کند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (و آنگاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا بر شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است، بشارتتان می‌دهم. پس چون آن پیامبر آیات روشن خود را برایشان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار) (صف ۶)؛ با اینکه احمد (علیه السلام) خلیفه و جانشین مستقیم پس از عیسی (علیه السلام) نبود.

خیمه‌ی اجتماع حاضر شدند. ۱۵ و پروردگار در ستون ابر بر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر بر در خیمه ایستاد».

تثنیه - اصحاح ۳۳:

«۱ و این است برکتی که موسی مرد خدا- پیش از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده. ۲ گفت: پروردگار از سینا آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان، شریعت آتشین پدید آمد. ۳ به راستی که قوم خود را دوست می‌دارد. جمیع مقدسانش در دست تو هستند و در پیشگاه پاهای تو نشست، هر کدام از سخنان تو بهره‌مند می‌شوند.»^(۱)

۱- این متن، آمدن پروردگار و تابیدن و درخشش به وجود آمده از او، در مکان‌هایی مشخص (سینا، ساعیر و فاران) را ذکر می‌کند. پروردگار مطلق، از آمدن و رفتن که از ضروریاتش حادث بودن است، بسی والاتر است؛ بنابراین جز این باقی نمی‌ماند که این متن مربوط به تجلی و ظهور او با آفریدگان خاصش باشد. حال اگر از سینا که مکان ظهور مجد و شکوه پروردگار به موسی (علیه السلام) بود، عبور کنیم تا اشراق و طلوع او در ساعیر (قدس و اطرافش) را بفهمیم، حقیقت این است که این واقعه در زمان موسی (علیه السلام) رخ نداد؛ بلکه علمای کلیسا این اخبار غیبی که ساعیر را ذکر می‌کند، آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد قلمداد می‌کنند و متن رمزآلود را درباره‌ی عیسی (علیه السلام) می‌دانند.

اما فاران، مکه و اطراف آن است که اسماعیل (علیه السلام) در آن بزرگ شد و همراه پدرش، کعبه‌ی شریف را بنا نهاد و مکان سکونت وی و فرزندانش بود؛ که از این جمله، ظهور فرستاده‌ی خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. در متن زیر این موضوع روشن‌تر می‌شود:

سید احمدالحسن (علیه السلام) می‌فرماید: «... وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ ... وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ ...» (... و خدایا از تو می‌خواهم ... و به مجد تو (درخشش تو) که بر طور سینا نمایان گشت، پس به وسیله‌ی آن با بنده و فرستاده‌ات موسی بن عمران (علیه السلام) سخن گفتم، و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی (علیه السلام)) و به ظهور تو در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر (صلی الله علیه و آله)).

پرتو فروزان خدا به صورت حضرت عیسی (علیه السلام) و ظهور خدا در فاران به صورت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) متمثل گشته است.

قابل ذکر است که عبارت‌های این دعا به طور تصاعدی مرتب شده است؛ به این صورت که از

اول پادشاهان - اصحاب اول:

«۳۲ و داوود پادشاه گفت: صادق کاهن، ناتان نبی و بنایاهو بن یهویداع را نزد من بخوانید؛ پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «بندگان، آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. ۳۴ و صادق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کَرَنًا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده باد! ۳۵ و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و فقط او را وصیت کردم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد ۳۶ و بنایاهو بن یهویداع در جواب پادشاه گفت: آمین! پروردگار، خدای آقایم، پادشاه اینچنین گوید. ۳۷ چنانکه پروردگار با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داوود پادشاه عظیم تر گرداند».

اول پادشاهان - اصحاب دوم:

«۱ و چون ایام وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: ۲ من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش. ۳ وصایای پروردگار، پروردگار خود را نگاه داشته، به طریق‌های وی سلوک نما، و فرایض، اوامر، احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر آنچه کنی و به هر جایی که توجه نمایی، سعادت‌مند باشی ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباری من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، به یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد».^(۱)

پیامبری که «خدا با او سخن گفت» یعنی حضرت موسی (علیه السلام) شروع شده و به پیامبری که تبلور «پرتوافشانی الهی» است یعنی حضرت عیسی (علیه السلام) و پیامبری که تبلور «ظهور خدا است» که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد، رسیده است». کتاب نبوت خاتم - سید احمد الحسن.

۱- قرآن نیز بر این سنت الهی (وصیت‌های خلفای خداوند به کسانی که بعدشان می‌آیند) که در

همچنین باید توجه داشته باشند به اینکه:

آیا پیامبران فرستاده شده، با علم خود و اینکه به حکمت سخن می‌گویند استدلال کرده‌اند یا خیر؟^(۱)

متونی که یهود و مسیحیان به آن ایمان دارند روشن و واضح است، تأکید می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (ابراهیم به فرزندان خود به آن وصیت کرد (در برابر خدا تسلیم شوند) و یعقوب به فرزندان خود گفت: ای فرزندان من، خدا برای شما این دین را برگزیده است، مباد بمیرید بی آنکه از تسلیم‌شدگان باشید) (بقره ۱۳۲) و می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و خیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این حقی است برای پرهیزگاران) (بقره ۱۸۰)؛ و محمد ﷺ به آن عمل نمود؛ آنگاه که در وصیتش هنگام وفاتش، جانشینان خداوند پس از خود را بیان، و آنها را با نامشان مشخص فرمود.

۱- در اینجا برخی نمونه‌ها از قرآن کریم و عهد قدیم و جدید را برای اثبات این موضوع یادآوری می‌کنیم:

* استدلال یوسف (علیه السلام) به علم و حکمت در تأویل رؤیای فرعون مصر. در سفر پیدایش - اصحاح ۴۱ آمده است: «۱۵ فرعون به یوسف گفت: خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و من درباره‌ی تو شنیده‌ام که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی. ۱۶ یوسف فرعون را به پاسخ داده، گفت: از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد» سپس آن را تعبیر نمود و فرمود: «۳۳ پس اکنون فرعون می‌باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده، او را بر سرزمین مصر بگمارد» و نمونه‌ی دیگر، رؤیای بخت النصر بود که مدعیان علم و دیگران از تعبیرش ناتوان بودند و او بسیار نگران و خشمگین شد، و پس از اینکه دانیال (علیه السلام) آن را برایش تعبیر نمود به او عرض کرد: «... خداوند عظیم، پادشاه را از آنچه پس از این واقع می‌شود باخبر ساخته است. پس این رؤیا صحیح و تعبیرش یقین است. ۴۶ آنگاه بخت النصر پادشاه به روی خود درافتاده، دانیال را سجده نموده، امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذرانند» (سفر دانیال - اصحاح ۲).

* علم عیسی و حکمت او؛ در انجیل متی - اصحاح ۱۳: «۵۴ و به شهر خود رفته، در کنیسه به تعلیم مردم پرداخت. مردم در شگفت شده، می‌پرستیدند: این مرد چنین حکمت و قدرت انجام معجزات را از کجا کسب کرده است؟ ۵۵ مگر او پسر آن نجار نیست؟ مگر مادرش همانکه مریم می‌نامند،

و آیا در تورات، پیامبران خواستار حاکمیت خداوند شدند یا نه؟^(۱)

نیست؟...».

از این دست متون در عهد قدیم و جدید واقعاً بسیار است. اما در خصوص قرآن نیز آیات، بسیاریند. ابراهیم (علیه السلام) با علم و حکمت شناخته شد: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ (ای پدر! مرا دانشی آمده است که تو را نیامده؛ پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست راه بنمایم) (مریم ۴۳) و موسی (علیه السلام): ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ (چون به رشد و کمال رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم) (قصص ۱۴) و عیسی (علیه السلام): ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنَاتٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اطِيعُونَ﴾ (و چون عیسی دلیل‌های روشن آورد، گفت: به راستی برایتان حکمت آوردم و آمده‌ام تا برخی چیزهایی را که در آن اختلاف می‌کنید برایتان توضیح دهم. پس، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید) (زخرف ۶۳) و محمد (صلی الله علیه و آله): ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (او همان کسی است که میان مردمی امی، فرستاده‌ای از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند) (جمعه ۲).

۱- حاکمیت خداوند به طور خلاصه عبارت است از: موضوع تشریح و قانون‌گذاری به دستان خداوند سبحان. و تعیین مجری آن نیز بر عهده‌ی او است و به همین دلیل همه‌ی جانشینان خداوند از سوی خداوند تعیین شده بودند و مردم در این خصوص هیچ حقی ندارند. آنچه در برابر آنان بر عهده‌ی مردم است، اطاعت و تسلیم است. اینها نمونه‌هایی از عهد قدیم است که اشاره به این موضوع دارد. درباره‌ی موسی (علیه السلام) آمده است: «۱۴ چون به زمینی که پروردگار، خدایت، به تو می‌دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی همانند جمیع امت‌هایی که به اطراف من هستند پادشاهی بر خود نصب نمایم، ۱۵ البته تو پادشاهی را که پروردگار -خدایت- برگزیند، بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی‌توانی بر خود مسلط نمایی» (سفر تنبیه - اصحاح ۱۷).

درباره‌ی یوشع (علیه السلام) آمده است: «۱ و واقع شد پس از وفات موسی، بنده‌ی خداوند که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده.... ۱۰ پس یوشع رؤسای قوم را امر فرموده.... گفت: ۱۳ به یاد آورید آن سخن را که موسی، بنده‌ی خداوند، به شما امر فرمود.... ۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند:

و به موسی بنگرند که با کسانی که به او ایمان آوردند و پذیرایش شدند، چه کرد؟ جز اینکه آنان را از سرزمین طاغوت هجرت داد تا با آنان حاکمیت خداوند را در سرزمینی دیگر پیاده نماید!^(۱)

هر آنچه به ما فرمایی خواهیم کرد، و هر جا ما را فرستی، خواهیم رفت. ۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط پروردگار، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود. ۱۸ هر کسی که از حکم تو روی گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد؛ تو فقط قوی و دلیر باش» (سفر یسوع - اصحاح ۱).

و به مانند آن، قرآن کریم در آیاتی بسیار تصریح می‌نماید. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بگو: بارخدایا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه نیکی‌ها به دست تو است و تو بر هر کاری توانایی) (آل عمران ۲۶) و می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین خلیفه و جانشینی می‌گمارم) (بقره ۳۰) و ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم) (نسا ۵۴).

۱- و به آنان وعده داد که اگر از او اطاعت کنند، امت مقدّس خواهند شد: «۵ و اکنون اگر آواز مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، قطعاً خاصان من از جمیع قوم‌ها خواهید بود؛ زیرا که تمامی زمین از آن من است. ۶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدّس خواهید بود» (سفر خروج - اصحاح ۱۹). ولی آنان، او را سرپیچی و دستوراتش را رها کردند و نتیجه‌ی این سرپیچی چنین شد که خداوند با چهل سال سرگردانی آنان را عقوبت نمود: «۱۱ البته هیچ کدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر، آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید؛ زیرا ایشان مرا پیروی کامل نمودند، ۱۲ سواي کالیب بن یفنه قیزی و یوشع بن نون؛ چرا که ایشان پروردگار را پیروی کامل نمودند. ۱۳ پس غضب پروردگار بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر پروردگار به پا کرده بودند، هلاک شدند» (سفر اعداد - اصحاح ۳۲).

بنابراین، این مسأله برای هر عاقلی که خواهان حق است، ثابت شده و قطعی است، و این مسأله از قانونی که بیان کردیم و با عقل و نقل از ادیان سه‌گانه‌ی الهی به آن استدلال کردیم، فراتر نمی‌رود.

محمد (صلی الله علیه و آله) وصیت و نصّ پیشینیان خود را آورد، همان‌طور که در تورات و انجیل است. او علم و حکمت آورد، و همچنین پرچم «البیعه لله» (بیعت برای خدا) یا حاکمیت خداوند را آورد که خواستار آن بود، و خداوند چنین اراده فرمود تا آن را در جایی از این زمین پیاده نماید.

این مثالی از نص بر رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در عهد قدیم است:
پیدایش - اصحاح ۲۱:

«بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکى از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد و او را با پسر روانه کرد. پس (هاجر) رفت، و در بیابان بئر شبع می‌گشت. ۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته‌ای گذاشت. ۱۶ و به مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشست؛ زیرا گفت: «مرگ فرزند را نبینم»، و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست. ۱۷ خداوند آواز پسر را بشنید و فرشته‌ی خدا از آسمان هاجر را ندا کرده، وی را گفت: ای هاجر، تو را چه شده؟ ترسان مباش، زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی که هست، شنیده است. ۱۸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر؛ زیرا که از او اُمّتی بزرگ به وجود خواهیم آورد. ۱۹ و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته، مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید. ۲۰ و خدا با آن پسر بود؛ و او رشد کرده، در صحرا سکنی گزید، و در تیراندازی پرورش یافت. ۲۱ و در صحرای فاران ساکن شد.»

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید: «نتیجه‌ی این سرگردانی، مجازاتی اصلاح‌گرایانه برای پرورش یافتن امتی ربّانی و صالح بود. این امت، فرزندان و نوه‌های همین گروه نافرمان بودند و کلمه‌ی لا اله الا الله را همراه با یوشع بن نون وصی موسی (علیه السلام) بر دوش کشیدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پیکار کردند و دین خدا را در زمینش یاری نمودند» (کتاب گوساله - جلد ۱).

فکر نمی‌کنم هیچ عاقلی بگوید که از نظر خداوند، کافران، مشرکان و بت‌پرستان، امتی بزرگ محسوب می‌شوند؛ یا اینکه خداوند بسیار بودن تعداد را امتی بزرگ به حساب آورد. منظور از امت بزرگ - که البته بزرگی تنها از آن خداوند سبحان است - پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام می‌باشند؛ به عبارت دیگر منظور از امت بزرگ از نسل اسماعیل علیه‌السلام، پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام از فرزندان او می‌باشند؛ و اینان - به طور خاص - محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند؛ همان جانشینان خداوند در زمینش. ^(۱)

این مثالی از نص بر فرستاده‌ی خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کتاب‌های عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) است:

حقوق - اصحاح ۳:

« ۱ دعای حَبَّوْق نَبی بر شُجُوْت. ۲ ای پروردگار! چون خبر تو را شنیدم، ترسان شدم. پروردگار! عمل خویش را در میان سال‌ها زنده کن! آن را در میان سال‌ها

۱- کسی نمی‌تواند چنین تصور کند که منظور از امتی بزرگ، همه‌ی بنی‌اسرائیل باشد. در سفر اعداد - اصحاح ۱۴ آمده است: « ۱۱ و خداوند به موسی گفت: تا کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه‌ی آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ۱۲ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم‌تر از ایشان خواهم ساخت » و از انجیل مثالی را برای مصداق عظمت و بزرگی در نظر خداوند سبحان و متعال ذکر می‌کنیم: « ۳۰ اما فرشته، وی را گفت: ای مریم! مترس. لطف بسیار خدا شامل حال تو شده است. ۳۱ اینک آبستن شده، پسر خواهی زایید که باید نامش را عیسی بگذاری. ۳۲ این بزرگ خواهد بود، و او پسر متعال خوانده خواهد شد؛ و پروردگار، خدای تخت پادشاهی جدش داوود را به او عطا خواهد فرمود » (انجیل لوقا - اصحاح ۱) و به مانند همین عظمت و بزرگی، برای یوحنا‌ی تمعید دهنده (یحیی علیه‌السلام) نیز ذکر شده است. این دو بزرگ و عظیم‌اند؛ چرا که خلیفه و جانشین خداوند هستند. امت عظیم از نسل اسماعیل علیه‌السلام محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلٰى مَا اٰتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ فَقَدْ اٰتَيْنَا آلَ اِبْرٰهِيْمَ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اٰتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيْمًا ﴾ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم) (نسا۴۵).

معروف ساز، و در حین غضب، رحمت را بیاد آر. ۳ خدا از تیمان آمد و قدّوس از کوه فاران، سیاه. جلال و بزرگی او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیحش آکنده شد. ۴ تالّو او چون نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید، و ستر قوّت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب از پاهایش خارج می‌شد.

معنی:

«خدا از تیمان آمد»: یعنی خداوند از یمن آمد.

و «قدّوس از کوه فاران»: یعنی قدّوس از مکه آمد.^(۱)

۱- در سفر پیدایش «۲۱: ۲۱» درباره‌ی محل سکونت اسماعیل (علیه السلام) آمده است: «۲۱ در صحرا ساکن، و شکارچی ماهری شد. در صحرا فاران ساکن شد و مادرش زنی از سرزمین مصر برایش گرفت» و در «۲۵: ۱۸» از همین کتاب آمده است: «و ایشان از حویله تا شور، که مقابل مصر است، ساکن بودند» و همان‌طور که در فرهنگ کتاب مقدّس آمده است، حویله: «سرزمینی در سرزمین‌های عربی است... ارتباط بین حویله و حضر موت و مکان‌های دیگر، اشاره به مکانی در وسط سرزمین‌های عربی یا جنوبش دارد». در اینکه حضر موت در یمن است، شکی نیست؛ اما شور، جنوب فلسطین و مقابل مصر است. پس این منطقه بین حکومت یمن فعلی و جنوب فلسطین محصور شده است؛ و جایی است که یهود، آن را به خوبی می‌شناختند. از همین رو در آن منطقه ساکن شدند و خیر را در مدینه‌ی منوره و شمال مکه بنا کردند که در آن روزگار از نظر جغرافیایی تابع یمن بود؛ تا از آن پیامبر منتظری که به یمانی توصیف شده بود استقبال کنند.

ترجمه‌ی یسوعی کاتولیکی کتاب مقدّس، بر سفر پیدایش «۲۵: ۱۸» حاشیه‌ای دارد که چنین می‌گوید: «نوه‌های اسماعیل، اعراب صحرائشین هستند و زندگی آنان زندگی کوچ‌نشینی و مستقل است و این موضوع ما را به یاد زمان جاهلیت و شعرش می‌اندازد» (پاورقی صفحه‌ی ۹۱ - چاپ ششم). این همان وضعیت شبه جزیره‌ی عربستان می‌باشد که رسول اکرم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از آن آشکار شده، آمده و نورش درخشیده است.

به علاوه مشخص کردن صحرای فاران، از نظر مفسران عهدین موضوعی قطعی نیست؛ و کسانی از آنان که اصرار دارند که این منطقه، جنوب سینا است، لازم است که به ما از اتفاق مهمی در آنجا خبر دهند که صورت انسانیت را تغییر داده و پس از موسی و عیسی (علیهم السلام) آشکار شده باشد؛ به شکلی که صاحبس استحقاق این را داشته باشد که ظهور و آمدنش، همانند ظهور و آمدن خداوند باشد. چنین

و خداوند بالاتر از این است که به آمدن از آسمان توصیف شود، چه رسد به زمین؟! به این دلیل که لازمه‌ی رفت و آمد، حرکت است و در نتیجه باعث حدوث و به دنبال آن از بین رفتن الوهیت مطلق می‌شود. پس نمی‌توان اینطور به حساب آورد که آنکه از تیمان یا یمن می‌آید، خداوند سبحان و متعال است و یا آنکه از فاران می‌آید، قدوس سبحان و متعال است. این توصیف علاوه بر ویژگی‌های دیگری مانند داشتن دست می‌باشد؛ خداوند بسیار والاتر از چنین نسبت‌هایی است. «تَالأُو او چون نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید، و ستر قوت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب، از پاهایش خارج می‌شد».

بلکه آن کسی که می‌آید، عبد الله محمد ﷺ و خاندانش ﷺ پس از او هستند؛ از

شخصی باید آنچه در سفر پیدایش «۱۷: ۲۰» آمده است را پاسخ دهد: «و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از او به وجود آورم». آثار این امت عظیم و بزرگ در جنوب سینا کجا است؟ یا اینکه به نظر اینان، خداوند در وعده‌اش تخلف کرده است؟! که چنین چیزی بسی از ساحت او به دور است!

سید یمانی، احمدالحسن رضی الله عنه می‌فرماید: «مسأله‌ی یمانی، مسأله‌ای جدید نیست؛ بلکه محمد صلی الله علیه و آله نیز نزد اهل کتاب معروف و بشارت داده شده بود که او یمانی است. از همین رو یهودیان، سرزمین موعود را که در نظرشان بسیار مهم بود رها کردند و بسیاری از آنان در سرزمین یمن ساکن شدند؛ یعنی آنجا که از نظر تاریخی، یمن نامیده شده است و نه فقط (مکان) فعلی. مدینه نیز از یمن است. همیشه و تا امروز نیز یهود در یمن ساکن بوده‌اند؛ چرا که آنان نیز به یمانی بشارت داده شده و منتظرش هستند؛ یعنی به محمد صلی الله علیه و آله و یمانی از فرزندان؛ درست مثل بشارت به احمد و اینکه بر بیش از یک مصداق در زمان‌های مختلف صدق می‌کند. پس یمانی اول، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در یمن مبعوث شد؛ یعنی در مکه؛ چرا که مکه از یمن است؛ و یمانی دوم از فرزندان یمانی اول در مشرق و در سیر حرکتی بازگشت ابراهیمی به وطن اصلی‌اش عراق برانگیخته می‌شود. به همین دلیل بیش‌تر قبرهای امامان، در عراق است؛ با اینکه آنها در عراق متولد نشدند. این خواست خداوند است، تا بازگشت دین ابراهیمی را به عراق و با یمانی وعده داده شده در ادیان سه‌گانه به اثبات برساند...».

رساله‌ای در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی - علا سالم.

این جهت که آنان از مکه هستند، محمد و آل محمد (علیهم السلام) نیز یمانی می‌باشند. آمدن محمد (صلی الله علیه و آله) همان آمدن الله است؛ چرا که محمد، همان الله در خلق، و محمد، همان ظهور خداوند در فاران است؛ همان‌طور که پیش‌تر در چندین مورد این موضوع را بیان نمودم.

«تیمان» همان یمن است که حتی در انجیل بر زبان عیسی (علیه السلام) نیز آمده است؛ وقتی ایشان پادشاه یمن را پادشاه تیمن (یا تیمان) توصیف می‌نماید.^(۱)
انجیل متی - اصحاح ۱۲:

«ملکه‌ی تیمن (جنوب) در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد راند؛ زیرا که از نقاط دور دست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک، شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است».

انجیل لوقا - اصحاح ۱۱:

«ملکه‌ی تیمن (جنوب) در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد؛ زیرا که از نقاط دور دست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود».
و علم و حکمتی که محمد (صلی الله علیه و آله) در قرآن آورده است به گونه‌ای است که در تمام دوران‌ها هر فرد با انصافی می‌گوید: این، حکمتی رسا است که فقط می‌تواند از سوی او سبحان باشد.^(۲)

۱- در فرهنگ کتاب مقدس آمده است: «تیمن: صحرای جنوبی. به تیمان مراجعه کنید» و در شرح کلمه‌ی تیمان: «تیمان: نامی عبری است که معنایش یمینی یا جنوبی است».

۲- به عنوان مثال، نویسنده‌ی فرانسوی «موریس بوکای» در کتاب خود «تورات، انجیل، قرآن و علم» می‌گوید: «اما وحی قرآن که شش قرن پس از مسیح فرستاده شد، بسیاری از آموزه‌های تورات و انجیل را حفظ کرده است؛ آموزه‌هایی که بیش از آنچه در این دو ذکر شده است، می‌باشد؛ و حتی بر هر مسلمانی، ایمان به کتاب‌های پیشین را واجب کرده (سوره‌ی ۴ آیه‌ی ۱۳۶)، همان‌طور که جایگاه مهمی را که در تاریخ وحی فرستادگان الهی بوده، آشکار نموده است؛ مانند نوح و ابراهیم و موسی، و عیسی که در بین آنان مقامی والا داشت. قرآن، ولادت ایشان را همان‌طور که در انجیل است، مانند اتفاقی معجزه‌آسا بیان کرده است. همان‌طور که به مادرش مریم، احترام خاصی نهاده و

به علاوه، محمد ﷺ خواستار حاکمیت خداوند بود و حتی آن هنگام که فرصت برایش فراهم شد، حاکمیت خدا را پیاده نمود و به روشنی بیان کرد که حق در حاکمیت خداوند است و هر فرقه‌ی مسلمانی که از حاکمیت خداوند بیرون برود، فرقه‌ی گمراه است. حدیث فرقه‌ی ناجیه (گروه نجات یافته)، شناخته شده‌تر از خورشید میان روز است؛ و در کتاب‌های اهل سنت، مشهور است: «این امت، به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند که همگی آنان در آتش‌اند؛ مگر یک گروه». عرض شد: ای رسول خدا! آن گروه، کدام گروه کدام است؟ فرمود: «آنکه امروز من و یارانم بر آن هستیم»^(۱).

بنابراین فرقه‌ی ناجیه، عبارت است از رهبری که از سوی خداوند منصوب شده است همان‌طور که رسول خدا ﷺ چنین بود. و کسانی که به این رهبری الهی، ایمان دارند همان‌طور که اصحاب رسول خدا ﷺ چنین بودند.

می‌ماند مسأله‌ی اشکال‌تراشی و جدال. یکی می‌گوید چرا محمد چنین کرد و چرا چنین گفت، که اگر او فرستاده می‌بود چنین نمی‌گفت و چنان نمی‌کرد، و قرآن در تضاد با قواعد عربی است؛ و اشکالاتی از این دست که ممکن است همین‌ها به هر فرستاده، کتاب یا دین الهی دیگری متوجه نمایند، و اینها پاسخ داده شده‌اند.^(۲)

نامش را بر سوره‌ی شماره‌ی «۱۹» اطلاق کرده است. گریزی نیست از اینکه اعتراف کنیم که این آموزه‌های اسلامی، برای عموم مردم در سرزمین‌های غربی ما مجهول می‌باشد. برخی از این موضوع تعجب می‌کنند! ولی این مسأله با شتاب از بین می‌رود؛ اگر ما راه آموختن قضایای مربوط به انسانیت دینی و آن جهانی که مربوط به هرآنچه به اسلام اختصاص دارد و در آن رها شده‌اند را بیان کنیم...».

۱- حدیث گروه نجات یافته، در بین همه‌ی مسلمانان «شیعه و اهل سنت» مشهور و صحیح، و در سنن ابی‌داوود، ابن ماجه، بیهقی و ترمذی و صحیح ابن حبان و مسند احمد بن حنبل و بسیاری منابع دیگر آمده است.

۲- سید احمدالحسن و انصار ایشان بسیاری از این شبهات را در کتاب‌های منتشر شده در سایت رسمی دعوت پاسخ داده‌اند. اشکال در هر حدی که باشد، نمی‌توان به وسیله‌ی آن با دلیل و برهان

در حالی که ما باید به این نکته توجه داشته باشیم کسی که پیش از پاسخ دادن به دلیل و رد کردن آن و بیان اینکه دلیل و برهان نیست به اشکال تراشی بپردازد، در حقیقت چنین شخصی آن برهان و عقیده‌ای را که به آن اشکال گرفته می‌گیرد، پذیرفته و آن را تأیید کرده، و با اشکال تراشی خودش در مرحله‌ی روشن و آشکار کردن آن است؛ چرا که اشکالات، چیزی فراتر از اشکالی که پاسخ داده می‌شود، نیستند و درحقیقت ارزشی ندارند. جز اینکه اینها ابزار طاغوتی برای توهین و خوار شمردن است که علمای گمراه و طاغوتیان از آن برای خوار و سبک کردن پیروان خود و باقی نگه داشتن آنها بر پیروی از خود و تقلید کورکورانه از آنان بهره می‌جویند تا جایگاه‌ها و دنیای خود را حفظ کنند. آنان پس از اینکه عقیده‌ی باطل‌شان منهدم شد و همه‌ی اشکالات‌شان از بین رفت، به نازل‌ترین اشکال بازمی‌گردند. هدف ایشان از این اشکال، برانگیختن عواطف پیروان خود نسبت به پدران و گذشتگان‌شان است؛ و این، همان اشکال تراشی فرعون بر پیامبر خدا موسی (علیه السلام) می‌باشد؛ آنجا که سخن فرعون چنین است: ﴿... فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى﴾^(۱) (... پس وضعیت اقوام پیشین چگونه است؟) و پاسخ موسی (علیه السلام) چنین بود: ﴿... عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾^(۲) (... علم آن در کتابی است نزد پروردگار من. پروردگار من نه خطا می‌کند و نه فراموش).^(۳)

فرستادگان خداوند رویارو شد. به سایت <http://www.almahdyoon.org> مراجعه نمایید.

۱- طه: ۵۱.

۲- طه: ۵۲.

۳- ﴿مَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى﴾ (وضعیت اقوام پیشین چگونه است؟)؛ یعنی آیا پدران ما اشتباه می‌کردند؟! پرسشی که همواره بر زبان معترضان به پیامبران و فرستادگان خداوند جاری است؛ به جای اینکه بزرگان و پیروان آنان به دلایل فرستادگان اِذعان کنند، با این جملات مردم را وادار به رویارویی با فرستادگان می‌کردند، و در عین حال از رویارویی با دلایل و برهان‌های روشن فرستادگان ناتوان هستند یا دلیل و برهانی به غیر از میراث بردن پدران و اجداد- بر آنچه هستند، اقامه کنند!

عدد دجال یا وحش:

پرسش ۵:

برخی در بیان اشکالاتی نسبت به محمد ﷺ فرستاده‌ی خداوند، سخن کشیش زکریا پطرس را نقل می‌کنند. او در سفر رؤیا اقدام به محاسبه‌ی ۶۶۶ کرده و جمله‌ی زیر را به دست آورده است: «شیطان از مکه خروج می‌کند» و منظورش، روشن است. سید احمدالحسن چه پاسخ می‌دهد؟

پاسخ:

این سخن شما که می‌گویید کسی محاسبه کرده که «شیطان از مکه خروج می‌کند» و این عدد با عدد دجال یا وحش به آن صورت که در رؤیای یوحنا است. برابر است، سخنی باطل و بی‌ارزش است؛ چرا که این متن می‌گوید: عدد نام وحش، با این عدد مساوی است. آیا جمله‌ی «شیطان از مکه خروج می‌کند» نام یک شخصیت است یا فقط مجموعه‌ای از کلمات است تا به محمد ﷺ فرستاده‌ی خداوند، جمله‌ی شیطانی کوری صورت پذیرد؟! این نکته با چشم‌پوشی از این موضوع است که این محاسبه‌ی مورد ادعا دروغین بوده، صحیح نمی‌باشد.

این متن کامل است تا هر فرد با انصافی تدبّر کند و حقیقت را بشناسد:

«۱ سپس بر شن‌های کنار دریا ایستادم. دیدم وحشی از دریا بیرون می‌آید که هفت سر و ده شاخ داشت، با ده تاج بر شاخ‌هایش و بر هر سرش، نامی کفرآمیز نوشته شده بود. ۲ آن وحش که من دیدم به پلنگ می‌ماند، اما پاهای خرس داشت و دهن شیر. اژدها قدرت خود را و تخت خود را به وحش داد و اقتداری عظیم به او بخشید. ۳ از سرهای آن وحش، یکی گویی زخمی مهلک برداشته بود؛ اما آن زخم مهلک بهبود یافته بود. تمام جهان در حیرت فرو شد و به پیروی از آن وحش گردن نهاد. ۴ اژدها را پرستش کردند؛ زیرا که به آن وحش، اقتدار بخشیده بود. نیز آن وحش را پرستش می‌کردند: کیست آن که همتای این وحش باشد؟ کیست آن که بتواند با او بجنگد؟ ۵

به وحش دهانی داده شد تا سخنانِ نخوت‌بار و کفرآمیز بگوید و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار برد. ۶ پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او و آنان که در آسمان می‌زیند، إهانت کرد. ۷ به او اجازه داده شد با مقدّسان بجنگد و بر آنها پیروز شود؛ و به او اقتدار بر هر طایفه و ملت و زبان و قوم داده شد. ۸ همه‌ی ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید. همه‌ی آن کسان که نامشان از بدو آفرینش جهان در دفتر حیات نیامده بود؛ دفتری که از آن آن بره‌ی ذبح شده است. ۹ آن که گوش دارد، بشنود؛ ۱۰ اگر کسی می‌باید به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت. اگر کسی می‌باید با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد؛ و این، پایداریِ شکیب‌آمیزِ مقدّسان و ایمان آنان را می‌طلبد. ۱۱ آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. او همچون بره، دو شاخ داشت؛ ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. ۱۲ با تمام اقتدارِ وحش اول و به نام او عمل می‌کرد و زمین و ساکنانش را به نیایش وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود وا می‌داشت. ۱۳ آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید تا آنجا که پیش چشم مردم آتشی از آسمان بر زمین فرو فرستد. ۱۴ به سبب آیاتی که اجازه داشت به نام آن وحش به ظهور آورد ساکنان زمین را بفریفت و به آنها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود. ۱۵ به او قدرت داده شد که جانی در تمثال آن وحش پدّم تا آن تمثال بتواند سخن بگوید و اسباب کشتن همه‌ی آن کسان را فراهم آورد که از پرستش تمثال سر باز می‌زدند. ۱۶ همچنین همه‌ی کسان را از خُرد و بزرگ، دارا و ندار، و غلام و آزاد واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. ۱۷ تا هیچ‌کس نتواند بدون آن علامت یا نام آن وحش یا شماره‌ی نام او بخُرد یا بفروشد. ۱۸ در اینجا حکمت است. هر که بصیرت دارد بگذارد تا عدد آن وحش را محاسبه کند؛ چرا که آن، عدد انسان است. عدد او ششصد و شصت و شش است» (روّیای یوحنا - اصحاح ۱۳).

با توجه به اینکه در این عدد اختلاف نظر هست؛ زیرا دو نسخه وجود دارد که در

یکی از آنها عدد «۶۶۶» و در دیگری «۶۱۶» است.^(۱) برای با انصاف و کسی که حق جو است، به روشنی مشخص می‌شود که این راه، راه کسی است که به محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا حمله می‌کند و جز خواستار دشنام و ناسزا نیست؛ که ما از چنین روشی، اکراه داریم! خدا شما را توفیق دهد!

به علاوه به روشنی مشخص است که این شخص راه شیطان را می‌پیماید. آنان را از میوه‌هایشان بشناسید. این میوه‌های آنهاست؛ دشنام، ناسزا و الفاظ رکیک. از اینها، آنان را بشناسید؛ و بدانید که آنها شیطان‌هایی هستند که شیطان‌ها آنان را برمی‌انگیزند و از سوی شیطان سخن می‌گویند.

همان‌طور که همه باید توجه داشته باشند که از انصاف به دور است که کارهای وهابی‌هایی که برخی از اعراب شبه جزیره و پیروان‌شان هستند، به محمد ﷺ نسبت داده شود؛ با اینکه قرآن، آنان را مذمت می‌کند و کارهای جنایی آنان را مذمت نموده است!

کسی که اعمال وهابی‌ها را به محمد ﷺ و اسلام نسبت می‌دهد، در نتیجه به طریق اولی همه‌ی کارهای کُستانتین و نظایرش را به عیسی (علیه السلام) مسیحیت، تورات و انجیل نسبت می‌دهد؛ یا حداقل جنابات کلیسا در قرون گذشته که عبارت است از

۱- دانشمندان در دانشگاه آکسفورد توانستند با استفاده از ابزارهای پیشرفته‌ی تصویربرداری بخش‌هایی از قدیمی‌ترین نوشتارهای خطی کتاب رؤیای یوحنا را بخوانند؛ یعنی پاپیروس ۱۱۵ (p115) که در اوکسیرینخوس «بهنسا» (از شهرهای باستانی مصر) کشف شده است. این قطعه به نیمه‌ی قرن سوم باز می‌گردد و شماره‌ی وحش در آن «۶۱۶» «XIC» می‌باشد؛ با استفاده «۱» به جای «۲» همان‌طور که در بسیاری از نوشتارهای خطی است. دیوید پارکر استاد نقد متون پالئوگرافی (علم خواندن خطوط باستانی) عهد جدید در دانشگاه بیرمنگام معتقد است که شماره‌ی ۶۱۶ شماره اصلی است؛ با اینکه شماره‌ی ۶۶۶ برای به خاطر سپردن راحت‌تر است؛ و می‌گوید: «دانشمندان، این موضوع را بسیار مورد بحث قرار دادند و اختلافاتی وجود دارد. آنچه اکنون آشکار شده این است که ۶۱۶ شماره‌ی اصلی وحش است و این، گزینه‌ی برتر است؛ زیرا قدمت این نوشتار خطی تقریباً صد سال پیش از نسخه‌های دیگری می‌باشد».

کشتار، شکنجه و زنده‌سوزاندن کسانی که با آنان مخالفت می‌کردند، تحت نام‌های کفر، ارتداد، جنگ با مسیحیت و کلیسا و کارهایی که از جنایات زشت وهابی‌ها کمتر نیست.

اسلام، خشونت و حقوق زن:

پرسش ۶:

به علاوه کسانی هستند که به اسلام از نظر خشن بودن اشکال می‌گیرند؛ نه تنها امروز بلکه از زمان پیامبر ﷺ و اینکه اسلام با شمشیر گسترش یافته است. این متون قرآنی را چگونه تفسیر می‌کنید که به کشتار، راندن و از میدان به در کردن تشویق می‌کند؟ «سوره‌ی آل عمران: ۸۵، ۱۹ و ۸۳، سوره‌ی توبه: ۲۹، سوره‌ی نسا: ۹۱ و سوره‌ی محمد: ۴۴»؛ و آیات ارث و شهادت و گواهی دادن و آنچه حقوق مدنی زن را ضایع می‌کند، چگونه تفسیر می‌کنید؟

پاسخ:

مسئله‌ی جهاد، به طور معمول در ادیان الهی وجود دارد و فقط مختص اسلام نیست. من این موضوع را در کتاب «جهاد درب بهشت است» بیان کرده‌ام.^(۱) اما آیاتی

۱- کتاب جهاد درب بهشت است - سید احمدالحسن؛ و متن آن:

جهاد در ادیان الهی:

جهاد یا پیکار برای برافراشتن کلمه‌ی الله و انتشار توحید و دینی که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال است، موضوعی است که خداوند سبحان بر آن صحه می‌گذارد و مؤمنان را بر آن تشویق می‌فرماید، آن را بر آنها واجب ساخته و وعده داده است که هر کس در راه خدا جهاد کند بهشت از آن او است، و هر کس که از جهاد روی گرداند را با آتش تهدید می‌فرماید. انبیا و فرستادگان، حاملان کلمه‌ی الله سبحان هستند و آنها کسانی هستند که پرچم جهاد و پیکار در راه خدای سبحان را بر دوش می‌کشند. تاریخ انبیا و فرستادگان ﷺ پیش روی شما است، تورات، انجیل و قرآن را ورق بزن تا دریابی که موسی ﷺ شمشیر بر می‌دارد و مهیای ورود به

که در قرآن وجود دارد و شما آنها را مشوقی برای خشونت یا از میدان به در کردن دیگران بر می‌شمارید:

اول: آل عمران: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ

سرزمین مقدّس می‌شود، یوشع بن نون (علیه السلام) شمشیر بر می‌گیرد و به سرزمین مقدّس وارد می‌شود، و داوود (علیه السلام) روزگارش را در پیکار برای اعتلای کلمه‌ی الله و گسترش توحید به پایان می‌رساند... به علاوه، اینکه عیسی (علیه السلام) به پیروانش می‌فرماید: «هر کس می‌خواهد از من پیروی کند، باید صلیبش را بر پشتش حمل کند»، یعنی ایشان (علیه السلام) به قیام علیه ظلم و فساد دعوت می‌کند و پیروانش را به جهاد و پیکار در راه خدا دستور می‌دهد. صلیب در آن روزگار همانند کفن امروزی برای ما است؛ یعنی گویا ایشان (علیه السلام) به پیروانش می‌فرماید که هر کس می‌خواهد مرا پیروی کند باید کفنش را با خود داشته باشد...

در تورات (عهد قدیم - سفر یوشع: اصحاح دهم) آمده است: «... ۳۴ سپس یوشع به همراه تمامی اسرائیل از لایخیش به عجلون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه‌ی کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد، چنانکه با لایخیش کرده بود. ۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه‌ی شهرهایش و همه‌ی کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هر آنچه که با عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه‌ی کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت. ۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر بازگشت و با آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه‌ی شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه‌ی کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت؛ و به همان صورتی که با حبرون رفتار نموده بود با دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه با لَبْنَه و ملکش نیز رفتار نموده بود. ۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستانی، جنوب، هامون، وادی‌ها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و حتی همه‌ی کسان را هلاک کرد، چنانکه یهوه، پروردگار اسرائیل، امر فرموده بود. ۴۱ و یوشع ایشان را از قادش برنیع تا غزه و تمامی زمین جوشن تا جبعون را زد. ۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را به یک باره گرفت، چرا که یهوه، پروردگار اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می‌کرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردوگاه در جَلْجَال بازگشتند... این تصویری از روزهایی که یوشع بن نون (علیه السلام) در جهاد و پیکار برای برافراشتن کلمه‌ی الله و نشر دین خداوند و توحید بر روی این زمین گذرانید، می‌باشد.

بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١﴾ (هر آینه دین در نزد خدا دین اسلام است و اهل کتاب راه خلاف نرفتند مگر از آن پس که به حقانیت آن دین آگاه شدند، و نیز از روی حسد. آنان که به آیات خدا کافر شوند بدانند که او به زودی به حسابها خواهد رسید)، ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ ﴿٢﴾ (آیا دینی جز دین خدا می‌جویند؟! حال آنکه آنچه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او هستند و به نزد او بازشان می‌گردانند)، ﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٣﴾ (و هر کس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود).

معنی: آل عمران: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ * قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٤﴾ (آیا دینی جز دین خدا می‌جویند؟! حال آنکه آنچه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او هستند و به نزد او بازشان می‌گردانند * بگو: به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، و نیز آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران دیگر از جانب پروردگارش نازل شده است، ایمان آوردیم، میان هیچ یک از ایشان فرقی نمی‌نهیم و همه تسلیم اراده‌ی او هستیم * و هر کس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود).

۱ - آل عمران: ۱۹.

۲ - آل عمران: ۸۳.

۳ - آل عمران: ۸۵.

۴ - آل عمران: ۸۳ تا ۸۵.

آیه‌ی ۸۴ از سوره‌ی آل عمران، به روشنی معنای اسلام را در آیات بیان می‌کند؛ اینکه اسلام همان تسلیم خداوند و خلیفه‌ی خداوند در زمین در هر زمان که براساس قانون خلافت خداوند در زمینش منصوب شده است، می‌باشد؛ قانونی که از نخستین روز برای نخستین انسان در این زمین وجود داشته است؛ او همان پیامبر خدا حضرت آدم علیه السلام می‌باشد که خداوند او را به عنوان خلیفه و جانشینش در زمینش گماشت. این آیات برای از میدان به در کردن یا حکم کردن علیه کسی نیست؛ بلکه فقط برای بیان قانون ایمان قابل قبول از نظر خداوند می‌باشد؛ یعنی همان تسلیم شدن در برابر خداوند و خلیفه‌ی خداوند در زمینش.

اما اینکه شما وضع قانونی برای ایمان را از میدان به در کردن دیگرانی بدانید که آن را نپذیرفته‌اند، به این معنی خواهد بود که همه‌ی پیروان ادیان از آنجا که براساس قانون ایمان عمل می‌کنند، غیر از خودشان را منزوی و از میدان به در کرده‌اند و حتی این موضوع بر هر گروهی که به تفکر مشخصی ایمان دارند نیز منطبق می‌گردد.^(۱)

دوم: توبه: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ

۱- به عنوان نمونه: در مقدمه‌ی کتاب «قانون ایمان» پاپ شنودا آمده است: «... اهمیت قانون ایمان در این است که همه‌ی کلیساهای جهان مسیحیت به یک قانون ایمان، ایمان دارند؛ قانونی که تمامی کلیساها آن را پذیرفته‌اند، و به همین دلیل باید شورای مسکونی -که نماینده همه کلیساهای مسکونی است- آن را وضع نماید.

قانونی که پیش روی ما قرار دارد، در شورای مسکونی نیقیه در سال ۳۲۵ م که اولین شوراهای مسکونی است، پایه‌ریزی شد. این به خاطر ردی بر بدعت آریوسی بود که لاهوت مسیح را انکار نمود.... همه‌ی کلیساهای جهان هرچند در برخی از عقایدشان با هم اختلاف دارند- به همه‌ی بندهای قانون ایمان، ایمان دارند. این از این موضوع؛ و هر گروهی که به کلیت آنچه در قانون ایمان است، ایمان نداشته باشد، مسیحی شمرده نمی‌شود؛ مانند شاهدان یهوه و سبتیین، که به عهدین کتاب مقدس «براساس ترجمه‌ی خاص خودشان» ایمان دارند، ولی به همه‌ی عقاید مسیحی که در قانون ایمان آمده است، ایمان ندارند....».

هُمَّ صَاغِرُونَ ﴿۱﴾ (با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند پیکار کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت و خواری جزیه بدهند).

معنی: قرآن، یکپارچه و کامل است و آنچه وهابی‌ها برای گسترش عقاید باطل و فتوهایشان در مورد کشتار مردم انجام می‌دهند و آنچه مسیحی‌ها و دیگران در این روزها برای طعنه‌زدن به قرآن انجام می‌دهند، عبارت است از فرآیند تقطیع آیاتی از کتابی که یکپارچه و کامل است و نمی‌توان بخشی از آن را به دور از کل یا بقیه‌ی اجزا برگرفت. (۲) خداوند در قرآن بیان کرده که قرآن، یکپارچه و کامل است و جزء جزء کردن آن صحیح نیست و کسی که آن را جزء جزء کند، مُغْرَض است؛ یا کسی است که می‌خواهد به شکلی کور و بی‌هدف طعنه بزند، مانند کسی که به گوینده‌ی «لا اله الا الله» می‌گوید تو کافر هستی و وجود خدا را انکار می‌کنی؛ چرا که «لا اله الا الله» گفتی! یا کسی است که برای هدف نفسانی‌اش، می‌خواهد عقیده یا فتوای فاسدی را گسترش دهد؛ همان‌طور که وهابی‌ها چنین می‌کنند.

۱ - توبه: ۲۹.

۲ - استفاده یک آیه جدا از بقیه‌ی کتاب، مسأله‌ای است که مسیحیان نیز از خطرناک‌بودنش برحذر می‌دارند و علمایشان آن را رد می‌کنند؛ و به همین دلیل می‌بینیم که به عنوان مثال، پاپ شنودا، فصل خاصی در کتاب «رهایی در مفهوم ارتودکسی» خود اختصاص داده و آن را «خطر استفاده از یک آیه» نامیده است. همچنین انبا بیشوی مطران دمیاط در کتاب «سلسله گفت‌گوهای بسط و گسترش ایمان» در فقره‌ی ۱۱۵ نیز همین عنوان را (خطر استفاده از یک آیه) اختصاص داده است. متن سخن پاپ شنودا: «ای برادران! در موضوع رهایی - همانند هر موضوع دیگری - جداً از خطر استفاده از یک قسمت از کتاب مقدس دوری کنید. کتاب مقدس، صرف یک یا چند آیه نیست؛ بلکه روح مشخصی است که در همه‌ی کتاب جریان دارد. انسان ناآگاه یک آیه یا بخش‌هایی از یک آیه را پیش رویش قرار می‌دهد در حالی که آن را از شرایط، اوضاع و معنای کلی‌اش جدا می‌کند. اما پژوهش‌گر حکیم که در پی حق است، همه‌ی متونی را که به موضوع بحثش ارتباط دارد جمع می‌کند و هر چیزی که معنایی در بردارد را مدّ نظر قرار می‌دهد...».

آیات قرآنی زیر از چنین رفتار منحرف و مغرضانه‌ای که برای تجزیه و بخش‌بخش کردن قرآن انجام می‌شود، باز می‌دارد:

﴿...أَفْتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^(۱) (... آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و بعضی دیگر را انکار می‌کنید!؛

پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست، و در روز قیامت به سخت‌ترین عذاب‌ها بازگردانیده می‌شود و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست).

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۲)
 (آنان که قرآن را به بخش‌بخش کردند * به پروردگارت سوگند که همه را بازخواست کنیم * به خاطر کارهایی که می‌کرده‌اند).

اکنون آیه‌ی مورد نظر را می‌آوریم؛ یعنی توبه: ۲۹ ولی با آیات بعدی‌اش تا ببینیم چرا خداوند در اینجا مؤمنان را به کشتار تشویق می‌کند.

توبه: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ * وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتِلِهِمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۳) (با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام

۱- بقره: ۸۵

۲- حجر: ۹۱ تا ۹۳.

۳- توبه: ۲۹ تا ۳۳.

نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند پیکار کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت و خواری جزیه بدهند * یهود گفتند: عزیر پسر خدا است، و نصاری گفتند: عیسی پسر خدا است. این سخنی است که بر زبان می‌رانند همانند گفتار کسانی که پیش از این کافر بودند. خدا بکشدشان، چگونه بازگردانیده می‌شوند؟ * آنها آحبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست، منزّه است از آنچه شریکش می‌دارند * می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، در حالی که خدا جز به کمال رسانیدن نور خود، نمی‌خواهد، هر چند کافران را خوش نیاید * او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا او را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

بنابراین خداوند به جنگ با ایشان تشویق می‌کند؛ چرا که آنها کسانی بودند که پیکار را آغاز نمودند: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، در حالی که خدا جز به کمال رسانیدن نور خود، نمی‌خواهد، هر چند کافران را خوش نیاید) و فکر نمی‌کنم تشویق کردن به کشتن دیگران یا آمادگی برای کشتن دیگران یا آماده کردن نفرات برای کشتار دیگران، جنگ محسوب نشود؛ و معتقدم اراده‌ی خاموش کردن نور خداوند با دهان‌هایشان، چنین مواردی و حتی بیش‌تر را در بردارد.^(۱)

۱ - در فرهنگ کتاب مقدّس و شرح کلمه‌ی «قتل - کشتن» آمده است: «کشتن جایز است: در حالات زیر و همان‌طور که در اتفاقات کتاب ذکر شده، کشتن، حلال یا واجب است... ج - شریعت به کشتن دشمنان در جنگ بی‌هیچ نرمش و مدارا - حکم می‌کند. برخی از پیامبران به تحریم برخی از دشمنان پست خداوند وصیت کرده‌اند. یعنی به از بین بردن آنان و مرکب‌هایشان سفارش نموده‌اند...».

حتی علمای کلیسا، جهاد و مقاومت با اِشغالگر و دفاع از وطن را ارزشی ثابت شده و زیربنایی می‌دانند: «... از جمله ارزش‌های ثابت شده‌ی زیربنایی که برای هر انسانی لازم است: دوست داشتن وطن و دفاع از آن و قربانی شدن برای آن با خون، می‌باشد؛ البته اگر به چنین چیزی نیاز باشد»

هر چند آیات گفته شده، گرفتن و پاسخ‌دادن را احتمال می‌دهد و اینکه جزو متشابهات هستند، ولی آیه‌ی روشن و محکمی وجود دارد که بیان می‌کند خداوند مؤمنان را به جنگ با کسانی که با آنها می‌جنگند تشویق می‌کند و مؤمنان را از تجاوز به دیگران باز می‌دارد؛ و متشابه به محکم بازگردانیده می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^(۱) (با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی نکنید؛ زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد).

به علاوه، عملکرد رسول خدا حضرت محمد ﷺ واضح و روشن است. یهود که اهل کتاب هستند، با ایشان در مدینه در امنیت زندگی می‌کردند و به ایشان بدی نمی‌رسید تا اینکه این، آنها بودند که جنگ با ایشان و کمک به کسانی که با ایشان ﷺ جنگیده بودند را آغاز نمودند.

همچنین باید به این نکته توجه داشت که اسلام و دین الهی، دین را از سیاست جدا نمی‌داند؛ بلکه حکومت و سیاست، بخشی از دین می‌باشد و در نتیجه بسیاری از آیات در قرآن عبارت‌اند از قوانین نظامی که حقوق سرباز را در نبرد و کاری را که مجاز است در برابر کسی که با او می‌جنگد انجام دهد، مشخص می‌کنند. مؤمن تا زمانی که با او جنگی نشود نمی‌جنگد و تنها با دستور خداوند پیکار می‌کند تا اجر و پاداش بگیرد؛ به همین جهت خداوند برای مؤمنان در میدان نبرد، جنگ با کسانی که با او می‌جنگند را در آیات قرآنی تشریح فرموده است؛ همان‌طور که هم‌اکنون و پیش از این، حکومت‌ها برای لشکریانشان قوانینی را وضع می‌کنند و در آن حقوق سربازانشان را در میدان نبرد بیان می‌کنند و آنچه جایز است و آنچه جایز نیست و ... را تشریح می‌کنند.

(مقاله‌ی «ارزیابی و اصول بین چشم‌اندازها و مفاهیم» - چاپ شده در روزنامه‌ی اهرام- سخن روز یکشنبه ۱۳۸۶/۸/۲۰۰۶).

سوم: ﴿سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُAMِنُوكُمْ وَ يُAMِنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذُوهُمْ وَ أَقْتَلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَوْلِيكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^(۱) (گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند از شما و قوم خود در امان باشند، اینان هرگاه به کفر دعوت شوند به آن بازگردند، پس اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال خویش باز نایستند آنان را هر جا که یافتید، بگیرید و بکشید که خدا شما را بر آنان تسلطی آشکار داده است).

اشکال این آیه در کجا است؟

آیه به جنگ با کافر محاربی که دست از آزار مؤمنین باز نمی‌دارد، تشویق می‌کند. به علاوه اینکه در آیه‌ی پیش از آن، بیانی است برای جایز بودن صلح با کسی که درخواست صلح می‌کند و با مؤمنان نمی‌جنگند و نمی‌خواهد آنها را آزار نماید.

﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾^(۲) (مگر کسانی که به قومی که میان شما و ایشان پیمانی است، می‌پیوندند، یا خود، نزد شما می‌آیند در حالی که از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، ملول شده باشند، و اگر خدا می‌خواست بر شما پیروزشان می‌ساخت و با شما به جنگ بر می‌خاستند. پس هر گاه کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح کردند، خدا هیچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است).

چهارم: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَ

۱ - نساء: ۹۱.

۲ - نساء: ۹۰.

لَكِنْ لِيَلُؤْا بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾ (چون با کافران روبه‌رو شدید، گردنشان را بزنید تا چون آنها را سخت فرو گرفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة، تا آنگاه که جنگ به پایان آید. این است حکم خدا و اگر خدا می‌خواست از آنان انتقام می‌گرفت، ولی خواست تا شما را با یکدیگر بیازماید و آنان که در راه خدا کشته شده‌اند اعمالشان را باطل نمی‌کند).

معنی: این آیه برخی از حقوق سربازان مؤمن را در جنگ در میدان نبرد بیان می‌کند. از حقوق ایشان است که با کافری که با آنها می‌جنگد، بجنگند^(۲) و بیان می‌کند که حق ایشان، گرفتن اسیران نیز هست و می‌توانند در برخورد با اسیران، به آنها آزادی دهند؛ یا بدون عوضی ایشان را آزاد کنند یا آنان را مبادله کنند یا برایشان فدیة‌ای بگیرند و ...

اشکال این آیه در کجا است؟ گفتیم که قرآن عبارت است از قانونی الهی که فقط مربوط به عبادت نمی‌باشد؛ بلکه سیاست، حکومت الهی، حقوق مؤمنان و آنچه بر ایشان واجب است و ... را بیان می‌کند.

پنجم: کسی که می‌گوید به زن در تشریحی خاص مانند ارث یا شهادت، ستم شده است^(۳) باید برای ما ملاک و میزان قانونی‌اش را که براساس آن عدل و ستم مشخص

۱ - محمد: ۴.

۲ - این مسئله‌ای است که فطرت انسان و همه‌ی کتاب‌های آسمانی به آن اقرار می‌کنند. برخی از متون عهد قدیم را که یهودیان و مسیحیان به آن ایمان دارند، نقل نمودیم. همچنین این موضوعی است که همه‌ی جامعه‌های بشری آن را می‌پذیرند؛ چه دینی باشند یا بی دین.

۳ - در عهد قدیم آمده است: «و دختران صُلْفُحَاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن مَسَّی، از قبایل مَسَّی بن یوسف، نزدیک آمدند و این‌ها است نام‌های دخترانش: مَحَلَه، نوعه، حجله، مِلْکَه و تِرِصَه. ۲ و به حضور موسی و عازار کاهن و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه‌ی اجتماع ایستاده، گفتند: ۳ پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح بر ضد خداوند هم‌دست شدند. بلکه در گناه خود مرد در حالی که پسری نداشت. ۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت

می‌شود، بیان کند؛ و در نتیجه بیان کند و یقین نماید که باید زن با مرد در همه چیز مساوی باشد؛ با اینکه همهی ما می‌بینیم که زن با مرد در هر چیزی مساوی نیست. (۱)

که پسری ندارد از میان عشیره‌اش محو شود؟ از این رو ما را در میان برادران پدرمان نصیبی بده. ۵
 پس موسی دعوی ایشان را به حضور پروردگار آورد. ۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۷
 دختران صلفُحادِ راست می‌گویند. البته در میان برادران پدر ایشان، ملک موروثی به ایشان بده و
 نصیب پدر ایشان را به ایشان منتقل کن. ۸ و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و
 پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش بدهید. ۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش
 بدهید. ۱۰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. ۱۱ و اگر او را برادری نباشد،
 ملک او را به هر کس از قبیله‌اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید تا آن را میراث برد. پس این
 برای بنی‌اسرائیل فریضه‌ای شرعی باشد؛ چنانکه پروردگار به موسی امر فرمود» (سفر عدد - اصحاح
 ۲۷). این قانون ارث است که در تورات آمده و موضوعی است که یهودیان و مسیحیان، به آن اعتقاد
 دارند و در آن، بین زن و مرد مساوات و برابری نمی‌باشد؛ بلکه در این قانون اینگونه است که دختر با
 وجود پسر، ارث نمی‌برد. کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید: «... و قانون جدید این بود که اگر میت
 پسری نداشته نباشد، دخترش از او ارث می‌برد و اگر دختری نداشته نباشد، برادران یا عموهایش یا
 نزدیک‌ترین فرد به او از عشیره‌اش» (شرح کتاب مقدس - تفسیر سفر اعداد).

۱- به رغم بدیهی بودن این موضوع، ولی بنده متنی از پاپ شنودای سوم را نقل می‌کنم: «... وقتی
 در کتاب مقدس و عقاید کلیسای قدیم جست‌وجو کنیم، موارد زیر را می‌بینیم: ۱- نپرداختن زن به
 آموزش در کلیسا؛ در این خصوص قدیس پولس رسول می‌گوید: «زن باید با سکوت در کمال خاضع
 بودن آموزش ببیند. ولی به زن اجازه داده نشده که آموزش دهد و بر مردی چیره شود؛ بلکه باید در
 سکوت باشد. زیرا اول، آدم سرشته شد، سپس حوا؛ و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و آن
 سرپیچی رخ داد. بلکه زن باید در ولادت فرزندان خالص شود، اگر در ایمان و دوستی و پاک بودن
 همراه با تعقل پایدار باشد». ملاحظه می‌کنیم که تعلیم قدیس پولس رسول، در این زمینه توجیهی
 برای این ممانعت قرار می‌دهد که ارتباطی با شرایط اجتماعی در آن زمان و شرایط خاص کلیسا که
 شاگردش تیموتائوس رعایت می‌کرد، ندارد؛ بلکه به مواردی که به مرد و زن از ابتدای آفرینش
 اختصاص دارد، استناد داده شده است... ۱۱- عقوبت‌های عملی؛ عقوبت‌های عملی درباره‌ی زن و در
 محدوده بارداری و ولادت و شیردهی وجود دارد؛ مواردی که براساس آنها تعطیل شدن‌های طولانی
 در وظایف برخی از زنان مکلف به وجود می‌آید، و چه بسا مشغول شدن به کار کاهنی به طور کامل او

همچنین کسی که می‌خواهد در یک نظام قانونی و تشریحی، تشریح مشخصی را نقد کند، باید این تشریح را مانند بخشی از این نظام در نظر بگیرد و این بخش را جدا نکند و با آن به صورت جدای از نظام به عنوان یک کُل، برخورد نکند. حداقل به حقوق زن و واجباتش در قانون الهی توجه کند؛ نه اینکه فقط به حقوق توجه کند و بگوید در قانون الهی به زن، حقوقی کم‌تر از مرد داده شده است. چرا به واجبات توجه نمی‌کند و نمی‌گوید در قانون الهی مرد واجبات بیشتری نسبت به زن دارد؟

به عنوان مثال دو شخص را در نظر بگیرید که یکی از آنها به ساختن بنایی به بلندی پنج طبقه و دیگری به بلندی ده طبقه تکلیف شده است. آیا عادلانه است که مقدار مواد ساختمانی یکسان و مبلغ یکسان به هر دو داده شود؟! اگر به صاحب ده طبقه، دو برابر صاحب پنج طبقه داده شود، آیا صحیح است کسی بیاید و بگوید: شما ستمکار هستید؛ چرا که بین دو این دو نفر مساوات را رعایت نکرده‌ای در حالی که هر دو برای شما کار می‌کنند؟!

به نظر من کسی که بگوید به زن به واسطه‌ی این تشریح ستم شده، گفتار و نظرش خام و به دور از بحث دقیق علمی است.

نصیحتی به هر مسیحی که خواهان شناخت حق است:

پرسش ۷:

چه توصیه‌ای به یک مسیحی می‌نمایید تا حق را بشناسد و پیامبری محمد ﷺ را از طریق انجیل تصدیق کند؟

را از وظیفه‌ی خانه‌داری بازمی‌دارد؛ که تربیت کودکان نیز از جمله‌ی آنها است...» (نظر کلیسای ارتودکسی در خصوص کاهن بودن زن).

پاسخ:

نصیحت بنده به هر مسیحی آزاده برای شناخت حق، این است که سخن عیسی (علیه السلام) را میزان سنجش خود قرار دهد: «... عیسی دیوی لال را از کسی بیرون می‌کرد. چون دیو بیرون رفت، مردِ لال توانست سخن بگوید و مردم در شگفت شدند. ۱۵ اما برخی گفتند: او دیوها را به یاری بَعْلَزَبُولِ رئیس دیوها- بیرون می‌کند. ۱۶ و دیگران نیز به قصد آزمون او خواستار آیتی آسمانی شدند. ۱۷ او افکار آنان را درک کرده، به ایشان گفت: هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت ۱۸ اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند». (۱)

کسی که به انجیل ایمان دارد، باید متونی از قرآن را بخواند و با انصاف در آن تدبّر نماید. به علاوه براساس متن پیشین انجیل، آیا می‌توانید این متون را شیطانی بدانید، به همان صورت که کسانی که تلاششان فقط توهین به محمد (صلی الله علیه و آله) است، چنین کاری را انجام می‌دهند؟

و اینها نمونه‌هایی از متون قرآنی است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (۲) (مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر و به هدایت‌یافتگان داناتر است).

﴿وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾ (۳) (خدای را بپرستید و هیچ

۱- انجیل لوقا: اصحاح ۱۱.

۲- نحل: ۱۲۵.

۳- نسا: ۳۶.

چیز را شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه‌ی خویشاوند و همسایه‌ی بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید؛ هر آینه خداوند متکبران فخر فروشان را دوست ندارد).

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^(۱) (و با تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو؛ زیرا خدا هیچ خود پسند فخر فروشی را دوست ندارد).

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^(۲) (تا بر آنچه از دستتان رفته است اندوهگین نباشید و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید، و خدا هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد).

آیات زیر از سوره‌ی اسرا را بخوانند و از خودشان بپرسند:

آیا شیطان به پرستش تنها خداوند دعوت می‌کند؟ آیا شیطان به اخلاق نیکو، نیکی به پدر و مادر و فقرا، انفاق مال و کمک به آنکه نیازمند به مساعدت است دعوت می‌کند؟ و از کشتار، زنا و تجاوز بر مال یتیم باز می‌دارد؟ و به وفای عهد و کامل کردن پیمان‌ها دستور می‌دهد؟

اگر شیطان به این اخلاق پاک دعوت می‌کند، پس در نظر اینان، خداوند سبحان و متعال به چه چیزی دعوت می‌کند؟!

آیا اینها همان وصیت‌های همه‌ی پیامبران و حکمت‌شان که از سوی خداوند آورده‌اند، نیست؟

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا * وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ

۱- لقمان: ۱۸.

۲- حدید: ۲۳.

ارْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا * وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا * إِنْ المُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا * وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَتِهِ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا * وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْهَا كُلَّ البَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا * إِنْ رَبِّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَلا يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا * وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا لَقِيْتُمْ نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَتْ خَطَأً كَبِيرًا * وَلا تَقْرَبُوا الزَّوْجِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا * وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي القَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا * وَلا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنْ العَهْدُ كَانَ مَسْئُولًا * وَ أَوْفُوا الكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقَيْسِطِ المُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا * وَ لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنْ السَّمْعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا * وَ لا تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرْحًا إِنَّكَ لَنْ تُخْرِقَ الأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الجِبَالَ طُولًا * كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا * ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿١﴾ (همراه

خدا معبود دیگری قرار مده، که نکوهیده و خوار خواهی ماند * پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو سالخورده شوند، به آنان «أف» (کمترین درشتی) مگو و به درشتی خطاب مکن و با آنان با اکرام سخن بگوی * و از سرِ مهربانی بال تواضع برایشان بگستران و بگو: ای پروردگار من! بر آنها رحمت آور، همچنان که مرا در خردی پرورش دادند * پروردگارتان به آنچه در دل هایتان می‌گذرد داناتر است، و اگر از صالحان باشید قطعاً او آمرزنده‌ی توبه‌کنندگان است * و حق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن و هیچ اسراف‌کاری مکن * که اسراف‌کاران برادران شیاطین‌اند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است * و اگر به انتظار رحمتی که از جانب پروردگارت

امید می‌داری از آنها روی می‌گردانی، پس با آنها به نرمی سخن بگویی * نه دست خویش از روی خست به گردن ببند و نه به سخاوت یکباره بگشای که ملامت زده و حسرت خورده بنشیننی * به درستی که پروردگار تو در رزق هر کس که بخواهد گشایش می‌دهد، یا تنگ می‌گیرد؛ که او به بندگانش آگاه بینا است * فرزندان خود را از بیم تنگ‌دستی مکشید؛ این ما هستیم که هم آنها را روزی می‌دهیم و هم شما را؛ کشتن‌شان خطایی است بزرگ * و به زنا نزدیک مشوید؛ که زنا کاری است زشت و شیوه‌ای است ناپسند * و نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق نکشید، و هر کس که مظلوم کشته شود به سرپرست خون او قدرتی داده‌ایم؛ ولی نباید در قتل زیاده‌روی کند، که او یاری شده است * و جز به وجهی نیکوتر به مال یتیم نزدیک مشوید تا آنگاه که به حدّ رشد رسد، و به پیمان خویش وفا کنید که از پیمان بازخواست خواهد شد * و چون پیمان‌ه کنید، پیمان‌ه را کامل گردانید و با ترازویی درست وزن کنید؛ که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است * و از پی آنچه علمی به آن نداری مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را از آن بازخواست کنند * و به سرمستی و نخوت بر زمین راه مرو، که هرگز زمین را نخواهی شکافت و به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید * همه‌ی اینها بدش نزد پروردگار تو ناپسند است * اینها از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است و همراه با خدای یکتا، معبود دیگری قرار مده، که ملامت شده و مطرود به جهنم افکنده شوی).

این ننگ و عاری است بر مسیحیان، و کدام ننگ و عاری بالاتر از اینکه سخن عیسی را رها کنند: «هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت ۱۸ اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند» و آن را میزان و مقیاسی قرار ندهند تا آنچه را که در قرآن آمده با آن قیاس کنند تا بدانند که از سوی خداوند است. مگر این میزان عیسی (علیه السلام) نیست؟ پس روی گردانی از آن، از چه رو؟ آیا شما به برخی از کتاب‌تان ایمان دارید و به برخی کفر می‌ورزید؟!

قرآن را ببینید و در آنچه از حکمت و دعوت به خوبی و آراسته شدن به اخلاق پاک بزرگوارانه در آن است تدبّر کنید. چطور می‌تواند از سوی شیطان سفیه و نادان باشد که به شرّ و بدی و اخلاق نکوهیده فرا می‌خواند؟! آیا حکومت شیطان بر ضد خود تجزیه می‌شود؟

آیا این همان میزانی نیست که عیسی (علیه السلام) به شما آموخت تا حق را از باطل تشخیص دهید؟ آیا شما توانایی تمایز قائل شدن میان حکمت و سفاهت، خوبی و بدی، اخلاق پاک و اخلاق نکوهیده را ندارید؟

آیا شما اعتقاد دارید که شیطان و حکومتش بر ضد خود تجزیه می‌شود؟ یک بار به خوبی دعوت می‌کند و بار دیگر به بدی؟! یک بار به اخلاق بزرگوارانه و بار دیگر به اخلاق نکوهیده؟!

«هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت ۱۸ اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند».

همان‌طور که هر مسیحی که از بدی فرجام در هراس است را نصیحت می‌کنم که به آنچه هم‌اکنون کلیسای ایشان مطرح می‌کنند، با دقت بنگرند؛ اینکه عیسی (علیه السلام) لاهوت مطلق است! بسیاری از مسیحیان پیش‌تر با این مسأله مخالفت نمودند؛ از جمله آریوس که از بزرگان علمای مسیحی بود، و از دیرباز و همواره بسیاری از مسیحیان -مانند شاهدان یهوه- به این عقیده‌ی باطل سفیهانه -که انجیل و عقل آن را رد می‌کند- اعتقاد نداشته و ندارند؛ که باطل بودن آن را در کتاب توحید و با متن انجیلی که هیچ تأویل و پوشیدگی در آن راه ندارد و با دلیل عقلی روشن و واضح بیان نموده‌ام.^(۱)

۱- به پیوست ۱ و ۲ مراجعه نمایید. اما متن؛ ایشان (علیه السلام) در کتاب توحید می‌فرماید: «فصل الخطاب از انجیل. عیسی (علیه السلام) از ساعت (رستاخیز) بی‌اطلاع است. عیسی (علیه السلام) درباره‌ی خودش می‌گوید که از ساعت که در آن قیامت صغری بر پا می‌شود بی‌اطلاع است: «و اما از آن روز و ساعت هیچ کس

مسئله‌ی صلیب و انجیل یهودا:

پرسش ۸:

سید احمدالحسن در خصوص مسئله‌ی به صلیب رفتن، مسیحیان را به چه فرا می‌خواند؟

پاسخ:

مسیحیان باید به این نکته توجه داشته باشند اینکه عیسی (علیه السلام) خواستار به صلیب رفتن باشد باطل است؛ و باطل بودن آن را با استفاده از انجیل و سخنان عیسی (علیه السلام) در آن بیان نمودم، و همچنین درخواست ایشان (علیهم السلام) از خداوند برای به صلیب نرفتن و برگرداندن و رنج و آزار صلیب از او را.^(۱) پس یا خدا دعای عیسی (علیه السلام) را اجابت فرمود، او را بالا برد و شبیه او را فرو فرستاد - که این، عقیده‌ی صحیح است - و یا

خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است». جهل، نقص است، حال آنکه لاهوت مطلق، کامل مطلق است و نقص یا جهل در آن راه ندارد؛ زیرا او نوری بدون ظلمت است ولی مخلوق به دلیل ظلمتی که در صفحه‌ی وجودی او هست، جهل او را فرا می‌گیرد. بنابراین عیسی (علیه السلام) نور و ظلمت (با هم) است و این مطلوب را اثبات می‌کند که عیسی (علیه السلام) لاهوت مطلق نیست، بلکه بنده‌ای آفریده شده از نور و ظلمت می‌باشد و نه نوری بدون ظلمت، تعالی الله علواً کبیراً. این مطلب، فصل الخطاب و کلامی حکمت‌آمیز و موعظه‌ای برای صاحبان خرد و اندیشه است...».

۱- اینها برخی از سخنان ایشان (علیهم السلام) است: «... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده، دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر! اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...» (متی: ۲۶) ، «... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...» (مرقس: ۱۴) و «... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ۴۲ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...» (لوقا: ۲۲).

خداوند دعای عیسی (علیه السلام) را اجابت نفرمود؛ که در این صورت، معنای سخن آنان چنین است: خداوند به دعای عیسی (علیه السلام) اهمیتی نمی‌دهد!

به علاوه آنها عیسی (علیه السلام) را به سفاقت، ضعف ادراک و کمی بصیرت متهم می‌کنند؛ در غیر این صورت، در حالی که عیسی این توانایی را دارد که بر آزار و شکنجه‌ی به صلیب رفتن بدون اینکه هیچ شکایتی داشته باشد صبر کند، اینکه عیسی (علیه السلام) درخواست می‌کند خداوند به صلیب رفتن را از او بردارد، چه معنایی دارد؟! در حالی که ایشان (علیه السلام) خود می‌داند که مسأله‌ی به صلیب رفتن، در روند پیشرفت دین الهی، مسأله‌ای مهم است.^(۱)

همچنین باید به «سند تاریخی» (انجیل یهودا)^(۲) که انجمن تاریخ بین المللی بر آن اذعان داشته است، توجه داشته باشند. این انجیل یکی از آثار باستانی خطی است که در مصر کشف شده است و تاریخش به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد؛ یعنی پیش از اسلام و پیش از بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) در این سند آمده است که عیسی به صلیب کشیده نشد، بلکه شخصی دیگر به صلیب کشیده شد که شبیه او بود.

آنچه برای ما مهم است این است که به طور کلی مسأله‌ی شبیه بدون در نظر گرفتن مصداق- بیش از هزار و هفتصد سال پیش نزد مسیحیان وجود داشته است؛ و همان طور که در مثل گفته می‌شود: «هیچ دودی بی آتش نیست»؛ اگر این موضوع هیچ اثر و نشانه‌ای نداشت، بین مسیحیان اولیه و در اعتقاداتشان آشکار نمی‌شد.^(۳)

۱- توضیح بیشتر درباره‌ی مسأله‌ی «شبیه» در موضوع پیش رو و به خصوص اهمیت به صلیب رفتن و فدا شدن خواهد آمد. به پیوست ۴ مراجعه نمایید.

۲- به پیوست ۳ مراجعه کنید.

۳- کشیش عبدالمسیح بسیط، در کتابش «انجیل یهودا؛ آیا اکتشاف این انجیل بر مسیحیت تأثیرگذار است؟» اعتراف می‌کند که این انجیل در سال ۱۸۰ م موجود بوده است. به رغم طعنه‌ای که او به آن می‌زند، آنچه اکنون برای من اهمیت دارد اعتراف او به قدمت این سند می‌باشد. وی در بیان فرقه‌ی مسیحی که به مطالب درون آن اعتقاد دارند، می‌گوید: «اولین شخص از پدران کلیسای اولیه که این فرقه و عقاید آنان را ذکر کرد و از گردآوری این عقاید، انجیل یهودا را به نگارش

پرسی که مسیحیان باید به آن توجه داشته باشند و از خود بپرسند این است که این فرقه‌ی باستانی از مسیحیان از کجا آورده‌اند که عیسی به صلیب کشیده نشد و کسی که به صلیب کشیده شد، شبیه او است؟ آیا این فقط چیزی بوده که در فکر آنان خطور کرده است؟ و آیا این موضوع، صرفاً مسئله‌ای عقیدتی است، یا موضوعی تاریخی است که نقل شده؟ آیا به عنوان مثال می‌توان گفت: این گروه اعتقاد داشتند که عیسی (علیه السلام) به صلیب نرفت و کسی که به صلیب کشیده شد، شبیه او بوده است، بدون اینکه روایتی تاریخی وجود داشته باشد که توسط برخی کسانی که در زمان به صلیب کشیده شدن زندگی می‌کرده‌اند، به آنان رسیده باشد!!

تمام مسیحیان آزاده را نصیحت می‌کنم که به این سخن کلیسای امروز توجهی نداشته باشند: اینکه کسانی که این انجیل یا این متن از مسیحیان اولیه را به نگارش درآورده‌اند، فرقه‌ای بدعت‌گذار بوده‌اند؛ چرا که اگر در آن دوران از این گروه درباره‌ی عقاید کلیسای امروزی می‌پرسیدیم، قطعاً آنان می‌گفتند: اینها بدعت است؛ و اگر از آریوس و پیروانش درباره‌ی کلیسای امروز بپرسیم، قطعاً خواهند گفت: آنها بدعت‌گذار هستند. کلیسا هر مسیحی که با او سر ناسازگاری داشته باشد را به عنوان بدعت‌گذار، به دشنام و ناسزا می‌گیرد؛ به همان صورتی که امروز با شاهدان یهوه چنین می‌کنند. این حقیقتی که اکنون به روشنی آشکار شده است، نه جلو می‌افتد، نه عقب و نه پوشیده می‌ماند؛ آنچه کلیسای امروز می‌گوید، موضوعی بوده که در میان مسیحیان اولیه مورد اختلاف بوده است، و حتی تا امروز نیز در آن، اختلاف وجود دارد. فرقه‌ی مسیحی شاهدان یهوه، بهترین گواه بر این اختلاف امروزمین می‌باشد.

درآورد، قدیس ایرنائوس اسقف لیون بالکان (فرانسه فعلی) در سال ۱۸۰ م بوده است. این مرد، شاگرد قدیس بولیکاربوس بوده که او نیز به نوبه‌ی خود شاگرد قدیس یوحنا شاگرد مسیح بوده است». تاریخی که این کشیش ارائه می‌دهد به این معنا است که آنچه برخی از مسیحیان به آن اعتقاد دارند و در انجیل یهودا آمده است، پیش از برآمدن اسلام و پیش از شورای نیقیه در سال ۳۲۵ م بوده است. به پیوست ۲ مراجعه کنید.

حقیقت ثابت شده‌ی موجود در حال حاضر در آنچه اختصاص به صلیب کشیده شدن دارد۔ این است که سندی تاریخی وجود دارد و تجزیه و تحلیل آن از سوی گروه‌های جهانی باستان‌شناسی و با جدیدترین متدهای علمی به انجام رسیده و ثابت شده که این سند به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد. در این سند، عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده نشد بلکه شبیهی وجود دارد که به جای او به صلیب کشیده شد. آیا مسیحیان به این تصریح کلیسا که این سند، به فرقه‌ی مسیحی کهنی باز می‌گردد که بدعت‌گذار بوده است، اکتفا خواهند نمود؟!!

آیا این پاسخ کلیسا، پاسخی علمی است؟! آیا به عنوان مثال۔ هر مخالفی نمی‌تواند به آنان بگوید: چرا شما آن بدعت‌گذار نباشید؟! آیا صحیح نیست که اکنون و پس از آشکار شدن این حقایق، موضوع به صلیب رفتن، به شکل بی‌طرف، علمی و به دور از تعصب و تقلید کورکورانه مورد بحث قرار گیرد؟

این متنی از انجیل یهودا است (طبق ترجمه‌ای که کلیسا با متن قبلی مقابله نموده) که به وضوح بیان می‌کند که عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده نمی‌شود، بلکه کسی دیگری وجود دارد که شبیه او است و به جای او بر صلیب می‌رود:
انجیل یهودا - مشهد سوم:

«و یهودا گفت: ای آقا! آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی (علیه السلام) پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم ... دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد.»
«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.»

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد - لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعود تو را لعنت خواهند کرد ۴۷ تا نسل مقدس.»

«But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me»

«اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است،
 قربانی خواهی کرد،
 و حال و وضعیت قرن تو بلند،
 و مجازات الهی تو شعله‌ور،
 و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد
 و قلب تو... ۵۷».

در این متن:

اول: یهودا شبیه عیسی می‌شود، به جای او به صلیب می‌رود و خود را قربانی می‌کند.

دوم: یهودا در آخرالزمان می‌آید تا آقایی کند.

به طور قطع «یهودای» آمده در برخی متون «انجیل یهودا» -مثل همین متن- کسی غیر از یهودای اسخریوطی است^(۱) که عیسی را تحویل داده؛ همان‌طور که در

۱- شایان ذکر است انگیزه‌ای که باعث شد علمای کلیسا به انجیل یهودا طعنه بزنند این است که «یهودای» موجود در آن را به «یهودای اسخریوطی» باز می‌گردانند. انبا بیشوی می‌گوید: «۲۳۷- چطور یهودا نگارنده‌ی آن است؟! چطور می‌شود که یهودای اسخریوطی همان کسی باشد که آن را نگاشته باشد؟! در حالی که یهودا پس از تحویل دادن سید مسیح خودکشی می‌کند! کی آن را نگاشته است؟ به خصوص اینکه درباره‌ی آخرین ساعت‌های پیش از به صلیب رفتن بوده است!» (سلسله گفت‌وگوهای آسان‌سازی ایمان). شبیه به این سخن را دانشمند کاتولیک، توماس دی ولیامز -مسئول دانشکده‌ی لاهوت در دانشگاه رجینای روم- درباره‌ی انجیل یهودا می‌گوید: «... سندی که یهودای اسخریوطی را در چشم‌اندازی مثبت قرار می‌دهد».

حداقل سخنی که درباره اینچنین فهمی می‌توان گفت این است که: این، خیانتی به علم و به اشتباه انداختن مردم است؛ چرا که در انجیل یهودا هیچ صراحتی مبنی بر اینکه مدح و ستایش یاد شده در آن یا نگارنده‌ی آن یهودای اسخریوطی خائن باشد، وجود ندارد. این چیزی جز فهم علمای کلیسا نیست؛ به قطع و یقین با توجه به خیانت این ملعون، انصاف و امانت‌داری علمی چنین می‌طلبد که نام یهودا در این سند را حمل بر او نکنیم؛ و بررسی و تحقیق باید درباره‌ی فرد دیگری صورت گیرد

پایان انجیل آمده است: «و به یهودا نزدیک شدند و به او گفتند: اینجا چه کار می‌کنی؟ تو شاگرد عیسی هستی. یهودا همان‌طور که از او انتظار داشتند، به آنان پاسخ داد: و او بخشی از پول را گرفت و او را به آنان تحویل داد.»^(۱)

با توجه به اینکه کلمه‌ی یهودا در عربی به معنای «حمد = ستایش» یا «احمد = ستایش کرد»^(۲) است؛ یعنی این اسم، اسم مهدی، رهایی‌بخش، یا تسلی‌دهنده‌ای است که در آخر الزمان وعده‌اش داده شده است؛ و بیان می‌کند که منظور از یهودا، شخص دیگری است که شبیه به عیسی شد و به جای او بر صلیب رفت و همان کسی است که عیسی (علیه السلام) او را اینگونه خطاب قرار داده است که او باز می‌گردد و در آخر الزمان آقایی می‌کند. او مُنجی، تسلی‌دهنده و مهدی (احمد) ذکر شده در تورات، انجیل، قرآن و وصیت رسول خدا حضرت محمد ﷺ می‌باشد.^(۳)

که به نام یهودا در هنگام به صلیب رفتن وجود داشته است؛ و حتی او همان کسی است که به جای عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده شد؛ البته پس از اینکه خداوند دعایش را اجابت فرمود و جام به صلیب کشیده شدن را که تقاضای معزول داشتش کرده بود، از او دور گردانید؛ همان‌طور که به صراحت در انجیل متی، مرقس و لوقا دیده می‌شود. این متون، پیش‌تر ارایه شد.

۱- انجیل یهودا: مشهد سوم.

۲- این بیان در فرهنگ کتاب مقدس و شرح کلمه‌ی «یهودا پسر یعقوب» به معنی «حمد - ستایش» آمده است. در ادامه توضیحات بیش‌تر برای شناخت شبیه و نامش و متون ثابت‌کننده‌ی این حقیقت پنهان که همگی در بیانش اشتباه کرده‌اند، در نکته‌ی بعدی خواهد آمد.

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات، انجیل و قرآن» و «نامه‌ی هدایت» سید احمدالحسن و همچنین به سایر کتاب‌های ایشان که از بسیاری از حقایق الهی پنهان مانده از علمای آدیان پرده برداشته است، مراجعه نمایید.

شیه به صلیب کشیده شده، کیست؟

پرسش ۹:

کسی که ماجرای صلیب و فدا شدن را در سخنان علمای ادیان مطالعه کند، آشفستگی و سردرگمی را به وضوح در آنها می‌بیند. آیا امکان دارد که شما با توجه به متونی که به آنها معتقد هستید سخن نهایی را در این خصوص بیان کنید؟ و تفسیر این روایت چیست؟ به ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی بر می‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان بر می‌خیزد».

پاسخ:

شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌گوید:

«و اما از آنچه از اخبار روایت شده، چنین بر می‌آید که صاحب‌الزمان می‌میرد، سپس زندگی می‌کند، یا کشته می‌شود، سپس زندگی می‌کند، مانند این روایت: فضل بن شاذان از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم حضرمی از ابو سعید خراسانی روایت می‌کند: به ابو عبد الله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: به چه دلیلی قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی بر می‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان بر می‌خیزد».

محمد بن عبد الله حمیری از پدرش از یعقوب بن زید از علی بن حکم از حماد بن عثمان از ابو بصیر نقل می‌کند: از ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرماید: «مَثَل امر ما در کتاب خداوند، مَثَل صاحب الاغ است که خداوند او را یکصد سال میرانده، سپس او را برانگیخته است».

و از او از پدرش از جعفر بن محمد کوفی از اسحاق بن محمد از قاسم بن ربیع از علی بن خطاب از مؤذن مسجد احمر روایت می‌کند: از امام صادق (علیه السلام)

پرسیدم: آیا در کتاب خداوند، مثالی برای قائم (علیه السلام) وجود دارد؟ ایشان فرمود: «بله. آیهی صاحب الاغ که او را صد سال میراند و سپس او را برانگیخت».

فضل بن شاذان از ابن ابی نجران از محمد بن فضیل از حماد بن عبدالکریم روایت کرد: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه چنین می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است».

سپس شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند، تعلیقی می‌زند و می‌گوید:

«توجیه این اخبار و مشابه‌های آن، این است که بگوییم: یاد او به مرگ می‌شود، و بیشتر مردم معتقد می‌شوند که استخوان‌هایش پوسیده شده است. سپس خداوند همان‌طور که صاحب الاغ را پس از مرگ حقیقی‌اش آشکار نمود، او را آشکار می‌کند؛ این توجیهی نزدیک در تأویل این اخبار می‌باشد. البته به اخبار آحاد (منفرد) که باعث علمی به آنچه عقل به آن گرایش پیدا کرده و اعتبار صحیح به آن سمت کشیده شده، نمی‌شود، مراجعه نمی‌گردد و اخبار متواتر که پیش‌تر بیان کردیم، این را تأیید می‌کند. بلکه واجب، توقف در این خصوص و تمسک جستن به آنچه مشخص است، می‌باشد و ما این را فقط پس از پذیرفتن صحیح بودنشان، تأویل نمودیم؛ همان کاری که در مورد نظایر آن انجام می‌دهیم و این اخبار با مخالف‌هایش در تعارض می‌باشد».^(۱)

شیخ طوسی از ظاهر این احادیث و نظایرشان که در زمان خودش روایت می‌شدند، چنین می‌فهمد که شخصی به دنیا وارد و سپس کشته شده، از آن خارج می‌گردد، سپس به آن باز می‌گردد به طوری که خداوند بار دیگر او را در این دنیا زنده می‌کند و او قائم آل محمد خواهد بود (مهدی، نجات‌دهنده، رهایی‌بخش).

شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند، در مقدمه‌ی روایات می‌گوید: «و اما آنچه از اخباری که بیان می‌کنند صاحب الزمان می‌میرد سپس زندگی می‌کند، یا کشته

می‌شود سپس زندگی می‌کند» و از آنجا که شیخ طوسی، قائم‌منظور در این اخبار را امام مهدی، محمد بن الحسن (علیه السلام) فهمیده و از آنجا که ایشان بین ظاهر روایات و بقیه‌ی احادیث فهم سازگاری نداشته است، یک بار به تأویل پناه برده و بار دیگر به اینکه این اخبار، آحاد است و از آنها یقین حاصل نمی‌شود، و در نهایت به توقف در معنای آن!

خداوند به ایشان در همه‌ی حالت‌ها خیر دهد؛ ولی تأویل او صحیح نیست و به هیچ وجه متون پیشین، امکان پذیرش آن را فراهم نمی‌کند. چگونه قیام قائم از مرگ، صرفاً به معنای آشکار شدنش پس از مردن یادش می‌باشد؟ در حالی که مثالی که خداوند در قرآن برای او زده، صاحب‌الاجی است که خداوند مردنش را ذکر نموده و پس از مرگش، آشکارا زنده می‌شود.

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱) (یا مانند آن کس که به دهی رسید؛ دهی که سقف‌های بناهایش فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟ خداوند او را به مدت صد سال میراند، آنگاه زنده‌اش کرد و گفت: چه مدت در اینجا بوده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. گفت: نه، صد سال است که در اینجا بوده‌ای. به طعام و آب بنگر که تغییر نکرده است، و به خرت بنگر. می‌خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم. بنگر که استخوان‌ها را چگونه به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. چون (قدرت خدا) بر او آشکار شد، گفت: (حال) می‌دانم که خدا بر هر کاری توانا است.)

حال، کسانی که معتقدند امام مهدی، محمد بن الحسن، در زمان ظهور مُرده است همان‌طور که شیخ طوسی تصریح کرده (و بیش‌تر مردم معتقدند که استخوان‌هایش پوسیده است)۔ چه کسانی هستند؟! شیعه اعتقاد به زنده بودن ایشان دارند و اهل سنت اصلاً اعتقاد به وجود ایشان ندارند، پس چگونه به مردن ایشان اعتقاد داشته باشند؟!

فهم صحیح احادیث پیش‌گفته به گونه‌ای که با روایات ایشان (علیه السلام) در تعارض نباشد، چنین است که مهدی قائمی که ظهور می‌کند، به مردم می‌گوید: او خودش همان شخص شبیهی است که به صلیب کشیده شده است؛ و برخی از مردم، چنین چیزی را عاقلانه نمی‌دانند. در نتیجه می‌گویند شبیه، به صلیب کشیده شده و روی صلیب مرده و روزگاران طولانی پیشین، کارش به پایان رسیده است. «وقتی قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است». به وقت سخن ایشان دقت کن «وقتی قیام کند» و پیش از این هنگام نمی‌باشد؛ یعنی: وقتی قیام کند، به آنها چیزی می‌گوید که در پاسخ به او می‌گویند: «چگونه می‌شود؟ در حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است».

حال ما می‌گوییم تا هنگامی که امکان جمع ظاهر احادیث با روایات ایشان (علیه السلام) امکان‌پذیر است، چرا به سمت تأویل یا ردّ احادیث حرکت می‌شود؟! مخصوصاً اگر روایات و متون دیگری بیابیم که بر این فهم ظاهر تصریح می‌کنند؛ این روایات به زودی آورده خواهند شد.

در حقیقت هیچ انگیزه و دلیل برتری وجود ندارد که این احادیث را از ظاهرشان و معنای اشاره شده، بازگرداند؛ اینکه قائم، ویژگی خاصی دارد؛ به این دنیا فرود می‌آید و پیش از متولد شدن کشته می‌شود و دوباره وارد آن می‌گردد و او همان قائم (مهدی، منجی یا رهایی‌بخش) می‌باشد.

این مسئله و بیان آن، مشابه رمز سرّی یا کلمه‌ی عبور می‌باشد. این دلیل قائم بر دعوت به خودش می‌باشد. متون موجود، مانند وجود داشتن اعداد و حروف می‌باشند

که در دسترس همگان هستند؛ ولی برای چه کسی جز صاحبش این امکان وجود دارد که کلمه‌ی عبور صحیح را از آن، استخراج نماید؟! هیچ کسی جز او به رمز نمی‌رسد؛ چرا که سخنان آنان از احتمالات و تخمین‌هایی آکنده از تناقضات فراتر نمی‌رود؛ نه بیشتر و نه کمتر.

اما قائم (علیه السلام) این رمز یا کلمه‌ی عبور را می‌آورد و با آن، راز را می‌گشاید، تا کسی که خواهان شناخت است به سادگی و روشنی و وضوح او را بشناسد. مسئله‌ی صلیب و شبیه (عیسی) را در متشابهات جلد چهارم^(۱) بیان کردم؛ ولی اشکالی ندارد که آن را در اینجا به شکل دیگری بیان نمایم.

اول: در قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾^(۲) (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

بنابراین براساس قرآن، عیسی (علیه السلام) کشته و به صلیب کشیده نشده است؛ بلکه شخصی وجود دارد که شبیه او بوده و به صلیب کشیده شده است. به علاوه آیه‌ی فوق‌الذکر به پرسش مهمی پاسخ می‌دهد که عبارت است از: آیا کسی وجود دارد که از

۱- کتاب متشابهات سید احمد الحسن (علیه السلام) در چهار جلد، که ایشان (علیه السلام) در آن، مسائل متشابه عقیدتی را روشن فرموده و در جلد چهارم به مسئله‌ی شبیه که به صلیب کشیده شد پرداخته است. به پیوست ۵ مراجعه کنید.

۲- نساء: ۱۵۷.

راز داستان به صلیب کشیدن و اتفاقاتی که بر آن رفته است، آگاهی داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش، ظنیات مردم را مخصوصاً کسانی که ادعای اسلام دارند- بی ارزش می سازد. پاسخ از قرآن این است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾^(۱) (آنان که درباره‌ی او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند).

بنابراین، این ماجرا، داستانی است که آگاه بودن از آن منحصر به خداوند سبحان و کسانی که متصل به خداوند هستند، می باشد؛ یعنی حجت‌های او بر خلقش؛ به این دلیل که او سبحان و متعال هرگاه بخواهد، آنان را آگاه می کند و حقایق مخفی و غیب را به آنان می شناساند. همان طور که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^(۲) (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی سازد * مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است).

آیه روشن است؛ اینکه غیبی را که خداوند می داند، پاره‌ای از آن را برای فرستادگانش آشکار می کند و همه‌ی خلفای خداوند در زمینش، فرستادگان خداوند سبحان به سوی خلقش می باشند؛ چه پیامبران و فرستادگان پیش از محمد ﷺ باشند یا محمد ﷺ و یا امامان پس از او ﷺ. بنابراین همگی آنها شامل اینکه خداوند آنان را از غیبی که بخواهد، آگاه می کند، می گردند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ

۱- نساء: ۱۵۷.

۲- جن: ۲۶ تا ۲۸.

مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ﴿۱﴾ (آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند و به علم او جز آنچه خود خواهد احاطه نتواند یافت)؛ آنچه پیش روی آنان است، چیزی نیست که با دست‌هایشان به آن دسترسی پیدا کنند و آنچه پشت سرشان است، چیزی نیست که پشت سرشان اتفاق افتاده باشد، و گرنه خداوند سبحان به این دانش، متمایز نمی‌شد؛ بلکه منظور از آنچه پیش روی آنان است، آینده و آنچه پشت سرشان است، اتفاقات گذشته می‌باشد. پس منظور از این سخن خداوند متعال: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ (آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند) این است که او علم غیبی می‌داند که مردم از اتفاقات آینده و گذشته نمی‌دانند. با کامل شدن آیه، منظور بیشتر مشخص می‌شود؛ با این سخن: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾ (و به علم او احاطه نتواند یافت)؛ یعنی از علم غیبی که در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان قرار دارد. سپس خداوند متعال بیان کرده است که برخی از غیب را به کسانی از خلقتش که بخواهد و آنچه را خداوند بخواهد، آگاه می‌نماید. ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ (جز به آنچه بخواهد).

نتیجه از آنچه ارائه شد:

قرآن بیان می‌کند کسی که کشته و به صلیب کشیده شده، عیسی علیه السلام نمی‌باشد: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

مشخص کردن شخص به صلیب کشیده شده و آنچه به شبیه شدن او به عیسی مربوط می‌باشد و اینکه آن حادثه چگونه اتفاق افتاده است را مردم (یهود، نصارا، مسلمانان و سایرین) نمی‌دانستند^(۲) و کسانی که در آن وارد شدند، به جهل و نادانی

۱- بقره: ۲۵۵.

۲- در خصوص مسیحیان، برای بیان اختلاف آنان و روشن نبودن حقیقت برای ایشان، همین مسأله

گرفتار شدند؛ نه بیشتر و نه کمتر: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

خداوند، غیب و اتفاقات آینده و گذشته را می‌داند و خلفای خودش در زمینش را به

کفایت می‌کند که فرقه‌هایی از آنها وجود دارد که به آنچه در انجیل یهودا است ایمان دارند؛ درحالی که اینها، مسیحی هستند و کلیسای فعلی نمی‌تواند هویت‌شان را آنان بگیرد. برای اطلاعات بیشتر به پیوست ۳ مراجعه کنید.

اما در خصوص مسلمانان، فقط به بیان سخن دو دانشمند از علمای مسلمان بسنده می‌کنم: اول: طبری سنی (متولد ۳۱۰ هـ) آنجا که می‌گوید: «... تاویل‌گران در ویژگی شبیهی که در قضیه‌ی عیسی برای یهودیان مُشْتَبِه شد، دچار اختلاف می‌باشند؛ برخی از آنان می‌گویند: وقتی یهود به او و یارانش احاطه پیدا کردند، آنها را دوره کردند در حالی که آنان در شناخت با چشمان خود هم‌نظر نبودند؛ و این، به آن دلیل بود که همگی آنان به شکل عیسی دگرگون شدند. این موضوع باعث ایجاد اشکال برای آنان که خواستار قتل عیسی بودند گردید. عیسی، غیر از آنان بود و یکی از کسانی که در خانه و با عیسی بود، به طرف آنان بیرون رفت. آنها او را کشتند در حالی که فکر می‌کردند او عیسی است.... و دیگران گفتند: عیسی از کسانی که در خانه بودند، خواست که شباهتش بر برخی از آنان انداخته شود. یکی از آنان پیش قدم شد و شباهت او، بر او انداخته شد. پس آن مرد کُشته و عیسی بن مریم (علیه السلام) بالا برده شد» (جامع البیان).

دوم: شیخ طوسی (متولد ۴۶۰ هـ) که می‌گوید: «و در چگونگی تشبیهی که مورد مسأله‌ی عیسی برای یهود به وجود آمد، اختلاف نظر دارند. وهب بن منبه می‌گوید:....» سپس سخنان مفسران را در این خصوص نقل می‌کند. به تبیان: ج ۳ ص ۳۸۲ تا ۳۸۵ مراجعه کنید.

بنابراین شخصیت به صلیب کشیده شده و آنچه اتفاق افتاده، برای علمای مسلمان مجهول است؛ درست همانند مجهول ماندن آن برای عالمان کلیسا. هر چند بیشتر آنان امروز نظرشان بر این است که عیسی همان کسی بود که به صلیب رفت مگر نزد مسیحیان اولیه که نظر دیگری داشتند، اما در عین حال آنها از سازگار کردن این نظر با متون انجیلی که بیان می‌کنند که شخص به صلیب کشیده شده، شخصیت دیگری است، ناتوان هستند؛ نکته‌ای که سید احمد الحسن در کتاب خود با گویاترین بیان روشن کرده است.

برخی از آن، آگاه می‌نماید.

بنابراین حادثه‌ی به صلیب کشیدن و مسایل مربوط به آن، راز می‌باشد نه فقط برای مسلمانان، بلکه حتی برای مسیحیان که سخن در این مورد خواهد آمد. و رسیدن به حقیقت آن جز برای کسی که خداوند او را آگاه نماید، آسان نیست و این چیزی است که مختص حجت‌های خداوند می‌باشد. در نتیجه دستیابی آسان و راحت به این راز، دلالت بر حجیت کسی دارد که آن را بیان کرده؛ چرا که او، کلمه‌ی رمز یا کلمه‌ی عبوری را آورده است که کسی نیاورده مگر آن کس که به خداوند سبحان متصل باشد.

دوم: در انجیل:

۱- عیسی درخواست می‌کند که به صلیب کشیده نشود و شخص مصلوب نباشد. «... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده، دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...»^(۱)

«... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...»^(۲)

«... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ۴۲ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...»^(۳)

و چگونه خداوند درخواست و دعا و توسل عیسی را برای صلیب کشیده نشدن و بازداشته شدن صلیب از او، رد می‌کند؟! آیا عیسی این شایستگی را ندارد که دعایش اجابت شود یا خداوند، جایگزینی به جای عیسی (علیه السلام) ندارد که به عنوان مثال به صلیب

۱- متی: ۲۶.

۲- مرقس: ۱۴.

۳- لوقا: ۲۲.

کشیده شود؟!

به علاوه، اینکه مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی (علیه السلام) خود، لاهوت مطلق است؛ و در نتیجه آنها باید برای درخواست پیشین عیسی (علیه السلام) دلیلی بیاورند؛ دلیلی که آنها را وارد تناقضی نکند که لاهوت مطلق بودن او را نفی کند - آن طور که در مورد ایشان، به این مسأله اعتقاد دارند - و این خواسته‌ای دست نیافتنی است! اگر بگویند: او به این جهت درخواست بازداشته شدن از به صلیب کشیدن را از خود نموده که به حتمی بودن اتفاق آگاهی کامل ندارد، در این صورت لاهوت مطلق بودن ایشان (علیه السلام) را از بین برده‌اند؛ چرا که آنها، ایشان را به جهل و نادانی توصیف کرده‌اند و نادانی، ظلمت و تاریکی می‌باشد؛ در نتیجه روشن می‌شود که او نور همراه با ظلمت است و نوری که در آن هیچ ظلمتی نیست، نمی‌باشد. بنابراین لاهوت مطلق بودن ایشان (علیه السلام) را از بین برده‌اند. اگر بگویند: او (علیه السلام) با آگاهی نسبت به حتمی بودن اتفاق، درخواست بازداشته شدن از مصلوب شدن خودش را نموده است، ایشان را به بی‌خردی متهم می‌نمایند؛ چرا که معنای این درخواست او (علیه السلام) با علم به حتمی بودن اتفاق، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! این سخن‌شان نیز لاهوت مطلق بودن ایشان (علیه السلام) را نفی می‌کند و حتی پایین‌تر از آن را نیز نفی می‌کند؛ یعنی همان حکمت پیامبران (علیهم السلام) را.

۲- مصلوب نمی‌پذیرد بگوید که او پادشاه بنی‌اسرائیل است. حال اگر او عیسای (علیه السلام) است که برای تبلیغ مردم به اینکه او پادشاه بنی‌اسرائیل است، آمده باشد، چرا چنین چیزی را نمی‌پذیرد؟! آیا این موضوع به روشنی دلالت ندارد بر اینکه کسی که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسای (علیه السلام) پادشاه بنی‌اسرائیل می‌باشد؟ و به همین دلیل او نپذیرفت بگوید که پادشاه بنی‌اسرائیل است.

«۱۱ عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو می‌گویی!...»،^(۱) «... ۲ پیلاتس از او پرسید: تو

پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی...»^(۱) «... ۳۳ پس پیلاتس دوباره داخل دیوان خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره‌ی من به تو گفتند؟ ۳۵ پیلاتس جواب داد: مگر من یهودی هستم؟ امت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟ ۳۶ پاسخ داد پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. ۳۷ پیلاتس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که پادشاه هستم. برای این من متولد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...»^(۲)

۳- چگونگی مخاطب قرار گرفتن مریم مادر عیسی (علیه السلام) توسط مصلوب دلالت می‌کند بر اینکه ایشان، فرزند او نمی‌باشد در غیر این صورت، آیا شایسته است فرزندی مادرش را «ای زن» خطاب کند؟ آری، اگر این به صلیب کشیده شده، عیسی (علیه السلام) نباشد، خطاب قرار دادن او با این عبارت توسط او صحیح خواهد بود. خطاب قرار دادن او با این عبارت، روشن می‌کند که مریم، مادرش نیست و او نیز عیسی (علیه السلام) نمی‌باشد:^(۳) «و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم همسر کلوپا و مریم مجدلیه ایستاده بودند ۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت

۱- انجیل مرقس: ۱۵.

۲- انجیل یوحنا: ۱۸.

۳- علی رغم روشن بودن این موضوع، ولی علمای کلیسا بار دیگر به مسأله‌ی آقائیم پناه می‌برند تا اینکه عیسی مادرش را با عبارت «ای زن» خطاب قرار می‌دهد را توجیه کنند. کشیش تادرس یعقوب در تفسیرش می‌گوید: «او نمی‌گوید: «ای مادر» بلکه می‌گوید: «ای زن» چرا که آنچه او در دگرگون کردن آب به شراب به انجام می‌رسد، به این دلیل نیست که او انسانی است که جسدی دارد، بلکه این، تنها با عمل لاهوتی او به انجام رسیده است» و گویی این عقیده‌ی باطل، دست‌آویزی است که هر وقت بخواهند خیالات و اوهام‌شان را به آن می‌آویزند!

ایستاده دید، به مادر خود گفت: ای زن، اینک این پسر تو است. ۲۷ و به آن شاگرد گفت: اینک این مادر تو است.»^(۱)

۴- پطرس خودش را به عنوان کسی که به جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود، عرضه می‌دارد؛ ولی عیسی ناتوانی او را از این مهم، بیان می‌کند: «پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما. ۳۳ به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتی به زندان و به سوی مرگ. ۳۳ گفت: تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.»^(۲)

«شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می‌روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که می‌روم، اکنون نمی‌توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. ۳۳ پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.»^(۳)

در دو متن پیشین انجیل، چنین متوجه می‌شویم که به صورتی یا به شکل دیگری به حواریون عرض می‌کند که به جای او فدا شوند یا حداقل در متون می‌بینیم که عیسی (علیه السلام) به پطرس - که او برترین حواری است - بیان می‌دارد که او توانایی فدا شدن به جای عیسی (علیه السلام) را ندارد:

«پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.»

۱- انجیل یوحنا: ۱۹.

۲- انجیل لوقا: ۲۲.

۳- انجیل یوحنا: ۱۳.

بنابراین این متن از انجیل یوحنا به روشنی بیان می‌کند که عیسی (علیه السلام) از پطرس درخواست می‌کند که به جای او فدا شود یا به پطرس چنین پاسخ می‌گوید «آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟» و می‌بینیم که عیسی این پرسش را اینگونه پاسخ می‌دهد که پطرس توانایی چنین چیزی را ندارد: «به یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد». این گفت‌وگو بی هیچ مقدمه‌ای نیامده است؛ اگر عیسی (علیه السلام) چنین موضوع مهمی را برای ایشان مطرح نمی‌کرد، چه چیزی باعث شد تا پطرس چنین درخواستی را بیان کند؟!

همچنین این سخن پطرس «جان خود را در راه تو خواهم نهاد» را به چه صورتی غیر از مسئله‌ی شبیه شدن می‌توان درک کرد؛ در غیر این صورت چگونه پطرس خودش را به جای عیسی (علیه السلام) برای به صلیب کشیده شدن قرار می‌دهد، اگر پیش از آن به او شبیه نشده باشد؛ تا یهود او را بگیرند و به عنوان اینکه او عیسی (علیه السلام) است، به صلیب کشیده شود. اینها دنبال عیسی (علیه السلام) بودند، نه پطرس و تا زمانی که پطرس شبیه او نشده باشد، او را نمی‌گیرند. همچنین پاسخ عیسی (علیه السلام) اینگونه نبود که ای پطرس، صحیح نیست تو به جای من فدا شوی، یا ناگزیر من باید به صلیب کشیده شوم، یا هر پاسخ دیگر؛ جز اینکه تو توانایی این مهم را نداری. این مسأله ما را به این پرسش می‌کشاند که اگر پطرس و حواریون این توانایی را ندارند تا جان خود را به خاطر عیسی (علیه السلام) بدهند و به صلیب کشیده شدن را تحمل کنند، آیا خداوند هیچ کس دیگری ندارد که این وظیفه‌ی مهم را انجام دهد آن هم پس از اینکه همان‌طور که گفته شد، عیسی (علیه السلام) به روشنی درخواست می‌کند که به صلیب کشیدن از او برداشته شود؟!!

۵- «۱۱» عیسی به پطرس گفت: شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است، نوشم؟! (۱)

این سخن از مصلوب در هنگام دستگیر شدنش بیان شده و سخن کسی است که به صلیب کشیده شدن را پذیرفته است و با آن مشکلی ندارد. حتی تردید در نوشیدن جام صلیب را در مورد خودش غیرقابل قبول، بیان و مطرح شدن می‌داند و اینکه امکان ندارد حتی در آن تأملی کند. «آیا جامی را که پدر به من داده است، ننوشم؟!»؛ جمله فقط پرسشی نیست، بلکه با تعجب می‌پرسد: «ننوشم؟!». چطور می‌توان تصور کرد که این سخن همان کسی باشد که پیش از دستگیر شدن برای به صلیب کشیده شدن، می‌گوید: «ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران».^(۱)

بنابراین، این دو به طور کامل از یکدیگر متمایزند؛ آن کس که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسی (علیه السلام) است که درخواست به صلیب کشیده شدن می‌نماید.

۶- آنچه در انجیل یهودا وجود دارد؛ انجیلی که تاریخی است و کشف شده و تاریخش به پیش از اسلام باز می‌گردد، و امکان چنین طعنه زدن به آن وجود ندارد که از سوی مسلمانان جعل شده باشد، و در نتیجه انجیلی مسیحی است و بین مسیحیان از ابتدا رایج بوده است و نسخه‌برداری و دست به دست شدن انجیل یهودا بین مسیحیان اولیه، دلیلی بر اختلاف ایشان در شخصیت مصلوب در آن زمان می‌باشد. این متنی از انجیل یهودا است که بیان می‌کند شخص به صلیب کشیده شده، عیسی (علیه السلام) نیست و حتی نام مصلوب، ویژگی‌ها و ویژگی فرزندان را نیز مشخص می‌کند.

در انجیل یهودا، مشهد سوم آمده است: «و یهودا گفت: ای آقا، آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی (علیه السلام) پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم دو خط مفقود شده است.... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد».

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد - لیکن تو برای پادشاهی بر آنان باز خواهی گشت و در روزهای پایانی، صعود تو را لعنت خواهند کرد ۴۷ تا نسل مقدّس».

«But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me»

«اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد،

و حال و وضعیتِ قرن تو بلند،
و مجازات الهی تو شعله‌ور،
و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد
و قلب تو... ۵۷».

به علاوه این متن به روشنی بیان می‌کند که به صلیب کشیده شده، عیسی نیست: «اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد». پس نام به صلیب کشیده شده را یهودا معرفی می‌کند و اکیداً یهودا در این متن، همان یهودای اسخریوطی خائنی نیست که به سوی علمای یهود رفت و مأموران دینی را برای دستگیری به صلیب کشیده شده آورد. بنابراین همان‌طور که در متن انجیل یهودا موجود است، یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود، انسانی شایسته است که خودش را به خاطر عیسی قربانی می‌کند؛ حتی عیسی او را در انجیل یهودا با صفتی توصیف می‌نماید که امکان ندارد یهودای اسخریوطی به چنین صفتی آراسته بوده باشد؛ اینکه او سیزدهمین است. آن طور که همگی اتفاق نظر دارند، حواریون فقط دوازده نفر هستند و پس از خیانت یهودای اسخریوطی کسانی به جای او آمدند تا عدد دوازده نفر کامل شود و به هیچ وجه سیزده

نفر نبودند. همین مورد، به طور قطع در اینجا یهودای مخاطب را غیر از یهودای اسخریوطی قرار می‌دهد. این علاوه بر عبارت‌هایی است که در انجیل یهودا آمده که عبارت‌اند از: «لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت». این عبارت، موضوع را به منجی که در آخر الزمان می‌آید، منحصر می‌کند؛ همان منجی که می‌آید تا زمین را پر از عدل و داد کند. اما یهودای اسخریوطی در آخر الزمان نمی‌آید؛ چرا که به طور خلاصه، شخصیتی ناپاکار است که در آن زمان به دنیا آمده و از دنیا نیز رفته است.

«و یهودا گفت: ای آقا، آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی (علیه السلام) پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم دو خط مفقود شده است... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد» «و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی».

«آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟»: حکام به همه حکمرانی می‌کنند؛ آیا معنا و حکمتی دارد اینکه کسی از نسل خودش بپرسد، آیا آنها تحت سلطه‌ی حکام می‌باشند؟!

این سخنی بی‌معنا خواهد بود مگر در یک صورت؛ اینکه این نسلی که در مورد ایشان می‌پرسد، همان خلفا و جانشینان خداوند در زمین باشند و در نتیجه در مورد ایشان می‌پرسد که آیا تحت سیطره و سلطه‌ی حکام طاغوت خواهند بود یا مردم حکومت را برای آنها ممکن خواهند ساخت؟ بنابراین چنین توقعی نمی‌رود که فقط یهودا پادشاهی کند، بلکه نسل او نیز خلفا و جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. او در مورد خلفای خداوند در زمینش که از نسل خودش می‌باشند، می‌پرسد که آیا ممکن است بر خلاف منصوب شدن الهی ایشان، تحت سلطه و سیطره‌ی حکام طاغوت قرار گیرند؟ همان‌طور که وضعیت بسیاری از خلفای الهی که پیش از ایشان بودند، چنین بود؛ مانند ابراهیم (علیه السلام)، موسی و خود عیسی؛ یا مردم در راستای اجرای حاکمیت خداوند بر زمین، به ایشان تمکین خواهند داد. در این پرسش و پاسخ عیسی به آن، مواردی وجود دارد که بیان می‌کند به طور حتم یهودا در اینجا همان یهودای

اسخریوطی نیست. یهودای اسخریوطی به هیچ وجه از خلفا و جانشینان خداوند در زمینش نیست، پس این پرسش که آیا این شخص، یهودای اسخریوطی است، معنایی ندارد. یهودای اسخریوطی نسلی نداشت؛ بلکه پس از حادثه‌ی به صلیب کشیدن از دنیا رفت؛ بنابراین اگر او همان شخص باشد، این پاسخ برای پرسش، معنایی نخواهد داشت: «لیکن تو هنگامی که ملکوت و نسلش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد». چگونه یهودای اسخریوطی بدکاره می‌تواند ملکوت را ببیند؟! آری، می‌تواند ملکوت را ببیند اگر یهودا در اینجا شخصی الهی باشد که از ملکوت آمده باشد و پس از انجام وظیفه‌ی خود مبنی بر به صلیب کشیدن به جای عیسی (علیه السلام)، به ملکوت بازگردد؛ بنابراین، این شخص، یهودای اسخریوطی نیست.

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی»: یعنی همان نسلی که یهودا اسخریوطی از آن دور شده بود!

واقعیت آن است که این سخن فقط در یک صورت سخنی درست خواهد بود؛ اینکه این یهودا، همان یهودای اسخریوطی نباشد، بلکه شخصیتی الهی باشد که در زمان و نسل عیسی آمده یعنی زمانی که زمان و نسل او نمی‌باشد؛ حتی برای انجام وظیفه‌ای آمده و به همان جایی که آمده، بازگردد. همچنین به دنبال دعای عیسی (علیه السلام) که به صلیب کشده شدن از او دور شود، آمده است. به این ترتیب این سخن او که به عیسی (علیه السلام) می‌گوید: «چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی» درست و صحیح می‌باشد.

بنابراین یهودای گفته شده در برخی متون انجیل یهودا مانند متنی که پیش‌تر ارائه شد، همان یهودای اسخریوطی که به عیسی (علیه السلام) خیانت کرد و همان‌طور که در پایان انجیل یهودا آمده، او را به علمای یهود تسلیم نمود، نمی‌باشد: «به یهودا نزدیک شدند و به او گفتند: اینجا چه می‌کنی؟ تو شاگرد یسوع هستی. پس یهودا همان‌طور که از او

خواستند، پاسخشان را داد و اموالی (مبلغی) دریافت کرد و او را تسلیم‌شان نمود»^(۱).

بلکه این یهودا همان‌طور که انجیل یهودا توصیفش می‌کند، انسانی صالح و حتی از جانشینان خداوند در زمینش است و برخی از فرزندان او نیز جانشینان خداوند در زمینش هستند. همچنین او از نسل عیسی و از زمان عیسی، نیست؛ به این معنی که او در زمان عیسی از ملکوت فرود آمده است. علاوه بر همه‌ی اینها، متن بیان می‌کند این یهودا، همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت و در آخرالزمان سروری خواهد کرد.

انکون تمام این ویژگی‌هایی که برای یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده شد، آمده است، بر نجات‌دهنده‌ای که در آخرالزمان می‌آید، منطبق می‌باشد. پس اگر در نهایت ما از معنی کلمه‌ی یهودا سؤال کنیم، این شخصیت را چه کسی خواهیم دید؟ خواهیم دید که کلمه‌ی یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (الحمد، أحمد) می‌باشد و بر این معنی در تورات تأکید شده، آنجا که در تورات سفر پیدایش اصحاح بیست و نهم آمده است: «۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: این مرتبه پروردگار را حمد می‌گویم. پس او را یهودا نام نهاد. سپس از زاییدن باز ایستاد».

بنابراین یهودا یعنی «ستایش گفت» (أحمد)؛ و این، اسم مهدی، رهایی‌بخش یا تسلی‌دهنده‌ای است که در آخر الزمان وعده‌اش داده شده و در تورات، انجیل، قرآن و وصیت رسول خدا حضرت محمد ﷺ ذکر شده است.

همچنین در تورات و انجیل کسی که به صلیب کشیده شده است موافق با چنین چیزی توصیف شده و پس از دستگیر شدنش سخنی از او روایت می‌شود که نشان می‌دهد او شخصی حکیم است و با تمام وجود به آنچه بر او رفته، راضی می‌باشد و اینکه او غیر از یهودا اسخریوطی است. یهودا اسخریوطی شخصیتی است که شیطان بر او سیطره یافته است؛ از چنین شخصیتی حکمتی بیرون نمی‌تراود و امکان ندارد در

آرامش و به دور از ترس و اندوه باشد در حالی که به جای عیسایی (علیه السلام) که نسبت به او کفر ورزیده، به صلیب کشیده می‌شود!

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند بره‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

به علاوه این متن - همان طور که در واقعیت نیز اتفاق افتاده - بیان می‌کند که او در کمال آرامش و اطمینان خاطر به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن می‌رود. بنابراین در اینجا مورد دیگری که این متن به آن هدایت می‌کند وجود دارد: اینکه او هیچ صحبت و دادخواهی نمی‌کند و حقش و اینکه او فرستاده است را ابراز نمی‌کند در حالی که عیسی (علیه السلام) برای علما و مردم دلیل می‌آورد و حقش را بیان می‌نمود؛ بنابراین اینکه او در سکوت به سوی ذبح شدن پیش رود، بر عیسی صدق نمی‌کند.

در انجیل شخص به صلیب کشیده شده، به یکی از کسانی که با او به صلیب کشیده می‌شود بشارت می‌دهد که او به بهشت خواهد رفت چرا که از او دفاع کرده است. حال، آیا ممکن است با چنین حکمت و چنین بشارت دادنی از سوی به صلیب کشیده شده، این شخص همان یهوذا اسخریوطی باشد؟! یهوذا اسخریوطی به چه بشارت می‌دهد، اگر خداوند شکل او را تغییر داده و به جای عیسایی که کافر شده، به سوی صلیب کشده بشود؟! اگر وضعیت او اینگونه است، آیا او خود نمی‌داند که به یقین ستم‌کار است و عقوبت خواهد شد؛ پس او کسی که از او دفاع کرده است را به کدامین فردوس بشارت می‌دهد؟! «و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح هستی خود و ما را برهان! ۴۰ پس دیگری پاسخش داده، او را نهیب زد و گفت: مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چون تو نیز زیر همین حکم هستی. ۴۱ اما ما به انصاف، چرا که جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی‌جا نکرده است! ۴۲ پس به عیسی گفت: ای پروردگار، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود درآیی. ۴۳ عیسی به وی گفت: هر آینه به تو می‌گویم امروز تو با من در فردوس

خواهی بود»^(۱).

و همچنین در انجیل لوقا: «۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه‌ی سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپش مصلوب کردند. ۳۴ عیسی گفت: ای پدر، اینها را ببامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند»^(۲).

آنچه تقدیم شد و آنچه روایت شد غیرممکن است از سر حکمت و خردمندی نامتناقض از سوی شخص مصلوب باشد در حالی که او در پست‌ترین ظرفیت‌های سفاقت و کم‌خردی قرار داشته یا پناه بر خدا شیطانی کافر همچون یهودا اسخریوطی بوده باشد؛ آن گونه که بعضی از آنها مشکل را اینگونه گره‌گشایی کرده‌اند که او، یهودای اسخریوطی است؛ همین‌طوری بی هیچ دلیلی، فقط برای اینکه او را شبیه عیسی که به جایش به صلیب کشیده شد، قرار دهند!^(۳)

۱- انجیل لوقا: ۲۳.

۲- انجیل لوقا: ۲۳.

۳- برای مثال، دو متن را ذکر می‌کنم: اول: بدر الدین عینی آنجا که در بیان ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنَّ شَبَّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) می‌گوید: «... و این از آن جهت بود که وقتی آنان چوبه‌ی داری قرار دادند تا او را بر آن به صلیب بکشند، خداوند متعال شباهت عیسی را بر کسی که آنان را به سوی او راهنمایی کرد، افکند. نام این شخص یهودا بود و به جای او به صلیب رفت در حالی که آنان گمان می‌کردند که او عیسی است؛ و خداوند، عیسی را به سوی آسمان بالا برد...» (عمده القاری در شرح صحیح بخاری: ج ۱۲ ص ۳۵).

دوم: مُفسِّر شیعی، ناصر مکارم شیرازی؛ آنجا که می‌گوید: «از متون همهی انجیل‌ها، این نتیجه به دست می‌آید کسی که دستگیر شد، در حضور «پیلاتس» حاکم رومی بیت المقدس در آن زمان سکوت را برگزید و دهان به سخن نگشود مگر اندکی برای دفاع از خودش؛ و این بسیار دور از ذهن است که عیسی مسیح در چنین موقعیت خطری واقع شود، ولی به آن گونه‌ای که باید از خود دفاع کند، از خودش دفاع نکرده باشد؛ درحالی که او به فصاحت، بلاغت، شجاعت و شهامت معروف است. آیا این احتمال وجود ندارد که در این عرصه، شخص دیگری وجود داشته باشد؟ مانند «یهودای اسخریوطی» که خیانت و از عیسی مسیح بدگویی نمود و بسیار به او شبیه بود. در هنگام دستگیر

علاوه بر آنچه تقدیم شد، باید توجه داشت که یهودای اسخریوطی می‌آید و پلیس‌های دینی را به سوی شخص مصلوب هدایت می‌کند و باعث دستگیر شدن شبیه به صلیب کشیده شده می‌شود؛ حال چگونه ممکن است یهودا اسخریوطی به همراه پلیس‌ها بیاید و آنها را به سوی شبیه عیسی هدایت کند در حالی که خودش همان شخص شبیه باشد؟! آیا مثلاً یهودا اسخریوطی دو شخصیت دارد؟!

طرح‌های ارایه شده باید از عقلانیت بیش‌تری برخوردار باشند و در چنین سطحی از سادگی و تناقض‌گویی قرار نگیرد. چگونه به نظر کسی که با چنین دیدگاهی در مورد یهودا اسخریوطی موافق است یعنی او همراه پلیس‌ها می‌باشد و آنها را به سوی شخص شبیه راهنمایی می‌کند و در عین حال خودش همان شخص شبیه می‌باشد، این دیدگاه عقلانی به نظر می‌رسد که او در یک مکان با دو شخصیت، دو صورت و

شدن بدل مسیح بر او افتاد و از ترس این موقعیت، ترس و رُعب بر او چیره شد؛ در نتیجه از دفاع از خودش یا اینکه در حضور جلّادان سخنی بگوید، ناتوان گردید...» (تفسیر نمونه: ج ۳ ص ۵۲۹).

مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستانی درباره‌ی شبیه پاسخ داده، می‌گوید: «... این پذیرفته شده است که دستگیر شدن مسیح در اثر خیانت یکی از حواریون که یهودای اسخریوطی بود، صورت پذیرفت؛ و قرآن کریم ثابت می‌کند مسیحی که دستگیر شد و به صلیب رفت، بر ایشان مُشْتَبِه شد؛ یعنی خداوند متعال یهودای خائن را عقوبت کرد، او را به مسیح شبیه کرد، و او به جای مسیح به صلیب رفت: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) (نسا: ۱۵۷). به این ترتیب ابهام انجیل و تناقض عجیبی که در بیان چگونگی عاقبت یهودا وجود دارد، روشن می‌شود؛ آنجا که انجیل‌ها در توبه و پشیمان شدن او، و اینکه چنین اتفاقی رخ نداد، اختلاف دارند. همچنین در چگونگی مردنش و حتی در اینکه او مرده باشد، اختلاف دارند. ما حق داریم بگوییم که چگونه مسیحیان در آن زمان از خائنی چون یهودا غافل شدند؛ هر چند پس از مدتی! چگونه او را رها کردند، اخبارش را ترک گفتند و شناخت آخر و عاقبتش را رها کردند؟! شناختی که باید به آن توجه شود و (همچنین) جزا و پستی و حقارت او در این دنیا؛ تا به این ترتیب ایمان و اطمینان مردم افزایش بیابد؟»

(مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستانی <http://www.aqaed.cpm/faq/2052/>).

دو حالت به طور کامل متناقض وجود داشته باشد؟! این چه طرح و ایده‌ای است؟! و تعجب می‌کنم که چطور برخی از ایشان چنین دیدگاهی که در چنین سطحی از تناقضات قرار دارد را می‌پذیرند!

علاوه بر آنچه ارایه شد، آنچه برخی از مسلمانان می‌گویند، اینکه (بدون هیچ دلیلی) مصلوب همان یهودا اسخریوطی است را رد می‌کند؛ روایاتی وجود دارد که بیان می‌کند شبیه به صلیب کشیده شده، جوانی صالح و نیکوکار به صورت عیسی بوده است و حتی از پیامبر ﷺ روایت شده است که او به طور خاص از فرزندان امام علی (علیه السلام) می‌باشد.

نتیجه‌ی آنچه ارایه شد:

در تورات و انجیلی که مورد قبول مسیحیان است متونی وجود دارد که بیان می‌کنند عیسی به صلیب کشیده نشد و اگر هر یک از این متون به تنهایی کفایت نکند، مجموعه‌ی آنها به مثابه دلیلی می‌باشد که شخص به صلیب کشیده شده، عیسی (علیه السلام) نمی‌باشد؛ اینکه عیسی از خداوند می‌خواهد که به صلیب کشیده نشود. به صلیب کشیده شده نمی‌پذیرد با زبانش اقرار کند که او پادشاه بنی اسرائیل است با اینکه عیسی پادشاه بنی اسرائیل بود.

مصلوب، مریم مادر عیسی (علیه السلام) را با عبارت «ای زن» خطاب قرار می‌دهد. پطرس خودش را به عنوان جایگزین عیسی داوطلب می‌کند؛ یعنی اینکه او همان شخص شبیه باشد «پطرس به او گفت: ای آقای من، اکنون چرا من نمی‌توانم از پی تو بیایم؟» و عیسی نمی‌پذیرد چرا که او می‌داند پطرس توانایی چنین وظیفه‌ای را ندارد و به ناتوانی‌اش چنین اشاره می‌نماید: که او سه مرتبه از به صلیب کشیده شده، برائت خواهد جست، و این اکیداً برائت از عیسی (علیه السلام) می‌باشد.

با مقایسه‌ی سخن عیسی (علیه السلام) پیش آمدن سربازان و دستگیر کردن به صلیب کشیده شده با سخن مصلوب هنگام دستگیر شدنش، متوجه می‌شویم که آنها دو شخصیت کاملاً متفاوت می‌باشند و آنها در برابر پذیرفتن به صلیب کشیده شدن، دو

برخورد مختلف را اتخاذ می‌کنند. آن که می‌گوید «آیا جامی که پروردگار به من می‌دهد را نوشم؟!...» نمی‌تواند همان کسی باشد که ساعتی پیش گفته بود: «ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران».

و از انجیل یهودا:

مصلوب خود عیسی نیست بلکه شبیه مشتبه شده به عیسی (علیه السلام) است. مصلوب اینگونه توصیف می‌شود که او سیزدهمین است. مصلوب اینگونه توصیف می‌شود که در آخرالزمان خواهد آمد تا سروری کند. اسم مصلوب یهودا (همان‌طور که گفته شد به معنی احمد) می‌باشد و یهودا اسخریوطی نیست.

مصلوب از ملکوت فرود آمده است و از قوم عیسی (علیه السلام) نمی‌باشد. مصلوب فرزندی دارد که خلفا و جانشینان خدا در زمینش می‌باشند. همچنین در تورات، انجیل و انجیل یهودا متون واضحی وجود دارد که بیان می‌دارند که به صلیب کشیده شده نمی‌تواند یهودا اسخریوطی باشد و در آنها پاسخی برای کسی که می‌گوید مصلوب همان یهودا اسخریوطی است، وجود دارد.

سوم: در روایات:

در کتاب‌های شیعه:

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عیسی (علیه السلام) در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی که آنها دوازده مرد بودند. آنها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس از چشمه‌ای که در کنج خانه بود، به سوی آنان آمد در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شبح من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من

هم درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی... سپس امام (علیه السلام) فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی (علیه السلام) آمدند... و آن جوان که شب عیسی (علیه السلام) بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند».^(۱)

این روایت بیان می‌کند که آنجا شخص دیگری غیر از یهودا اسخریوطی بود که شبیه و به صلیب کشیده شد و هم‌درجه‌ی عیسی بود. عیسی خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش، پیامبر، امام و از فرستادگان اولوالعزم می‌باشد، بنابراین، این شبیه به صلیب کشیده شده حداقل خلیفه و جانشینی از خلفای خداوند در زمینش می‌باشد «کدامین شما شبخ من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟». به علاوه در آنجا دوازده تن به همراه عیسی در همان هنگامی که یهودا نزد علمای یهود بود تا عیسی را تسلیم‌شان کند، حاضر بودند؛ حال، نفر دوازدهم چه کسی غیر از مصلوبی که داخل و خارج می‌شود بدون اینکه حضورش احساس شود یا حتی کسی در ابتدا غیر از عیسی (علیه السلام) او را ببیند، می‌تواند باشد؟ «همانند بره‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید».

این موضوع وجود دارد و اگر با این وضوح در انجیل‌های موجود دیده نمی‌شود، اکنون آنچه ارایه شد، بیان می‌کند که:

«پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار بنما. ۳۳ به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتی به زندان و به سوی مرگ. ۳۴ گفت: تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ زنده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی».^(۲)

«شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می‌روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که

۱- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۱۰۳.

۲- انجیل لوقا: ۲۲.

می‌روم، اکنون نمی‌توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. ۳۷
 پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو
 خواهم نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به
 تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد».^(۱)

و آنچه روایت شد بیان می‌کند که شخص شبیه، خلیفه‌ای از خلفای خداوند و از
 کسانی که کفار او را نمی‌پذیرند و می‌کشند و از کسانی که هنگام بازگشتش او را پذیرا
 می‌شوند و برگزیدگان مؤمنان از او دفاع می‌نمایند، می‌باشد.

از ابو جارود از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید،
 آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهایی‌تان دهد راه بنمایم؟) پاسخ گفتند: اگر
 بدانیم آن چیست، مال و جان و فرزندانمان را در آن می‌نهیم. خداوند فرمود: ﴿تَوَكَّلْ عَلَىٰ
 اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ أَلِيَّ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ - ذَلِكَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ، وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ (به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و
 در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید - تا این سخن خداوند متعال - این است
 پیروزی بزرگ، و نعمتی دیگر که دوستش داری: نصرتی است از جانب خداوند و فتحی
 نزدیک)؛ یعنی در دنیا با فتح قائم، و همچنین می‌فرماید فتح مکه با این سخن ﴿يَا
 أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ أَلِيَّ قَوْلِهِ - فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ
 طَائِفَةٌ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید - تا این سخنش - پس گروهی
 از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند). فرمود: گروهی که کافر شدند،
 کسانی هستند که شبیه عیسی (علیه السلام) را به قتل رسانیدند و به صلیبش کشیدند و آنان
 که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را پذیرفتند^(۲) تا کشته نشود؛ پس

۱- انجیل یوحنا: ۱۳.

۲- در منبع عبارت «پذیرفتند» آمده است و درست، همان است که ما نگاشتیم. در چاپ موسسه‌ی
 علمی بیروت - لبنان چاپ ۱ سال ۱۴۲۸ هـ - ۲۰۰۷ م، ص ۷۰۰ و ۷۰۱ با لفظ «پذیرفتند» آمده

گروهی که او را کشتند و به صلیب کشیدند را می‌کشند و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ (پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند بر ضد دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند)». (۱)

کسانی که ایمان به خودشان و نه ایمان به خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش را واجب می‌کنند، چه کسانی هستند؟! «و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را آزاد می‌کنند تا کشته نشود».

بنابراین، روایت به وضوح بیان می‌کند که مصلوب، خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش است و بر مردم واجب است که هنگام آمدنش به این عالم، به او ایمان بیاورند و یاری‌اش کنند.

این نکته در انجیل وجود دارد و شبیه به صلیب کشیده شده به وضوح بیان می‌کند: «عیسی پاسخ داد پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست». (۲)

یعنی او بیان می‌کند که هنگام بازگشتش به این عالم جسمانی در قوم و زمان خودش، کسانی خواهند بود که از او دفاع می‌کنند تا تسلیم یهودیان زمانش و به صلیب کشیده نشود: «خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست»، «و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را آزاد می‌کنند تا کشته نشود».

روایت شده است که شبیه به صلیب کشیده شده، از نسل رسول خدا ﷺ می‌باشد. رسول خدا حضرت محمد ﷺ در حالی که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) دعا می‌کند، می‌فرماید: «اللهم أعطه جلادة موسى، واجعل في نسله شبیه عیسی (علیه السلام)

است؛ همانطور که ما نگاشتیم.

۱- تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

۲- انجیل یوحنا: اصحاح ۱۸.

اللهم إنك خليفتي عليه وعلى عترته و ذريته الطيبة المطهرة التي أذهبت عنها الرجس والنجس»^(۱) (خداوند، شکیبایی و مقاومت موسی را به او عطا فرما، و در نسلش شبیه عیسی علیه السلام را قرار بده. خداوند، تو هستی جانشین من بر او و بر عترتش و بر ذریه‌ی پاک و مطهرش که پلیدی و آلودگی را از آنان دور کردی).

در کتاب‌های اهل سنت:

اهل سنت در تفسیرهایشان روایت می‌کنند کسی که به صلیب کشیده شد یهودا اسخریوطی نبود بلکه جوانی بود همراه با حواریون:

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند: «عیسی به همراه اصحابش هنگامی که خداوند اراده فرمود بالایش ببرد خارج شد. فرمود: «کدام یک از شما شبیه من بر او افتد، به جای من کشته شود و با من هم‌درجه باشد؟» جوانی برخاست و گفت: من. فرمود: «بنشین». سپس سخنش را تکرار کرد. آن جوان برخاست و عیسی گفت: «بنشین». سپس تکرار کرد و آن جوان برخاست و گفت: من. فرمود: «آری، تو همانی». او شبیه عیسی شد و عیسی رفع گردید. یهود آمدند، آن مرد را گرفتند، به قتل رسانیدندش و سپس بر دارش کردند. و وهب بن منبه و قتاده و سدی نیز همین سخن را گفته‌اند»^(۲).

بشر بن معاذ برای ما روایت کرد و گفت: از یزید از سعید از قتاده درباره‌ی این سخن خداوند متعال ﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ﴾... تا این سخن ﴿كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (ما مسیح عیسی بن مریم فرستاده‌ی خداوند را کشتیم در حالی که او را نکشتند... خداوند پیروزمند حکیم است) گفت: آن یهودیان دشمنان خدا به قتل عیسی بن مریم فرستاده‌ی خداوند شهره شدند و چنین پنداشتند که او را به قتل رسانیدند و به صلیب کشیدند. به ما گفته شده پیامبر خدا عیسی بن

۱- غیبت نعمانی: ص ۱۴۴.

۲- زاد المسیر فی التفسیر - ابن جوزی: ج ۲ ص ۲۱۸.

مریم به یارانش فرمود: **کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد تا کشته شود؟** مردی از بین یارانش گفت: **من ای پیامبر خدا.** آن مرد به قتل رسید و خداوند پیامبرش را بازداشت و به سوی خودش بالا برد.

حسن بن یحیی برای ما روایت کرد و گفت: عبد الرزاق به ما خبر داد و گفت: معمر از قتاده به ما خبر داد و درباره‌ی این سخن خداوند متعال ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: شبیه‌ای بر مردی از حواریون واقع شد و کشته شد. عیسی بن مریم این را بر آنان عرضه داشت و فرمود: **کدامین از شما شبیه من بر وی واقع شود و بهشت برایش باشد؟** مردی گفت: بر من.

مثنی برای ما روایت کرد و گفت: از ابو حنیفه از شبل از ابن ابی نجیح از قاسم بن ابی بزه روایت کرد و گفت: عیسی بن مریم فرمود: **کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد و به جای من به قتل رسد؟** مردی از یارانش گفت: من ای رسول خدا. شبیهش بر وی افتاد و او را کشتند. این مصداق خداوند متعال است: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریح روایت کرد و گفت: به ما چنین رسید که عیسی بن مریم به یارانش فرمود: **کدام یک از شما داوطلب می‌شود و شبیه من بر وی می‌افتد و کشته می‌شود؟** مردی از یارانش گفت: من ای پیامبر خدا. شبیه بر وی افتاد و به قتل رسید و خداوند پیامبرش را به سوی خودش بالا برد.

محمد بن عمرو برای ما روایت کرد و گفت: از ابو عاصم از عیسی از ابن ابی نجیح از مجاهد درباره‌ی این سخن ﴿شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (امر بر ایشان مشتبه شد) گفت: مردی غیر از عیسی را که فکر می‌کردند همو است، به صلیب کشیدند.

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریح از مجاهد روایت کرد و گفت: مردی را که با عیسی اشتباه گرفتند و تصور نمودند او است، به صلیب

کشیدند و خداوند عیسی را به سوی خودش سلامت و زنده بالا برد»^(۱).

«سپس خداوند سبحان خبر می‌دهد که بنی اسرائیل عیسی را به قتل نرسانیدند و به صلیبش نکشیدند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. روایان در این ماجرا اختلاف کردند اما در این تردید ندارند که عیسی علیه السلام بر روی زمین حرکت و به خداوند دعوت می‌کرد. بنی اسرائیل به دنبال او بودند و حکومت آنها در آن زمان به دست خراج‌گزاران و باج‌گیران بود. حواریونی که همراه او بودند هر کجا عیسی می‌رفت به او می‌پیوستند. گاهی اوقات فرمان عیسی را دریافت نمی‌کردند. روایت شده است که مالیاتی بر مردی از یهود واقع شد و پیوسته از آن در تنگنا بود. تا در نهایت به مکان او رسید. عیسی و یارانش متوجه نشدند که جست‌وجوگران‌شان به آنها رسیدند. مردانی از بنی اسرائیل را داخل خانه کردند و روایت شده که آنها دشمن آن سیزده نفر بودند و روایت شده: دوازده نفر. آنها شبانه محاصره شدند. روایت شده که عیسی آن شب حواریون را از خود جدا کرد و آنها را به دور دست‌ها متوجه نمود و خودش با مردی همراهش باقی ماند. عیسی رفع شد و شبیه بر مرد افتاد و آن مرد به صلیب کشیده شد»^(۲).

«یهود بر قتل او اجتماع کردند. خداوند خبر می‌دهد که او را به آسمان بالا برد و از همراهی با یهود پاکش نمود. به یارانش فرمود: کدام یک از شما راضی می‌شود که شبیه من بر وی افتد، کشته شود، به صلیب کشیده شود و به بهشت وارد شود؟ مردی از بینشان گفت: من؛ و شبیه بر وی افتاد، کشته و به صلیب کشیده شد»^(۳).

«... فرماندار بیت‌المقدس با آن موافقت کرد و او و گروهی از یهود به خانه‌ای که عیسی به همراه گروهی از یارانش که دوازده یا سیزده نفر بودند، رفتند. گفت هفده نفر بودند و آن روز جمعه بعد از عصر شب شنبه بود. آنها را محاصره کردند. هنگامی که

۱- جامع البیان در تفسیر قرآن: ابن جریر طبری: ج ۶ ص ۲۱.

۲- جواهر الحسان در تفسیر قرآن - ثعالبی: ج ۲ ص ۳۲۶.

۳- تفسیر مدارک التنزیل و حقایق التأویل - نسفی.

متوجه آنها شد و اینکه آنها نمی‌توانند بر او داخل شوند یا او به سویشان خارج شود به یارانش فرمود: **کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد در حالی که او دوست و همراه من در بهشت باشد؟** آن جوان از میانشان داوطلب شد. گویی از این مأموریت کوچکش شمرد. برای دومین و سومین بار نیز تکرار کرد و هر دفعه کسی جز آن جوان داوطلب نمی‌شد. پس فرمود: **تو همانی.** خداوند شبیه عیسی را بر او انداخت تا اینکه گویی خود او شد. روزنه‌ای در سقف خانه ایجاد شد و عیسی (علیه السلام) را چرتی فراگرفت و به آسمان بالا رفت، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتْوَفِيكَ وَرَأَيْكَ إِلَى﴾ (آنگاه که خداوند به عیسی فرمود که من تو را می‌میرانم و به سوی خودم بالا می‌برم). هنگامی که او رفع شد، آن عده خارج شدند. هنگامی که آن گروه آن جوان را دیدند پنداشتند عیسی است. او را همان شب گرفتند، به صلیب کشیدند و خار بر سرش نهادند... ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد)؛ یعنی شبیهش را دیدند و پنداشتند که او است.^(۱)

بنابراین نتیجه‌ای که از تورات، انجیل، قرآن، عقل و روایات به دست می‌آید این است که شخص به صلیب کشیده شده، عیسی و همچنین یهودای اسخریوطی نیست و می‌بینیم که روایات بیان می‌کنند که او از نسل رسول خدا ﷺ و علی (علیه السلام) و اشاره می‌کنند که او خلیفه‌ای از خلفای خداوند می‌باشد. پس در آنچه ما باید انجام دهیم آیا جایی برایمان باقی می‌ماند که جدال کنیم و این روایات را رد نماییم و اوهام و خیالات خودمان را که مبنایی جز هوا و هوس و نه چیزی دیگر، ندارند، و چیزهایی که با آنچه در تورات، انجیل و روایات نقل شده است و با عقل نیز در تعارض می‌باشند، مرور کنیم؟! و بگوییم شخص به صلیب کشیده شده، یهودای اسخریوطی است؟! هر قدر هم که این نظریات فاسد و شتاب‌زده باشد؟! یا آنچه را بگوییم که کتاب‌های آسمانی تورات، انجیل، قرآن و متن رسیده از رسول خدا و اهل بیت او (علیهم السلام) بر آن اتفاق دارند؛

اینکه شخص مصلوب عیسی (علیه السلام) نیست، انسانی صالح است و خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش می‌باشد. به صلیب کشیده شده از آل محمد (علیهم السلام) و از فرزندان علی (علیه السلام) است و تمام این حقایق از متون تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد (علیهم السلام) گرفته شده است و هیچ معارض قابل اعتنایی برای آنها وجود ندارد!

اکنون پس از اینکه ثابت کردیم که عیسی به صلیب کشیده و کشته نشد و شخص مشابهی به صلیب کشیده شد و این شخص را با توجه به تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد (علیهم السلام) مشخص نمودیم، به آنچه طوسی روایت کرده، باز می‌گردیم؛ اینکه مردم از آنجا که در مسئله‌ی تشبیه و صلیب تعقل نمی‌کنند و یا کسی که با آنها مواجه می‌شود و او خودش می‌باشد را پذیرا نمی‌شوند، همان‌طور که طوسی (رحمته الله) عمل نموده، شروع به اشکال‌تراشی می‌کنند: از ابا عبدالله (علیه السلام) روایت شده است: «**هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم می‌گویند: چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است؟!.**»

یا اشکال آنها را طور دیگری بازنویسی می‌کنیم: چطور ممکن است پس از اینکه شخص به صلیب کشیده شده که به صورت معجزه‌آسایی به زمین فرود آمد و به قتل رسید، به صورت نوزادی متولد و بزرگ شود تا او همان قائم یا مهدی گردد؟! حقیقت این است که کسانی که چنین اعتراضی را طرح می‌نمایند در نتیجه‌ی عدم شناخت‌شان یا توجه‌شان به این نکته است که ارواح پیش از این عالم جسمانی خلق شدند و این موضوع از نظر عقلی و نقلی به اثبات رسیده است.

عقل نمی‌پذیرد که روحی با مقام و رتبه‌ی پایین‌تر پیش از روح با مقام بالاتر خلق شده باشد چرا که او به وجود بالاتر پابرجا و قوام یافته است و اینجا مجال بحث و مناقشه و بیان چگونگی صادر شدن خلق از حقیقت مطلق، نمی‌باشد؛ ولی اشکالی ندارد اگر به طور گذرا اشاره‌ای به آن داشته باشیم: صادر شده از حقیقت مطلق یا همان نزدیک‌ترین مخلوق به حقیقت مطلق نمی‌تواند تکرار شود چرا که در غیر این صورت، همان اولی خواهد بود و نه دیگری. از همین رو مخلوقی که پس از او است

باید نسبت به اولی از حقیقت مطلق دورتر و یا از نظر مقام و مرتبه پایین تر باشد. در نتیجه، مخلوق اول حد واسط در خلقت مخلوق دوم می‌باشد، یا همان طور که حق تعالی فرموده است «با دو دستم»: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^(۱) (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟) و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با دوم، دست خداوند تلقی می‌شود و همچنین مخلوق دوم در مقایسه با سومین، دست خدا می‌گردد؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد بلکه دست‌ها همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید، بسیارند: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^(۲) (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقا که ما گسترده‌ایم). عقل می‌گوید که روح حضرت محمد ﷺ که مقام بالاتری دارد پیش از روح آدم (علیه السلام) که مقام پایین‌تری دارد، خلق شده است و هیچ دلیل عقلی برای رد کردن این حقیقت وجود ندارد. اما خلقت آدم پیش از حضرت محمد در این عالم جسمانی به معنی پیش‌تر بودن روح آدم (علیه السلام) نمی‌باشد چرا که هیچ ملازمی بین خلقت جسد و خلقت روح وجود ندارد و آنها در عالم‌های مختلفی می‌باشند.

قرآن این دلیل را موافق حکمت و عقل می‌داند، آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^(۳) (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟)؛ خداوند برتر از آن است که دستی داشته باشد و اینکه «با دستانم خلق کردم» فقط به معنی این است که با دست مخلوقی که تمثیلی از نیرو، اراده و قدرت او بر خلق در این مقام می‌باشد، و این دست یا روح خلق شده، آدم را خلق نمود یا واسطه‌ای در خلقت آدم (علیه السلام) گردید.

۱- ص: ۷۵.

۲- ذاریات: ۴۷.

۳- ص: ۷۵.

بنابراین، این روح پیش از آدم علیه السلام بوده است و این دست یا روح خلق شده، همان محمد صلی الله علیه و آله و هر کس که خداوند بخواهد که دستی برای او سبحان و متعال برای جاری ساختن آنچه از خلقت و در مخلوقات اراده می‌فرماید، می‌باشد: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^(۱) (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقا که ما گسترنده‌ایم). اینان، همان دست‌های خدا هستند که با آنها خلق می‌کند و آنها، همان اولین خلائق نزدیک و مقرب می‌باشند: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾^(۲) (این بیم‌دهنده‌ای است از بیم‌دهندگان پیشین) و آنها، همان دارندگان مقام‌های عالی هستند که مکلف به سجده بر آدم علیه السلام نیستند؛ چرا که از نظر مقام از او بالاترند: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^(۳) (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟). ﴿الْعَالِينَ﴾ (عالی‌مقامان) یعنی ارواحی که آدم را خلق نمودند و به همین دلیل مکلف به سجده بر آدم نبودند؛ چرا که آنها برتر از او و از نظر مقامی، بالاتر از او بودند.

اما از نظر نقلی: بیان روشنی وجود دارد که روح محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام پیش از خلقت آدم و تمام خلائق، خلق شدند؛ بسیار پیش‌تر از این عالم جسم‌ها یا این عالم جسمانی:

از قرآن:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^(۴) (بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من از نخستین پرستندگان می‌بودم).

۱- ذاریات: ۴۷.

۲- نجم: ۵۶.

۳- ص: ۷۵.

۴- زخرف: ۸۱.

این آیه در مقام پاسخ‌گویی به کسانی است که می‌گویند عیسی (علیه السلام) فرزند خدا است و خلاصه‌ی این پاسخ به این صورت است که آیه این مبالغه در فرزند بودن را نفی می‌کند به جهت آنکه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مخلوق اول و از نظر وجودی پیش از عیسی می‌باشد و این پیش‌تر بودن را به طور لفظی به این سمت سوق می‌دهد که منظور، پیش‌تر بودن در عبادت می‌باشد: ﴿فَأَنَا أَوْلُ الْعَابِدِينَ﴾ (من از نخستین پرستندگان می‌بودم). در نتیجه آیه در اثبات اینکه روح محمد (صلی الله علیه و آله) پیش از روح عیسی (علیه السلام) و آدم (علیه السلام) خلق شده، واضح می‌باشد، و حتی پیش از ارواح تمامی مخلوقات چرا که در غیر این صورت توصیف شدن به «اولین عبادت‌کنندگان» در جایگاه سبقت زمانی یا حادثی (از نظر اتفاق افتادن) صحیح نمی‌باشد.

و از روایت از طریق سنی و شیعه:

از مفضل روایت شده است: ابو عبد الله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد بیافرید و شریف‌ترین و والاترین آنها را ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه‌ی پس از ایشان که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، قرار داد. آنها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ پس نور ایشان، آنها را پوشانید...»^(۱)

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند دو هزار سال پیش از آنکه بدن‌ها را خلق کند، ارواح را در (عالم) سایه، برادر گردانید. هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادری که بین‌شان در (عالم) سایه پیوند برادری برقرار بوده است، ارث می‌برد و از برادر ولادتی خودش ارث نمی‌برد»^(۲).

احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عبد الله بن حسین بن ابراهیم بن یحیی بن علاج مروزی مقرئی برای ما روایت کرد که ابوبکر محمد بن ابراهیم جرجانی برای ما

۱- مجمع الثورین - مردی: ص ۲۷۲.

۲- بحار الانوار: ج ۶ ص ۲۴۹.

روایت کرد که ابو بکر عبد الصمد بن یحیی واسطی برای ما روایت کرد که حسن بن علی مدنی از عبدالله بن مبارک از سفیان ثوری از جعفر بن محمد صادق از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله را پیش از خلقت آسمان‌ها، زمین، عرش، کرسی، لوح، قلم، بهشت و دوزخ و پیش از خلقت آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و تمام کسانی که خداوند عزوجل در سخنش می‌فرماید ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ﴾ الی قوله۔ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿ (و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم - تا این سخنش - و همگی را به راه مستقیم هدایت نمودیم) و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت تمام انبیا، خلق فرمود و خداوند عزوجل به همراه او دوازده حجاب خلق نمود...»^(۱)

از ابو سعید خدری روایت شده است که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه مردی به سویش آمد و گفت: ای رسول خدا، از این سخن خداوند عزوجل به ابلیس مرا خبر ده: ﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟). این کسانی که برتر از ملائکه هستند، چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: «من، علی، فاطمه، حسن و حسین، جملگی در سرادق عرش، خداوند را تسبیح می‌گفتیم و ملائکه با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند، دو هزار سال پیش از اینکه خداوند عزوجل آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند عزوجل آدم را بیافرید، ملائکه را امر فرمود که به او سجده کنند و ما را به سجده فرمان نداد. تمامی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده کردن سرپیچی نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟)؛ یعنی از این پنج تن که اسمشان در سرادق عرش نوشته شده است؟! پس ما همان دروازه‌ای هستیم که از طریق آن بخشیده می‌شود. با ما هدایت‌یافتگان، هدایت

می‌شوند. پس کسی که ما را دوست بدارد، خداوند دوستش می‌دارد و او را در بهشت جای می‌دهد و کسی که ما را دشمن بدارد، خداوند دشمنش می‌دارد و در آتش سکنایش می‌دهد؛ و ما را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد».^(۱)

صدوق رحمته الله در کتاب معارج از طریق راویانش تا ابن عباس روایت می‌کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام را مخاطب قرار می‌داد، می‌فرمود: «ای علی، خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیز همراه او نبود. من و تو را به صورت دو روح از نور باعظمتش خلق فرمود. ما در برابر عرش پروردگار جهانیان خداوند را تسبیح می‌گفتیم و تقدیسش می‌کردیم و ستایش و تسبیح و تهلیلش می‌گفتیم، و این پیش از خلقت آسمان‌ها و زمین بود. هنگامی که اراده فرمود تا آدم را بیافریند من و تو را از گلی یکسان از گلِ علیین بیافرید و ما را با آن نور بیامیخت و ما را در تمامی نورها و نهرهای بهشت غوطه‌ور ساخت. سپس آدم را بیافرید و آن گل و نور را در صلبش به ودیعه نهاد. هنگامی که خلقش نمود، ذریه‌اش را از پشتش خارج نمود، آنها را گویا ساخت و بر ربوبیت از آنها اقرار گرفت. اولین خلقی که به ربوبیت اقرار نمود من، تو و پیامبران به اندازه‌ی شأن و مقام‌شان و نزدیکی‌شان به خداوند عزوجل بود. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد و ای علی، تصدیق کردید و اقرار کردید و بر عبادتم از خلقم پیشی جستید و در علم پیشین من نیز همین‌طور بوده است؛ پس شما برگزیدگان از خلق من و امامان از فرزندان شما و شیعیان شما هستید و اینگونه شما را خلق نمودم....».^(۲)

حسین بن عبید الله به ما خبر داد و گفت: ابو محمد به ما خبر داد و گفت: محمد بن همام برای ما روایت کرد: علی بن حسین همدانی به ما گفت: محمد بن خالد برقی به من گفت: محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ابو عبد الله علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد: روزی در جایی وسیع نشسته بودیم و مردم گردش جمع

۱- بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲.

۲- بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳.

شده بودند. مردی به سویش برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، تو در مکانی هستی که خداوند به آن فرودت آورده در حالی که پدرت با آتش عذاب می‌شود! به او فرمود: «ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد. سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند متعال شفاعتش را می‌پذیرد. پدرم در آتش باشد و پسرش قسمت‌کننده‌ی آتش؟!» سپس فرمود: «سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، نور ابوطالب در روز قیامت نورهای خلائق را خاموش می‌کند مگر پنج نور: نور محمد ﷺ، نور من، نور فاطمه، نور حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین؛ چرا که نور او از نور ما است که خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از خلقت آدم، خلق فرمود».^(۱)

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند بود و هیچ چیز با او نبود. اولین چیزی که خلق نمود، نور حبیبش محمد ﷺ چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت آب، عرش، کرسی، آسمان‌ها، زمین، لوح و قلم، بهشت و آتش، ملائکه، آدم و حوا بود. هنگامی که خداوند متعال نور پیامبر ما حضرت محمد ﷺ را خلق نمود هزار سال در پیشگاه خداوند عزوجل باقی ماند در حالی که تسبیح و ستایشش می‌گفت. و حق تبارک و تعالی به او می‌نگریست... هنگامی که انوار، کامل گشت نور محمد زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن شد. سپس نورش به بهشت منتقل شد و هفتاد هزار سال باقی ماند. سپس به سدره المنتهی منتقل شد و هفتاد هزار سال باقی ماند. سپس نورش به آسمان هفتم منتقل شد، سپس به آسمان ششم، سپس به آسمان پنجم، آسمان چهارم، آسمان سوم، آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا منتقل شد و نور او در آسمان دنیا باقی ماند تا اینکه خداوند متعال اراده فرمود آدم (علیه السلام) را خلق فرماید...».^(۲)

۱- امالی طوسی: ص ۳۰۵؛ یک‌صد منقبت - ابن‌شاذان قمی: ص ۱۷۴؛ کنز الفوائد - کراچی: ص

آنچه جابر بن عبدالله روایت می‌کند: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرمود، چه بود؟ فرمود: «نور پیامبر تو ای جابر، خداوند خلقش فرمود؛ سپس از آن هر چیزی را خلق نمود. سپس آن نور را در مقام قرب در مقابل خویش قرار داد تا هر زمانی که اراده فرماید، سپس آن نور را اقسامی قرار داد. عرش را از قسمتی، کرسی را از قسمتی، و حاملان عرش و خزانه‌داران کرسی را از قسمتی خلق نمود و قسمت چهارم را در مقام حب و دوستی تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد؛ سپس آن را بر قسمت‌هایی قرار داد؛ پس قلم را از قسمتی، لوح را از قسمتی، و بهشت را از قسمتی خلق فرمود و قسمت چهارم را در مقام خوف و ترس تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس آن را اجزایی قرار داد؛ ملائکه را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء بیافرید و قسمت چهارم را در مقام رجا و امیدواری تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس آن را اجزایی قرار داد؛ عقل را از جزئی، علم و حکمت را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید و جزء چهارم را در مقام حیا تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس با چشم عطای الهی به آن نگریست؛ نور از آن تراوش کرد و یک‌صد و بیست و چهار هزار قطره از آن برون تراوید و خداوند از هر قطره روح یک نبی و فرستاده را بیافرید. سپس ارواح انبیا نفس کشیدند و خداوند از نفس‌های آنها ارواح اولیا، شهدا و صالحان را خلق فرمود»^(۱).

از محمد بن سنان از ابن عباس روایت شده است که گفت: نزد رسول خدا ﷺ بودیم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیش آمد. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «مرحبا به کسی که چهل هزار سال پیش از پدرش آفریده شد». عرض کردیم: ای رسول خدا، آیا پسر پیش از پدر بوده؟ فرمود: «آری، خداوند همین مدت پیش از خلقت آدم، نور من و علی را خلق فرمود و سپس آن را دو قسمت نمود. سپس چیزها را از نور من و نور علی (علیه السلام) خلق نمود. سپس ما را در راست عرش قرار داد. ما تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح

گفتند؛ ما تهلیل گفتیم، پس ملائکه تهلیل گفتند؛ ما تکبیر گفتیم، پس ملائکه تکبیر گفتند؛ بنابراین هر چه خداوند را تسبیح می‌کند و او را بزرگ می‌دارد از تعلیم دادن علی (علیه السلام) است»^(۱).

عبد الله بن مبارک از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: «خداوند نور محمد (صلی الله علیه و آله) را چهل هزار سال پیش از مخلوقات خلق نمود و همراه او دوازده حجاب خلق فرمود و منظور از حجاب‌ها، ائمه (علیهم السلام) می‌باشند»^(۲).

ابو الحسن علی بن محمد معروف به ابن مغازلی واسطی شافعی در کتابش «المناقب» با سندش از سلمان فارسی روایت می‌کند: شنیدم محبوبم محمد (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «من و علی نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. هنگامی که آدم را خلق فرمود آن نور را در پشتش به ودیعه نهاد. بنابراین پیوسته من و علی چیزی یکسان بودیم تا اینکه پشت عبدالمطلب جدا شد؛ پس در من نبوت و در علی، امامت می‌باشد»^(۳).

حدیث روایت شده از سلمان را می‌توانید در تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۶۷ مناقب ابن مغازلی: ص ۸۷، فضایل صحابه - ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۶۲ و مناقب خوارزمی: ص ۱۴۵ نیز ببینید.

همچنین ابن مغازلی از سالم بن ابی جعد از ابازر روایت می‌کند که گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «من و علی نوری از سمت راست عرش در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. من و علی پیوسته چیزی یکسان بودیم تا اینکه پشت عبدالمطلب

۱- بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۴.

۲- بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۱.

۳- ینابیع المودة: ج ۱ ص ۴۷.

جدا شد؛ بخشی من و بخشی علی گردید».^(۱)

از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت شده است: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور در پشت او راه پیمود و پیوسته خداوند آن را از پشتی به پشت دیگر منتقل می نمود تا اینکه در پشت عبدالمطلب قرارش داد. سپس از پشت عبدالمطلب خارجش ساخت و به دو قسمت تقسیم نمود؛ قسمتی در پشت عبدالله و قسمتی در پشت ابوطالب. پس علی از من است و من از او؛ گوشت او گوشت من، خون او خون من است؛ پس هر کس او را دوست داشته باشد، به حق که مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و من نیز دشمنش می دارم».^(۲)

عبد الوهاب بن عطا از سعید بن ابو عروه از قتاده و عمر بن عاصم کلابی از ابو هلال از قتاده به ما خبر دادند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من اولین مردم در خلقت و آخرینشان در بعثت بودم».^(۳)

ابو همام ولید بن شجاع بن ولید بغدادی برای ما روایت کرد که ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابو سلمه از ابو هریره به ما خبر داد و گفت: عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه وقت نبوت بر شما واجب گردید؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود».^(۴)

ابو نصر فقیه و احمد بن محمد بن سلمه ی عنزی برای ما روایت کردند که عثمان بن سعید دارمی و محمد بن سنان عوفی از ابراهیم بن طهمان از بدیل بن مسیره از عبد الله بن شفیق از میسره ی فخر به ما خبر دادند که گفت: به رسول خدا عرض

۱- منابع الموده: ج ۱ ص ۴۷.

۲- نظم درر السمطین - زرنندی حنفی: ص ۷۹؛ و در کتابش «معراج الوصول الی معرفة آل رسول الله»: ص ۳۳ نیز آن را آورده است.

۳- طبقات کبری: ج ۱ ص ۱۴۹.

۴- سنن ترمذی: ج ۵ ص ۲۴۵.

کردم: از چه وقت شما پیامبر بودید؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود».^(۱)

اکنون از قرآن و روایات مشخص شد که ارواح محمد و آل محمد علیهم السلام در هنگام بعثت عیسی موجود بوده‌اند و حتی پیش از آنکه عیسی متولد شود. حال آیا مانعی وجود دارد که برای روح یکی از آنها بدنی جسمانی خلق شود و یا در واقع او در این عالم جسمانی با صورتی شبیه به عیسی علیه السلام ظاهر شود؟ و این امر با اراده‌ی خداوند و با حول و قوه‌ی او صورت پذیرد؛ حداقل همان‌طور که روایت می‌شود همانند ظهور جبرئیل - که روح است - برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله به صورت دحیه‌ی کلبی در این عالم جسمانی!^(۲)

۱- مستدرک - حاکم: ج ۲ ص ۶۰۸

۲- ظهور و آشکار شدن روح یا فرشتگان در جسد، موضوعی است که در عهد قدیم و جدید ثابت شده است؛ مانند ظهورش برای هاجر (مراجعه کنید به: سفر پیدایش - ۱۶: ۷) و مریم و یعقوب. آنتونیوس فکری در تفسیر ظهور فرشتگان بر یعقوب می‌گوید: «برای ما امکان دیدن آفریده‌های روحانی -مانند فرشتگان- وجود ندارد؛ مگر اینکه شکل قابل حسی به خود بگیرند تا با آن بتوانیم آنان را ببینیم، و این هنگامی است که خداوند اراده فرماید و اجازه‌اش را صادر فرماید» (تفسیر لوقا - اصحاح ۱).

اما مسئله‌ی ظهور جبرئیل علیه السلام به شکل دحیه‌ی کلبی، برای همه‌ی مسلمانان معروف و شناخته شده است و تنها به مثال‌های مختصری بسنده می‌کنم:

از محمد بن یحیی خثعمی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ابوذر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که با ایشان جبرئیل علیه السلام به شکل دحیه‌ی کلبی بود و رسول خدا با او خلوت کرده بود. وقتی آن دو را دید، از آنها روی گرداند و سخنشان قطع نشد...» (کافی - شیخ کلینی: ج ۲ ص ۵۸۷). شیخ مفید می‌گوید: «اما روایات در خصوص دیدن فرشتگان به شکل انسان در امت‌های پیشین و در این امت، به شماره در نمی‌آید. روایت شده است که برخی از صحابه، جبرئیل را به شکل دحیه‌ی کلبی دیده‌اند» (اوائل المقالات: ص ۲۸۸).

نسائی در سنن خود روایت کرده است: «محمد بن قدامه به ما خبر داده است از جریر، از ابو فروه، از ابو زرعه، از ابوهزیره، از ابوذر... و ما نشسته بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای نشستن خود بود. ناگهان مردی آمد که بسیار زیبارو بود... او جبرئیل بود که به شکل دحیه‌ی کلبی در آمده بود» (سنن نسائی:

می‌گویم، آیا اکنون پس از اینکه عقل و نقل بر چنین چیزی دلالت می‌کنند، آیا مانعی عقلی وجود دارد؟ پس کسی که نمی‌پذیرد و می‌گوید این عقلائی نیست آیا خودش جایگزینی دارد که متون، عقل و حکمت آن را تأیید کند؟ آنگونه که پیش‌تر ارایه شد! یا صرفاً عناد و جدل و پیروی از هوا و هوس برای نپذیرفتن حقیقت می‌باشد و نه چیز دیگر!

اگر حقیقت را آن‌گونه که هست بپذیرید مقداری سختی در آن خواهد بود خصوصاً با وجود جهل، شیطان و لشکریانش که با شدت تلاش می‌کنند تا مردم را از سکوت در برابر حق و شنیدن کلام خدا و خضوع برای دلیل و برهان و شناخت حقیقت، باز دارند؛ اما هنگامی که دلیل و برهان برای ظاهر ساختن حقیقت اقامه گردد، بر عاقلان مردم است که بگویند آری این حقیقتی است که ما به وضوح و روشنی می‌بینیم؛ در غیر این صورت نه انسان‌اند و نه عاقل!

ج ۸ ص ۱۰۱ تا ۱۰۳).

آلبانی در سلسله‌الصحیحہ از ابن عمر آورده است که گفت: «جبرئیل به شکل دحیه‌ی کلبی نزد پیامبر ﷺ می‌آمد» (ج ۳ ص ۱۰۴ ذیل شماره‌ی ۱۱۱) و درباره‌ی آن گفته است: سندش به شرط مسلم، صحیح است.

ابن حجر می‌گوید: «آیا صحابه‌ای از فرشتگان وجود داشت؟ فرشتگان، جسم‌هایی نورانی هستند که می‌توانند به شکل‌های مختلفی شکل بگیرند و آشکار بشوند. آنها شکل‌های نیکویی به خود می‌گیرند. شأن و جایگاه آنان، اطاعت است و حالات جبرئیل با پیامبر ﷺ هنگام رساندن وحی و آشکار شدن به شکل دحیه‌ی کلبی، سزاوار بودن. این شناسایی و تعیین هویت برای فرشتگان برتر بودن آنها را بر غیرشان تأیید می‌کند.» (اصابه: ج ۱ ص ۹).

پیوست‌ها

پیوست ۱^(۱)

او، خداوند سبحان، یکتای یگانه، و هر چه غیر او، جملگی مخلوق او است.

خدای سبحان و متعال، در قرآن کریم سخن کسانی را که گفته‌اند خداوند پسری دارد که از او منفصل شده یا از او متولد گشته یا از او صادر شده به این معنا که از لاهوت مطلق، یک لاهوت مطلق دیگر حاصل شده را مردود شمرده است. همچنین عقیده‌ی آن عده را که می‌گویند انسان آفریده شده می‌تواند تا آنجا ارتقا یابد که به لاهوت مطلق برسد یعنی به طوری که وی با لاهوت مطلق یکی و خود در واقع به لاهوت مطلق تبدیل گردد را نیز کذب شمرده است. بر اساس نگرش این افراد، لاهوت مطلق در ناسوت و در جسد تنزل یافته یا به صورت یک انسان در بین مردمان متجلی گشته است و این انسان، پسر خدا می‌باشد.

در حقیقت با این که این دیدگاه اعتقادی که علمای غیرعامل بنیان نهاده‌اند، باطل است ولی خداوند سبحان و متعال از روی رحمتش، حتی در جزئیات چنین نظریه‌ای آنها را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده است و شما می‌بینی که حق تعالی موضوع را برای آنان موشکافی می‌کند و آسیب‌ها و نقصان نهفته در این عقیده را به آنها گوشزد می‌نماید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ

۱- این پیوست، متنی است که سید احمدالحسن در کتاب توحید ذکر فرموده و پاورقی‌هایی که در آن است به قلم ایشان رحمته می‌باشد.

صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱﴾ (پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست، هر چیزی را او آفریده است و به هر چیزی دانا است).

﴿أَنْتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾ (چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست): و این نقض تامی است که خدا به وسیله‌ی آن با ایشان سخن گفته است و آنها به هیچ وجه قادر نیستند آن را رد کنند؛ زیرا معنایش این است که: شما معتقدید خدای سبحان و متعال فرزندی دارد و این فرزند همان لاهوت مطلق است (یعنی کامل مطلق و غنی مطلق است و به دیگری نیازمند نیست). اگر بگویید که این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معنا است که فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد - با قطع نظر از این که حقیقتِ بسیطِ (غیرمرکب) مطلق نمی‌تواند متعدد و چندگانه باشد - حال، در این صدور چه مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آن که (اصولاً) هیچ تمایز یا اختلاف و تغییری که بتوان به تصور آورد، وجود ندارد؟! آیا بر این باورید این پدر غیرحکیم است، چرا که فرزندی از او متولد یا صادر شده است که نه برای او سبحان و متعال سودی به همراه دارد نه برای دیگری؟! اگر به وجود اختلاف یا تمایز یا تفاوت معتقد باشید همان‌طور که نصاری امروزه چنین باور دارند و می‌گویند اقاییم از هم متمایزند - این الزاماً به معنای وجود لاهوت دوم است (...صَاحِبَةٌ....) تا پسر از دو تا صادر شده باشد که در این صورت مطابق با هیچ کدام نخواهد بود چرا که او از هر دوی اینها با هم صادر شده است. بنابراین آیا شما به وجود لاهوت دوم (الصاحبه = همسر) که پیش از پسر بوده است، اعتقاد دارید؟! (۲)

۱- انعام: ۱۰۱.

۲- این به طور فطری و عقلی پذیرفته شده است که از حقیقتِ بسیطِ مطلق نمی‌تواند چیزی صادر شود که مغایر یا متمایز با آن باشد و نمی‌تواند در آن گونه‌ها، اجزاء، اصول و یا اقاییم متمایز آن‌گونه که ایشان نام نهاده‌اند، وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت به این معنی خواهد بود که آن حقیقت،

بدانید اگر به وجود فرزند معتقد هستید، به ناچار باید قبل از او، به وجود لاهوت دوم (الصاحبه = همسر) معترف شوید وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوم (الصاحبه) از پدید آمدن فرزند (لاهوت مطلقى که از آن حاصل گشته است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به همراه خداوند سبحان و متعال! موجود بودن اله مطلق دوم (الصاحبه) در آغاز به همراه خداوند سبحان و متعال محال است؛ زیرا لاهوت مطلق، حقیقت بسیط مطلق است و نمی‌تواند چندگانه باشد: ﴿أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾ (چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست).

و خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^(۱) (خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست، اگر چنین می‌بود هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می‌کشید و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند، منزّه است).

یعنی شما آنچه از اقا نیم سه‌گانه (یا اصول سه‌گانه) پنداشته‌اید را به این صورت سامان داده‌اید و به وجود پدر (خدای سبحان و متعال) و لاهوت مطلق دوم یا همان صاحبه (پسر) معتقد گشته‌اید. سپس بر این باورید که از این دو، لاهوت مطلق سوم (اقنوم سوم) یا روح القدس صادر گشته است. سخن درباره‌ی لاهوت دومی است که در آغاز به همراه خدای سبحان و متعال بوده؛ آیا بین این دو تمایز و تفاوتی وجود دارد یا این که این دو یکی هستند؟

حقیقت مرکب می‌باشد و نه بسیط، و مرکب بودن، دلالت بر فقر و نیاز دارد و بی‌نیازی و غنی بودن را نفی می‌کند. بنابراین برای جدا شدن چیزی متمایز از حقیقت بسیط مطلق باید حقیقت بسیط مطلق دیگری هم وجود داشته باشد که این، محال است؛ چرا که حقیقت بسیط مطلق، یگانه است و نمی‌تواند متعدد باشد.

کسی که بگوید این دو یکی هستند، نقض پیشین بر او وارد است؛ زیرا صادر شده از این دو، با هر دوشان مطابقت دارد؛ و کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت هست، الوهیت مطلق بودن الوهیت دوم، عقیده‌اش را نقض می‌کند زیرا این نقض بر او وارد و به‌جا است و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق: ﴿... وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (... و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است).

علمای غیرعامل از آن رو که فطرت خود را واژگونه کرده‌اند و به قهقرا بازگشته‌اند، گفته‌اند خداوند را فرزندی است، ﴿سُبْحَانَهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (خداوند از آنچه برای او توصیف می‌کنند منزّه است): ﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ أَفْوَاهٍ يُقُولُونَ * وَلَدَ اللَّهِ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^(۱) (آگاه باش که از دروغ‌گویی‌شان است که می‌گویند: * خدا صاحب فرزندی است، دروغ می‌گویند).

اگر آنها به فطرت الهی باز گردند و در نعمت‌های خداوند اندیشه کنند، خود را از این هلاکت آشکار نجات می‌دهند و از سخن‌گویی درباره‌ی آنچه به آن دانشی ندارند، باز می‌ایستند. سخن گفتن آدمی درباره‌ی چیزی که نمی‌داند دروغ‌گویی است: ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (آنها دروغ می‌گویند). خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَيَذَرِ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾^(۲) (و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد، بترسانند * نه خود به آن دانشی دارند و نه پدران‌شان داشته‌اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می‌آید و جز دروغی نمی‌گویند).

در ضمن، خداوند سبحان و متعال، تعدد لاهوت مطلق و اعتقاد به چنین چیزی را به هر صورت که باشد از اساس مردود دانسته است: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ

۱- صافات: ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲- کهف: ۴ و ۵.

الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^(۱) (گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است، بی نیاز است، از آن او است هر چه در آسمان‌ها و زمین است. شما را بر آن سخن دلیلی نیست. چرا درباره‌ی خدا چیزهایی می‌گویید که به آن آگاه نیستید؟).

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ (گفتند: خدا فرزندی برگزیده است، منزّه است، بی نیاز است): اصل این نقض برای کسانی که به تعدد لاهوت مطلق معتقد است -چه به صورت فرزند و چه به گونه‌ی دیگری که افراد انحراف یافته از راه راست می‌پندارند- این است که خداوند در فطرت آدمی، چیزی به ودیعه نهاده است که انسان با آن می‌تواند حکمت را از سفاهت (حماقت) بازشناسد: ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^(۲) (سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد). هر کس که این معیار را به کار گیرد، قطعاً خواهد گفت که اعتقاد به تعدد لاهوت به همراه عدم وجود تفاوت، سفاهت است و چنین چیزی خالی از حکمت می‌باشد. لذا تنها چیزی که می‌ماند موضوع تمایز و تفاوت بین این دو است، که این نیز با یک جمله نقض می‌شود: ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ (خدا منزّه است، بی نیاز است). تمایز در لاهوت نمی‌باشد مگر در کمال که فقر و نقص در غیر او را مشخص می‌کند و در نتیجه وجود لاهوت مطلق غیر از او را نقض می‌کند.

در خصوص موضوع ارتقا انسان، خداوند انسان را آفرید و در او فطرتی به ودیعه گذاشت که با آن این شایستگی را یافته است که تا به آنجا صعود کند که اسماء الله و صورت الله و تجلی خدا و خدای در خلق شود؛ لیکن انسان هر قدر هم که اوج بگیرد و ارتقا یابد باز هم لاهوت مطلق و غنی مطلق نخواهد شد، بلکه مخلوق و نیازمند به درگاه خداوند سبحان و متعال باقی می‌ماند: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ

۱- یونس: ۶۸

۲- شمس: ۸

عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ﴿١﴾ (نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد به نورش، راه می‌نماید)؛ «نزدیک است» به این معنا نیست که از «خودش روشنی می‌بخشد» تا به این ترتیب، لاهوتِ مطلق شود، چرا که هر چه غیر از او وجود دارد، مخلوق خداوند و نیازمند به خداوند سبحان و متعال است: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ﴿٢﴾ (نسزد خداوند را که فرزندی برگیرد، منزّه است، چون اراده کاری کند می‌گوید: باش، پس می‌شود).

در این نقض که در قرآن کریم آمده است، پیامی کافی است برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرا می‌دارند. (۳)

آنها از یک سو عقیده دارند خداوند یکتا و یگانه است، و از سوی دیگر به اقاییم سه‌گانه‌ای معتقدند که از هم متمایز و در ذات خود مستقل‌اند و طبق اعتقادی که دارند، هر یک، دیگری را ارسال می‌کند و ایمان به این که بین اینها رابطه‌ای از نوع رابطه‌ی پدر فرزندی برقرار است و ... این نظریه‌ای است که خودشان هم می‌دانند از روی بی‌خردی است؛ (۴) وگرنه چطور می‌شود یگانه‌ی واحد با تعددش و اجزایش و تمایز اجزایش یک جا جمع شود، حتی اگر آنها را اجزا نام نهند؟!

اگر همه‌ی آنچه را که تا کنون برای بطلان این عقیده گفته‌ایم کنار نهمیم، مطلب زیر برای آنها کافی خواهد بود اگر به خرد اندیشه کنند:

خداوند نوری است بدون این که ظلمتی در آن باشد و تمام عوالم خلقت، نور همراه

۱- نور: ۳۵.

۲- مریم: ۳۵.

۳- ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرا می‌دارند، اندرزی است) (ق: ۳۷) (مترجم).

۴- از این رو می‌بینیم که مرتب آنها می‌گویند: اقاییم سه‌گانه، عقلانی نیست و با عقل درک نمی‌شود ولی ایمان به آن، واجب است.

با ظلمت است، موجودات نیز با تجلی نور خدای سبحان و متعال در ظلمات تجلی و ظهور یافته‌اند، لذا امکان ندارد که در عوالم خلقت، خداوند در مخلوقی حلول یابد یا به طور کامل در او ظهور نماید. همان‌طور که در مورد عیسی و روح القدس چنین ادعایی دارند. زیرا معنای این سخن آن است که چنین موجودی نمی‌تواند بقا یابد بلکه فانی می‌شود و جز نور بی‌ظلمت چیز دیگری بر جای نمی‌ماند. به عبارت دیگر خلق باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای سبحان که نوری است بی‌ظلمت بر جای می‌ماند. بر همین اساس است که ما بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که محمد بین لاهوت و انانیت و انسانیت در نوسان است. من بر این مطلب تأکید ورزیده‌ام تا کسی گمان نکند که خداوند - که نوری است بی‌ظلمت - در عوالم خلق حلول می‌یابد، تعالی الله علواً کبیراً. قضیه کاملاً روشن است: معنای ظهور تامّ نور بی‌ظلمت در عوالم خلق، به معنی فنا و محو شدن آن است به گونه‌ای که نه اسمی و نه رسمی و نه معنایی از آن بر جای نمی‌ماند، بلکه فقط خداوند یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد، باقی می‌ماند، تعالی الله علواً کبیراً.

پیوست ۲ (۱)

برخی عبارت‌های موجود در تورات و انجیل که عده‌ای بر اساس آنها دچار توهم شده‌اند که لاهوت مطلق در قالب انسان، در عوالم خلق حلول می‌یابد؛ همچنین بیان تفسیر و واقعیت این عبارت‌ها.

کلمه

در کتاب لاهوت مسیح نوشته شنودای سوم (پاپ ارتدکس)، شنودای سوم گفته است:

فصل اول: لاهوت او از لحاظ مرکزیتش در ثالوث قدّوس، که همان، «لوگوس» (کلمه) است.

انجیل یوحنا ۱: ۱ «فی البدء كان الكلمة والكلمة كان عند الله وكان الكلمة الله» (در آغاز، کلمه بود. کلمه با خدا بود، و آن کلمه، خدا بود).

پاسخ:

در این کتاب^(۲) توضیح دادم که عیسی عليه السلام بنده بود، نه لاهوت مطلق و در ادامه به فصل الخطاب و آیه‌ی محکم و ثابتی در انجیل^(۳) (برای اثبات این مطلب) اشاره می‌شود؛ لذا درست نیست که از این نصّ و دیگر نصوص، چنین تفسیر و درک شود که عیسی عليه السلام همان لاهوت مطلق است زیرا ثابت شد که عیسی عليه السلام یا یسوع عليه السلام

۱- این پیوست، متنی است که سید احمدالحسن در کتاب توحید ذکر فرموده و پاورقی‌هایی که در آن است به قلم ایشان عليه السلام می‌باشد.

۲- منظور، کتاب توحید است (گردآورنده).

۳- و اما آن روز و آن ساعت، هیچ کس آن را نداند و نه هیچ فرشته‌ای که در آسمان است و نه پسر، مگر پدر. (مرقس: ۱۳).

نمی‌تواند نوری بدون ظلمت باشد، بلکه وی نور و ظلمت (با هم) است و کسی که چنین وضعیتی داشته باشد، مخلوقی است نیازمند به لاهوت مطلق.

تفسیر این متن:

«در آغاز، کلمه بود»: لاهوت مطلق سبحان و تعالی، آغازی ندارد که گفته شود «در آغاز»، بلکه آن که در آغاز بوده، همان مخلوق است. بر این اساس یسوع (عیسی علیه السلام) مخلوق است و این آیه به صراحت بر مخلوق بودن او دلالت دارد. آری، ممکن است گفته شود که در اینجا منظور، مخلوق اول یا عقل اول می‌باشد و بحث در همین راستا است: آیا یسوع (عیسی علیه السلام) همان کلمه‌ی نخستین است؟ یا این که یسوع (عیسی علیه السلام) کلمه‌ای است از کلمات خدا که پس از کلمه‌ی نخستین آمده است؟

«و کلمه با خدا بود»: لاهوت مطلق، حقیقتی غیر مرکب است و اعتقاد به ترکیب آن یا اعتقاد به آنچه که از لوازش ترکیب بودن می‌باشد، باطل است؛ لذا اعتقاد به این که منظور از «و کلمه با خدا بود» این است که «کلمه، همان لاهوت مطلق می‌باشد» مترادف با مرکب بودن لاهوت مطلق است. از سوی دیگر اعتقاد^(۱) به این که کلمه همان خداوند است -یعنی کلمه خدا است و خدا کلمه است، بدون هیچ تفاوت و تمایزی- در حالی که وی غیر مرکب می‌باشد، این سخن را جاهلانه و عاری از حکمت می‌گرداند، زیرا معنا ندارد که گفته شود چیزی با خودش است.

«و کلمه، خدا بود»: اینجا موضع شبهه است و این عبارت متشابهی است که «شنوده» و پیشینیان او در دام آن گرفتار شده‌اند. حقیقت آن است که وقتی مشخص شد که کلمه مخلوق است و نمی‌تواند خودِ لاهوت مطلق باشد، بنابراین تنها چیزی که می‌توان گفت این است که منظور از «خدا» در اینجا، لاهوت مطلق نیست بلکه مراد،

۱- در حقیقت آنها به این موضوع اعتقاد ندارند، بکه به «تمایز» اعتقاد دارند ولی به دلیل زیادی خطاهای آنها و سخنانشان و اختلافاتشان در مقوله‌ی وصله‌پینه کردن حفره‌هایشان در زمینه‌ی لاهوت مطلق، آنچه آنها گفته‌اند را می‌گوییم و ممکن است این گونه عقیده نداشته باشند.

خدای در خلق یا صورت خدا آن طور که این عبارت در تورات یا عهد قدیم مندرج است، می باشد: «۲۶ و قال الله نعمل الانسان على صورتنا كشبهنا» (سرانجام خدا فرمود انسان را شبیه خود بسازیم)،^(۱) «۲۷ فخلق الله الانسان على صورته. على صورة الله خلقه» (پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را خلق کرد).^(۲)

عمانوئیل یا خدا با ما است:

«بنابراین اینک خداوند آب‌های زورآور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان برخواهد آورد و او از جمیع نهرهای خود برخواهد آمد و از تمامی کناره‌های خویش سرشار خواهد شد ۸ و بر یهودا تجاوز می نماید، سیلان می نماید، عبور خواهد نمود تا آنکه بر گردن‌ها برسد و بال‌های خود را پهن کرده، طول و عرض ولایت را ای عمانوئیل پر خواهد ساخت. ۹ به هیجان آید ای قوم‌ها و شکست خواهید یافت و گوش گیرید ای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گویند و بجا آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است».^(۳)

آری، خداوند همراه با ملتی است که به جانشین خدا در هر زمان، مؤمن است و از او پیروی می کند.

«و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد ۲۳ که اینک باکراهی آباستن شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما است».^(۴)

جانشین خدا بر زمینش، نماینده و تمثیل خدا است، و از آنجا که او ید الله و وجه

۱- تورات: سفر پیدایش - اصحاح اول.

۲- تورات: سفر پیدایش - اصحاح اول.

۳- تورات: اشعیا - اصحاح هشتم - عهد قدیم و جدید: ج ۱ - مجمع کنیسه‌های شرق.

۴- انجیل متی: اصحاح اول - عهد قدیم و جدید: ج ۲ - مجمع کنیسه‌های شرق.

الله است پس او خدای در خلق است اما لاهوت مطلق نیست بلکه مخلوقی فقیر و نیازمند است و نیز او نوری بدون ظلمت نیست بلکه نور و ظلمت با هم است. حتی با همه‌ی رساله‌ها و اعمالی که به عهد جدید اضافه شده است علمای غیر عامل باز هم نمی‌توانند ثابت کنند که یک انسان، لاهوت مطلق باشد؛ مگر این که از آنچه معنایش بر ایشان متشابه است پیروی کنند و آن را طبق خواست خودشان تأویل و تفسیر نمایند؛ وگرنه در همین رساله‌ها و اعمال، نقض عقاید آنها موجود می‌باشد، آن هم به صورتی که جای هیچ شک و تردیدی بر جای نمی‌گذارد. آنچه محکم و مبین است این است که عیسی (علیه السلام) یا یسوع (علیه السلام) بنده و مخلوق است و این ادعای آنها حتی با عهد قدیم که به آن ایمان دارند و سخنان تمام انبیای سابق که مدعی‌اند به ایشان ایمان دارند، در تعارض است. نه عیسی (علیه السلام) (یسوع (علیه السلام)) ادعا کرده که لاهوت مطلق است و نه در اوایل (دعوتش) کسی چنین ادعایی مطرح نموده است بلکه این موضوع به طور ناگهانی و پس از صدها سال حادث گشت و در سال ۳۲۵ میلادی در مجمع نیقیه به ثبت رسید.^(۱)

۱- «مجمع امپراتور کنستانتین اول افتتاح شد و شورای نیقیه جلسات خود را از ۲۰ می ۳۲۵ آغاز نمود. مجمع، جلسات خود را بر پایه‌ی فرمان امپراتور کنستانتین اول جهت بررسی اختلاف بین آریوس و پیروانش از یک سو و بین کلیسای اسکندریه با نمایندگی الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) و پیروانش از سوی دیگر، حول مسئله‌ی ماهیت یسوع (عیسی (علیه السلام)) که آیا او همان خداوند است یا طبیعتی بشرگونه دارد، برگزار نمود. آریوس الوهیت یسوع را منکر می‌شد و اعتقاد داشت که زمانی بوده که طی آن یسوع موجود نبوده است و برای او جایگاهی رفیع بین مخلوقات خداوند و آفریده‌هایش معتقد بود همان‌طور که اعتقاد داشت که روح القدس نیز صنع و آفریده‌ی خداوند می‌باشد. در حالی که الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) تأکید می‌نمود که ذات مسیح از خود ذات خداوند است. نظر الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) با رأی گیری‌ای که تحت فرمان امپراتور کنستانتین که پاپا اسکندریه را تایید و آریوس را رد می‌نمود، غالب شد. دو اسقف از امضای بیانیه‌ی نیقیه خودداری کردند که به همراه آریوس به ایرا (بالکان امروزی) تبعید شدند و کتاب‌های آریوس سوزانیده شد و مذهب و عقاید آریوس، بدعت

نامیده شد و پیروان او را تا امروز لقب دشمنان مسیحیت دادند.

نتیجه‌ی شورای اول نقیه شکل‌گیری قانون اعتقاد به اولویت مطلق برای مسیح و شروع ارتباط کلیسا با حاکمیت پس از موجودیت پیدا کردن به عنوان نهادی دینی، بود. پس از سه قرن از تغییر تفکر کلیسا و اختلاط با افکار و ادیان موجود در محیط پیرامون آن از هر نظر از جمله ثنویت -دین سابق کنستانتین رومی- کلیسا به عنوان مرجعی از طرف امپراتور روم شناخته شد و به عنوان ابزاری جهت محدود ساختن و از بین بردن هر کسی که در چهارچوب ایمان وارد می‌شود، تبدیل گردید». سخن فوق تقریباً با تمام تاریخ‌هایی که از کلیسا درباره‌ی این شورا روایت می‌شود و طبیعتاً با کمی اختلاف، تطابق دارد. به نظر من، هیچ محقق منصفی از اسناد حمایت کنستانتین از الکساندریوس و تثبیت عقیده‌ی تثلیث در مسیحیت، غفلت نمی‌کند، پس از آن که نیمی از اسقف‌های مسیحی که آریوس را تأیید می‌کردند بر اثر ترس از درنده‌خویی کنستانتین تغییر عقیده دادند و کیست که نداند کنستانتین تا چه حد زورگو بود و با چه درنده‌خویی‌ای با مخالفانش برخورد می‌کرد حتی اگر نزدیک‌ترین افراد به او بودند. به تاریخ این طاغوتی که مسیحیت منحرف را در اروپا منتشر ساخت، مراجعه نمایید؛ کسی که حتی از قتل نزدیکان و بستگانش که با او مخالفت می‌نمودند نیز فروگذار نکرد. در حالی که اسقف‌های امروزی از تاریخ کنستانتین خون‌آشام چشم می‌پوشند و تصور می‌کنند که کنستانتین تابع نتیجه‌ی شوری بود و برای همه چه موافقان و چه مخالفانش، آزادی به ارمغان آورد؛ تبعید و آزار و ستم آریوس و حرام دانستن اعتقاد او پس از بیانیه‌ی شورا کافی است هدف و غایت تشکیل این شورا را بشناسیم که همان محکوم کردن آریوس و اعتقاد به مخلوق بودن مسیح و در نهایت نشر اعتقادات کفرآمیز برای مسیح و این که او خدا است، بود.

این، متن بیانیه‌ی شورا می‌باشد (ترجمه از متن یونانی (به عربی و از عربی به فارسی)):

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق و خالق همه‌ی چیزهای مرئی و نامرئی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر یگانه، مولودی که از ذات و جوهر پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حق از خدای حق، که مولود است نه مخلوق، برابر در ذات با پدر، کسی که برای ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسان گردید و زحمت کشید و روز سوم برخاست، کسی که به وسیله‌ی او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است؛ و به آسمان‌ها صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و (ایمان داریم) به روح القدس و لعنت باد بر کسانی که می‌گویند «زمانی بود که او (کلمه) وجود نداشت» و یا آنکه «پیش از آنکه وجود یابد (مولود شود) نبود»، یا آنکه از نیستی به وجود آمد و بر کسانی که اقرار می‌کنند، وی از ذات یا جنس

دیگری است و یا آنکه پس از خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است. اینان کسانی هستند که کلیسای جامع، تکفیرشان نموده است.

و تمام اسقف‌های حاضر برای ادای ایمان به این سوگندنامه قیام نمودند که در این بین دو نفر و چه بسا بیشتر، بودند که با نظر آریوس و همفکران او موافق بودند.

پدر ارتودکس در مصر می‌گوید: «شنوده‌ی سوم» در کتابش «طبیعت مسیح» می‌گوید: «آریوس، لاهوت بودن مسیح را انکار می‌کرد و او را در ذات، پایین‌تر از پدر می‌دید و او را مخلوق می‌دانست. ریشه‌های تفکر آریوسی تا حال حاضر نیز باقی مانده است. حتی پس از حکم به ارتداد و دیوانگی او توسط شورای نیکیه در سال ۳۲۵، آریوس و طرفدارانش به سبب آزار و اذیت و سوء ظن کلیسای مقدس خاموشی گزیدند».

طبیعتاً در اینجا شنوده‌ی سوم به معتقدین به یهوه‌ی مذهب مسیحی که در عالم مسیحیت و به خصوص در مغرب زمین به شکل وسیعی انتشار یافته است اشاره می‌نماید؛ معترفین به یهوه (لفظ خداوند در تورات) بسیاری از انحرافات کلیسا را قبول ندارند مانند تثلیث یا این که کلمه، همان خداوند است و سایر موارد از این دست. این که نیمی از حاضرین در شورا نظر آریوس را تأیید می‌کردند یا قبول داشتند خود دلیلی است بر اینکه اعتقاد به این که «مسیح، لاهوت می‌باشد» بدعتی است که در شورای نیکیه تثبیت شده است؛ این که مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) (یسوع علیه السلام) فقط مخلوقی است در زمان آریوس منتشر شده بود و طرفدارانی داشت. این سخنی است که کشیشان نیز تا به امروز در کتاب‌هایشان معترف هستند: در کتاب تحقیقی درباره‌ی مجامع مسکونی مسیحی-مطران بیشوی آمده است: «۴...- مجمع نیکیه: ۱- دلایل انعقادش....»

ب- اما علت اصلی تشکیل شورا، بدعت آریوس بود؛ چرا که به سبب این بدعت، امپراتوری در حال چند پاره شدن بود....

به سبب بدعت آریوس، مجمع مسکونی با فرمان امپراتور کنستانتین برای جلوگیری از پاره‌پاره شدن امپراتوری تشکیل شد و با ۳۱۸ اسقف در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل گردید. آن گونه که اسقف اتناسیوس که خود از شاهدان و یکی از اعضای مجمع بود یادآوری می‌کند که در ابتدا، ۱۶ اسقف مؤید آریوس و ۲۲ اسقف تأییدکننده‌ی پدر الکساندریوس بودند و بقیه موضع مشخصی نداشتند که بعداً مشخص شد. اما در نهایت کار شورا، دو اسقف به نام‌های سیکوندوس و تیئوناس که به تنهایی آریوس را تأیید می‌کردند و از نوشتن تأییدیه بر سوگندنامه‌ی مجمع که کاهنان به آن پیوست کرده بودند، خودداری می‌ورزیدند، طرد شدند و در ایام قدیس ایفانیوس، نوشته‌های ۳۱۸ فرد حاضر در

در آن زمان بسیاری با آن بنای مخالفت گذاشتند ولی پس از آن در مجمع نیقیه تایید و تصویب شد، و تا به امروز در میان مسیحیان هستند کسانی که این عقیده‌ی منحرف را قبول ندارند و به آن گردن نمی‌نهند.

خداوند در جسد ظاهر شد:

این یکی از رساله‌هایی است که علمای غیر عامل برای اثبات ادعای باطل و گمراهانه‌ی خود مبنی بر این که لاهوت مطلق در جسد حلول یافته است از آن بهره‌برداری می‌کنند:

«۱ پولس فرستاده‌ی یسوع مسیح به فرمان نجات‌دهنده‌ی ما خداوند، و پروردگار ما یسوع مسیح که امید ما است ۲ به تیموتاؤوس، فرزند حقیقی من در ایمان تقدیم

شورا موجود بوده است. این به برکت شرح قدیس اتناسیوس بر افتراءهای آریوس بر سوگندنامه بود و در این، وسعت بزرگی و عظمت دفاع الکساندریوس در شورا را می‌بینیم. رسیدن به سوگندنامه‌ی شورا، آسان نبود بلکه تلاشی آکنده از ترس و وحشت را می‌طلبید....

۵- شورای نیقیه: ۲: آریوس و بدعت‌گذاری....

زمانی که در آن تقریباً همه‌ی عالم خط فکری آریوسی داشتند و نه اتناسیوسی، سپری شد. در برهه‌ای از آن زمان، امپراتور، پاپ روم را عزل کرد و او، آخرین نقطه‌ی تکیه‌گاه ایمان به اعتقاد آریوسی بود. هنگامی که پاپ از زندان به مسندش بازگشت بر ایمان آریوسی که پیش از آن رد شده بود، معتقد بود. این مرحله‌ای بود که جز اتناسیوس و اسقف‌های مصر که بر ایمان صحیح بودند، بر آن باقی نماندند. از این روی جای تعجب ندارد که اشعیای نبی می‌فرماید: «مبارک است قوم من، مصر» (اشعیا: ۱۹: ۲۵). ولی بعدها بسیاری کرسی روم پدر الکساندری را یاری نمودند مانند پدران هم‌عصر پدر اتناسیوس که او را یاری کردند.

مسیحیت به طور کامل در جهان ویران شد و در مقابل طغیان آریوسی ذلیل شد و نماینده‌ای از کرسی اسکندریه باقی نماند جز پدر الکساندری تبعید شده و اسقف‌های مصری و بر ما است که از آثار باقی‌مانده از گام‌های پدرانمان پیروی کنیم....». مجامع مسکونی مسیحی - مجامع مسکونی و بدعت‌گذاری‌ها - مطران پیشوی.

می‌گردد. از طرف خدای پدر و پروردگار ما مسیح عیسی، فیض و رحمت و سلامتی به تو باد».^(۱)

«۱۶ و به اجماع بزرگ که سرّ تقوی است، خداوند در جسد ظاهر شد و در روح، تصدیق شد و برای فرشتگان مشهور گردید و امت‌ها را موعظه فرمود و عالم با او ایمان آورد و در شکوه به بالا برده شد».^(۲)

اولاً اصحاب اول از رساله، به عیسی علیه السلام فقط صفت ربوبیت داده است و این صفتی است که متصف شدن پیامبر و رسول علیه السلام به آن بی‌اشکال است؛ زیرا اینها علیهم السلام مریبان مردم‌اند و برای اتصاف به آن، از پدری که به آن متصف می‌شوند و نسبت به خانواده‌اش نام «رب» می‌گیرد، سزاوارترند.

علاوه بر این، در اصحاب آمده است که فرستادن فقط با امر خدای سبحان ممکن است و عیسی مأمور بود (طبق امر خداوند). بنابراین عیسی علیه السلام مأمور بود و فرمان الهی را اجرا می‌کرد و این به آن معنا است که خداوند از عیسی برتر، داناتر و قدرت‌مندتر است؛ بنابراین ثابت می‌شود که عیسی علیه السلام به کسی غیر از خود نیاز دارد تا صفحه‌ی وجودش را از نقص و کاستی بپیراید، وگرنه معنا ندارد که وی هم مأمور باشد و هم کامل مطلق، زیرا چنین چیزی مخالف حکمت است. کامل مطلق از غیر خود چه طرفی می‌تواند ببندد؟!

اما از آنچه در همین رساله در اصحاب سوم آمده است، بعد از تفسیری که ارایه نمودیم، فهمیده می‌شود که ظهور خداوند در جسد دقیقاً مانند ظهور او در تمام عوالم خلق شده و تجلی او در آن و ظهور خلقت به خدای سبحان می‌باشد. آری در اینجا ویژگی خاصی برای این کلام است، زیرا عیسی تمثیل «پرتو فروزان خدا در ساعیر»

۱- رساله‌ی اول پولس به تیموتاؤوس - اصحاب اول - عهد قدیم و جدید - جلد: ۲ - مجمع کنیسه‌های شرقی.

۲- رساله‌ی اول پولس به تیموتاؤوس - اصحاب سوم - عهد قدیم و جدید - جلد: ۲ - مجمع کنیسه‌های شرقی.

می‌باشد؛ یعنی او دست خدا، وجه خدا و صورت خدا می‌باشد و در عین حال او بنده‌ای مخلوق است و خدای سبحان و متعال نمی‌باشد. بین حقیقت و صورت تفاوت زیادی وجود دارد، همان‌طور که بین شیء و لاشیء (چیز و هیچ چیز) فرقی فراوان نهفته است.

همان‌طور که پیش‌تر بیان داشتیم، خداوند در عوالم آفرینش تجلی یافته و در آنها ظاهر گشته و آنها را بروز داده است. البته این به آن معنا نیست که وی در اینها حلول کرده است، یا این عوالم لاهوت مطلق گشته‌اند یا برخی از آنها هر چقدر هم که نورش عظمت داشته باشد، بتواند لاهوت مطلق شود زیرا به هر حال مخلوق است و به صورت نوری آمیخته با ظلمت باقی می‌ماند. بالاترین مقامی که ممکن است انسان به آن دست یابد، خدای در خلق شدن، می‌باشد: ﴿...يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ...﴾^(۱) (نزدیک است که روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر)؛ نزدیک است از خود روشنی بخشد ولی هیچ‌گاه به خودی خود نور نمی‌دهد (به همین دلیل در ابتدا، امر بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشتبه شد، تا خدا حقیقت را به او شناساند)^(۲) ولی هیچ‌گاه خودش نور نمی‌دهد.

در حدیث قدسی از خداوند سبحان و تعالی آمده است که فرمود: «زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی دل بنده‌ی مؤمن من، دارد»^(۳) یعنی او وجه الله و ید الله است، و این معنا در قرآن نیز آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^(۴) (آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست‌هایشان است) و ﴿وَبِئْتَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^(۵) (و ذات

۱- نور: ۳۵.

۲- تفصیل آن را در کتاب مشابهاات مطالعه نمایید.

۳- بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۳۹.

۴- فتح: ۱۰.

۵- الرحمن: ۲۷.

(وجه) پروردگار صاحب جلال و اکرام تو است که باقی می ماند).
و این مطلب در متونی که پیش تر از تورات و انجیل ارایه شد، به روشنی آمده است.

پسر:

در تورات و انجیل آمده است: «پدرم، پدر شما، فرزند پدر، فرزندان خدا».
«... پروردگار لشکریان اینچنین می فرماید: آنها بنا خواهند نمود، من ویران می سازم. سرزمین آنها سرزمین شرارت و خودشان مردمی که پروردگار تا ابد بر آنها خشمگین می باشد نامیده می شوند. ۵ وقتی شما همه ی اینها را به چشم خود دیدید، می گویند: بزرگی و عظمت خداوند در آن سوی سرحدات اسرائیل باد! ۶ پسر، پدر خود را احترام می کند و غلام، آقای خود را احترام می کند، پس اگر من پدر شما هستم، احترام و کرامت من کجا است؟ اگر من آقای شما هستم، وقار حرمت من کجا است؟ پروردگار لشکریان گفت: ای کاهنان، شما نام مرا بی حرمت ساخته اید».^(۱)

«۲۱ در آن لحظه روح القدس شادی عظیمی به عیسی بخشید و عیسی گفت: ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نمودی و برای کودکان آشکار ساختی. آری ای پدر، زیرا نظر تو اینچنین بود. ۲۲ به شاگردان خود رو کرد و گفت: پدر، همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر می داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواد، می دانند پدر کیست. ۲۳ و عیسی در خلوت رو به شاگردان خود کرد و به طور خصوصی گفت: خوشا به حال آن چشمانی که آنچه را شما می بینید، می بینند. ۲۴ بدانید انبیا و پادشاهان بسیاری آرزو می کردند که آنچه را شما می بینید ببینند اما ندیدند

۱- تورات ملاکی نبی - اصحاب اول - عهد قدیم و جدید: ج ۱ - مجمع کلیساهای شرقی.

و آن چه را شما می شنوید بشنوند اما نشنیدند»^(۱).

«**۱** ای فرزندان خدا، پروردگار را ستایش کنید. جلال و قوت را برای خداوند توصیف نمایید. **۲** خداوند را به جلال اسم او تمجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید»^(۲).

«وقتی عیسی جمعیت زیادی را دید، به بالای کوه رفت. در آنجا نشست و شاگردانش به نزد او آمدند. **۲** دهان خود را گشود و به آنها چنین تعلیم داد: **۳** خوشا به حال مسکینان روحانی، زیرا ملکوت آسمانها از آن ایشان است. **۴** خوشا به حال ماتمزدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. **۵** خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان وارثان زمین خواهند شد. **۶** خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. **۷** خوشا به حال رحم کنندگان، زیرا ایشان رحمت خواهند یافت. **۸** خوشا به حال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. **۹** خوشا به حال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. **۱۰** خوشا به حال کسانی که در راه عدالت جفا می بینند، زیرا ملکوت آسمانها از آن ایشان است. **۱۱** خوشحال باشید اگر به خاطر من شما را خوار می سازند و به شما جفا می رسانند و به ناحق هر گونه تهمت به شما می زنند. **۱۲** خوشحال باشید و بسیار خوشی کنید، زیرا اجر شما در آسمانها بزرگ است، آنها اینچنین به انبیای پیش از شما نیز جفا می رسانیدند»^(۳).

این عباراتی که در تورات یا انجیل آمده و جاهلان را به اشتباه انداخته است و علمای غیرعامل نیز آنها را تأویل نموده اند - تا از فرزند بودن انسان برای خدای سبحان دم بزنند یا الوهیت مطلق را برای انسان ادعا کنند - به هیچ وجه و صورتی، الوهیت مطلق برای انسان قایل نیست؛ بلکه اینها در مجموع، نفی کننده ی فرزند

۱- انجیل لوقا - اصحاح دهم - عهد قدیم و جدید: ج ۲ - مجمع کلیساهای شرقی.
 ۲- تورات مزامیر - مزمور ۲۹ - عهد قدیم و جدید: ج ۱ - مجمع کلیساهای شرقی.
 ۳- انجیل متی - اصحاح پنجم - عهد قدیم و جدید: ج ۱ - مجمع کلیساهای شرقی.

حقیقی بودن برای هر انسانی می‌باشند.^(۱) اگر انسان طالب شناخت حقیقی، با دلی گشوده به آن التفات کند همان‌طور که خدای سبحان که او را خلق کرده چنین اراده فرموده است، می‌بیند که عیسی علیه السلام پیش از آن که این عبارات را بر زبان آورد، خدا را سپاس می‌گوید و او را حمد می‌کند. اگر انسان با دیده‌ی انصاف بنگرد در می‌یابد که این عبارات بر تمام انبیا و مرسلین و اوصیا - کسانی که حجت‌های خدا بر خلقش و جانشین او بر زمینش بودند - منطبق است. هر حجتی از حجت‌های الهی، عارف‌ترین افراد زمانش به خداوند است و لذا این مطلب که فقط او و نه دیگری از اهل زمانش خدا را می‌شناسد بر او صدق می‌کند. همچنین این مطلب بر او صادق است که جانشین خدا و حجت الهی را آن‌گونه که حق معرفتش است کسی نمی‌شناسد مگر خدایی که او را خلق کرده است: «فقط پدر می‌داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواهد، می‌دانند پدر کیست».

این مطلب در سخن پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به وصی‌اش علی بن ابی‌طالب علیه السلام آمده است، آنگاه که فرمود: «یا علی! ما عرف الله الا انا و أنت و ما عرفنی الا الله و انت و ما عرفک الا الله و انا»^(۲) (ای علی! کسی خدا را نشناخت مگر من و تو، و کسی مرا نشناخت مگر خدا و تو، و کسی تو را نشناخت مگر خدا و من).

همچنین انسان باید این واقعیت را بداند که خلق، همگی عیال خداوند سبحان و متعال هستند و او بر آنها رحمت دارد، همان‌طور که پدر بر فرزندانش رحم و مهربانی می‌کند. بلکه خداوند به خلائق مهربان‌تر از مادری است که به یگانه فرزندش مهر می‌ورزد. قطعاً مخلصین از انبیا و اوصیا و اولیا علیهم السلام محبوب‌ترین خلائق نزد خداوند سبحان هستند، پس آنها اولی‌ترند به این که خدای سبحان و متعال برای آنها در این

۱- از آنجا که بعضی‌ها جماعتی با عنوان فرزندان خداوند نامیده می‌شوند، آیا فرزندان حقیقی خداوند و خدایان هستند تا براساس آن گفته شود که چون در انجیل آورده شده که عیسی فرزند خداوند است دلیل بر الوهیت و فرزند حقیقی بودن وی برای خدا می‌شود؟ تعالی الله!

۲- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

معنی، پدر باشد. چرا که آنها خدای سبحان را اطاعت کرده و نافرمانی ننموده‌اند همان‌طور که فرزند صالح از پدرش اطاعت می‌کند و به او احسان و نیکی می‌نماید؛ لذا به این معنا صحیح است که آنها فرزندان خدا باشند. ایشان لاهوت مطلق نیستند بلکه بندگانی ارجمند و گرامی‌اند، چرا که شکرگزارند: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^(۱) (و گفتند که خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است، منزّه است او بلکه آنان بندگانی گرامی هستند)، ﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^(۲) (اگر خدا می‌خواست که برای خود فرزندی بگیرد، از میان مخلوقات خود هر چه را که می‌خواست برمی‌گزید. منزّه است او. او است خدای یکتای قهار).

و قرآن بیان داشته که ایشان (علیهم السلام): ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ (نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر)، یعنی اینها خدای در خلق هستند، یعنی تجلی خدا و صورت خدایند، همان‌طور که در حدیثی از ایشان نقل شده است که: «خدا انسان را بر صورت خود آفرید»؛^(۳) «۲۶ و قال الله نعم عمل الانسان على صورتنا كسبهننا»^(۴) (سرانجام خدا فرمود انسان را بر صورت خود بسازیم که شبیه ما باشد). اینها خدای سبحان و متعال نیستند و در نتیجه، نگریستن به آنها همان نظر انداختن به خدا است و دیدنشان همانند دیدن خدا. در انجیل نیز آمده است: «۸ خوشا به حال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. ۹ خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد».

۱- انبیا: ۲۶.

۲- زمر: ۴.

۳- کافی: ج ۱ ص ۱۳۴؛ توحید صدوق: ص ۱۰۳.

۴- تورات سفر پیدایش اصحاب اول.

در قرآن همین عبارت را می‌یابی: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^(۱) (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند). ابو صلت هروی از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که مرا در زمان حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است، و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت، برترین درجات است. کسی که پیامبر را در جایگاهش در بهشت زیارت کند، خدای تبارک و تعالی را زیارت کرده است. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله معنای این خبر چیست که روایت می‌کنند: پاداش لا اله الا الله نظر به وجه خدای متعال است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: ای اباصلت! هر که خدای متعال را به وجهی چون وجه وصف کند کافر است، لیکن وجه خدای متعال، انبیا و فرستادگان و حجت‌های او علیهم السلام می‌باشد؛ آنها کسانی هستند که به وسیله‌ی ایشان به سوی خدای بزرگ و دین و معرفت او توجه می‌شود، و خدای متعال فرموده است: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (هر چه بر روی زمین است دستخوش فنا است * و ذات (وجه) پروردگار صاحب جلالت و اکرام تو است که باقی می‌ماند) و نیز فرموده است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (هر چیزی نابودشدنی است مگر وجه او)^(۲).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^(۳) (بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من نخستین پرستندگان می‌بودم).

﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾: یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترین چیز به خداوند سبحان است، و او اولین مخلوقی است که خداوند سبحان و متعال آفریده، و او نخستین کسی است که خدای سبحان و متعال را پرستش کرده است؛ لذا اگر خدای سبحان و متعال را فرزندی می‌بود (که خداوند بسیار متعالی‌تر از

۱- قیامت: ۲۲ و ۲۳.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۰۶.

۳- زخرف: ۸۱.

آن است)، این فرزند حضرت محمد ﷺ می بود زیرا آنها می گویند اولین چیزی که از او صادر شده است فرزند یا کلمه بوده است. محمد ﷺ که می گوید من نزدیکترین خلائق به خدای سبحان و متعال هستم، نگفته است من پسری هستم که از خداوند سبحان و متعال جدا شده‌ام، و نگفته است من لاهوت مطلق هستم، بلکه گفته است که من بنده‌ی خدا و پسر بنده‌ی خدا هستم: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^(۱) (و گفتند که خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است، منزّه است او، بلکه آنان بندگان گرامی هستند).

کسی که به دنبال حق و حقیقت است باید در جست‌وجوی خویش، دقت و اخلاص را قصد کند تا به حقیقت نایل گردد و خود را از خشم خداوند سبحان و متعال نجات بخشد: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْبًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾^(۲) (و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است * هر آینه سخن زشتی آورده‌اید * نزدیک است که از این سخن آسمان‌ها بشکافند و زمین باز شود و کوه‌ها فرو افتند و در هم ریزند * زیرا برای خدای رحمان فرزندی قایل شده‌اند * خدای رحمان را سزاوار نیست که صاحب فرزندی باشد).

پایان سخن سید احمد الحسن (علیه السلام) و متن‌های زیر نیز از کتاب توحید با عنوان «متونی از تورات و انجیل که ثابت می‌کند خدای یکتای یگانه، غیر مرکب است» برای بهره‌مندی بیش‌تر ارایه می‌نمایم: ایشان (علیه السلام) می‌فرماید:

این متون، روشن و محکم و مستدل است و هیچ معنایی ندارد که آنها را به گونه‌ای تأویل کنیم که با نصوصی که علمای غیرعامل در مفهوم آنها دچار اشتباه و شبهه شدند و با تفسیر غلط و طبق هوا و هوس خویش، مردم را به گمراهی کشاندند، سازگار باشد.

۱- انبیا: ۲۶.

۲- مریم: ۸۸ تا ۹۲.

۱- برخی متون در تورات (عهد قدیم):

«پس امروز بدانید و در قلب خود بسپارید که پروردگار، در آسمان‌ها و بالای آن خدا است و همچنین روی زمین در پایین‌تر از آن خدا است و به غیر از او خدای دیگری وجود ندارد».^(۱)

«ای اسرائیل بشنو، پروردگار، خدای ما، خداوند یکتا است».^(۲)

«من، من او هستم. و خداوند دیگری همراه من وجود ندارد».^(۳)

«من اول هستم و من آخر هستم و خدایی جز من، نیست».^(۴)

«من، پروردگار هستم، سازنده‌ی هر چیز، نشر دهنده‌ی آسمان‌ها، به تنهایی. گسترنده‌ی زمین. چه کسی با من است؟».^(۵)

«آیا من پروردگار نیستم و به غیر از من خدای دیگری نیست؟؛ خداوندی عادل و نجات دهنده. جز من نیست».^(۶)

«آیا ما را خدایی یگانه نیافریده است؟».^(۷)

«من پروردگار، خدای تو هستم؛ کسی که از زمین مصر از خانه‌ی بندگی بیرون آورد. تو را خدایان دیگری غیر از من نباشد».^(۸)

۱- تثنیه: ۴: ۳۹.

۲- تثنیه: ۶: ۴.

۳- تثنیه: ۳۲: ۳۹.

۴- اشعیا: ۴۴: ۶.

۵- اشعیا: ۴۴: ۲۴.

۶- اشعیا: ۴۵: ۱.

۷- ملاکی: ۲: ۱۰.

۸- خروج: ۲۰: ۲ و ۳.

۲- برخی متون از انجیل (عهد جدید):

«به حق گفتمی که او خداوند یگانه است و به جز او خدایی نیست». (۱)

«و عزت و شکوهی که از جانب خدای یکتا می آید، شما طالب آن نیستید؟». (۲)

متونی از رساله‌هایی که همراه انجیل کرده‌اند:

«زیرا خدا یگانه است». (۳)

«و خدای دیگری نیست به جز یگانه». (۴)

«ولی خداوند یگانه است». (۵)

«زیرا او خدای یگانه یافت می‌شود». (۶)

«تو ایمان داری که خدا واحد است، نیکو می‌کنی!». (۷)

۱- مرقس: ۱۲: ۲۳.

۲- یوحنا: ۵: ۴۴.

۳- رومیان: ۳: ۳۰.

۴- اول کورنتوس: ۸: ۴.

۵- غلاطیان: ۳: ۲۰.

۶- اول تیموتائوس: ۳: ۵.

۷- یعقوب: ۲: ۱۹.

پیوست ۳^(۱)

انجیل یهودا

در اوایل دهه‌ی هفتاد قرن گذشته، برخی از کشاورزان مصری در یکی از روستاهای استان «منیا» تقریباً در ۳۰۰ کیلومتری جنوب قاهره، نسخه‌ی خطی «انجیل یهودا» که روی پاپیروس به زبان قبطی نوشته بود را کشف کردند و پس از آن، این نسخه‌ی خطی بین تاجران آثار باستانی دست به دست شد تا به دست دانشمندان رسید؛ دانشمندانی که اقدام به جمع‌آوری آن کردند و به این ترتیب «انجیل یهودا» به وجود آمد.

برگردان این سند از زبان قبطی به زبان انگلیسی در پایان سال ۲۰۰۵ به اتمام رسید و در ۶ آوریل سال ۲۰۰۶^(۲) این برگردان رونمایی شد؛ جایی که روزنامه‌ی واشنگتن تایمز در ۷ آوریل ۲۰۰۶ اعلام کرد که «انجمن بین‌المللی جغرافیا»^(۳) نقاب از چهره‌ی دست‌نوشته‌های باستانی یا انجیل‌هایی برداشته است که تاریخ آن به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد.

به جهت مستندسازی، حفظ و ترجمه‌ی این نوشتار خطی، «انجمن نشنال جئوگرافی»^(۴) با همکاری «موسسه هنرهای باستانی ماسیناس»^(۵) و «انستیتوی اکتشافات تاریخی ویت»^(۶) با همکاری دانشمند سوئسی رودلف کازر که یکی از

۱- این پیوست، اسناد مختصری از اکتشاف و قطعی شدن انجیل یهودا و برخی از سخنان دانشمندان مسیحی درباره‌ی آن را در بردارد (گردآورنده).

۲- ۱۷ فروردین ۱۳۸۵ هـ. ش (مترجم).

۳- National Geography

۴- The National Geography Society

۵- Maecenas Foundation for Ancient Art

۶- Waite Institute for Historical Discovery

بزرگ‌ترین دانشمندان پژوهش‌های قبلی است، اقدام به استرداد، نوشتن، نسخه‌برداری و ترجمه‌ی متن موجود در نسخه‌ی خطی نمودند. در همین حین هیأت‌های علمی و متخصصان، اقدام به مستندسازی و مشخص کردن عمر آن با جدیدترین متدها و ابزار و ادوات با بالاترین دقت نمودند:

آزمایش کربن برای تعیین عمر کاغذ این سند:

نمونه‌هایی از پایروس گرفته شد و این نمونه‌ها را در دانشگاه تاکسون آریزونا در معرض آزمایشات کربن پرتوزا (کربن ۱۴) قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که تاریخ سند خطی به ۲۲۰ تا ۳۴۰ میلادی باز می‌گردد؛ به طوری که «تیم جول»^(۱) مدیر آزمایشات تعیین عمر در آریزونا و متخصص پژوهش‌های علمی «گرگ هودینگز»^(۲) این مطلب را به صراحت اعلام نمودند.

بررسی جوهر:

مؤسسه‌ی مک‌کرون^(۳) مرجع رسمی در بررسی جوهر با استفاده از میکروسکوپ الکترونی transmission electron microscopy tem اقدام به انجام آزمایش تطابق جوهر با نمونه‌هایی از جوهری که در نوشتن انجیل‌ها استفاده می‌شد نمود و گزارش خود را از تطابق داشتن عناصر و ترکیبات این جوهر با عناصری که برای ساختن جوهر در قرون سوم و چهارم شناخته شده بود، اعلام کرد. تجزیه و تحلیل‌های دیگری که با استفاده از «طیف‌سنجی رامان»^(۴) صورت گرفت مشخص نمود که این جوهر، شامل ترکیبات زرد رنگی که در جوهرهای قرن سوم میلادی استفاده می‌شد

۱- Tim Jull

۲- Greg Hodings

۳- mccrone associates

۴- Raman spectroscopy

نیز می‌باشد.

آزمایش تصویربرداری فراطیفی:

آزمایش‌های تصویربرداری فراطیفی بر روی نمونه‌های دیگری از این سند در آزمایشگاه فراطیفی دانشگاه برینگهام یانگ سویس به انجام رسید و تحقیقاتی که روی گیاه پاپیروسی که انجیل یهودا روی آن نوشته شده بود مشخص کرد که این پاپیروس به آزمایش‌ها به همان صورتی که پاپیروس‌های قدیمی پاسخ می‌گویند، پاسخ می‌دهد. همچنین از نتایج آزمایشات دیگری که بر روی مواد یا متن صورت گرفت، مشخص شد که این سند، سندی اصالت‌دار مصری است که تاریخش به قرن سوم یا چهارم میلادی باز می‌گردد.

بررسی سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا:

سه تن از دانشمندان بزرگ اقدام به بررسی سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا نمودند. اینان، مورش رودلف کازر استاد پیشین دانشگاه ژنو و رئیس هیأت ترجمه‌ی اسناد خطی که در نجع حمادی مصر در سال ۱۹۴۵ م به دست آوردند، مارفن مایر، دانشمند متخصص در پژوهش‌های انجیلی در دانشگاه چاپمن اورنج کالیفرنیا، و استیون امیل استاد متخصص در پژوهش‌های قبطی «مسیحیت مصری» در دانشگاه مونستر آلمان بودند. این دانشمندان اتفاق نظر دارند که مفاهیم لاهوتی و ترکیب‌های لغوی این انجیل، همانند آنچه دست نوشته‌های نجع حمادی در بردارند، هستند. تاریخ این مجموعه‌ی بزرگ از نوشتارهای خطی و متونی که در نجع حمادی کشف شد، به همان دوران و تاریخی می‌رسد که انجیل یهودا در آن به نگارش درآمده است.

تجزیه و تحلیل پالئوگرافی^(۱) خط و نحوه‌ی نگارش این دست نوشته:

استیون امیل، استاد پژوهش‌های قبطی در دانشگاه مونستر آلمان، به تحلیل پالئوگرافی خط و نحوه‌ی نگارش دست نوشته‌ی انجیل یهودا پرداخت و اطلاعات زیر را در مورد این سند ارائه داد: «نحوه‌ی نگارش دست نوشته‌ی انجیل یهودا، به واقع مرا به یاد نگاهشته‌ها و دست نوشته‌های نجع حمادی می‌اندازد».

او در حالی به چنین نکته‌ای تصریح می‌کند که دست نوشته‌های قدیمی و مشهوری که اکتشافشان در منطقه‌ی نجع حمادی صورت پذیرفته است، اشاره می‌نماید. همان‌طور که امیل نیز بیان می‌نماید که هیچ جاعلی در این زمان نمی‌تواند چنین سندی را نسخه‌برداری یا جعل کند: «برای اینکه جاعلی بتواند اقدام به جعل یا ساختن چنین سندی کند، نه تنها لازم است که او ماده‌ی اصلی پایروس را در اختیار داشته باشد - که این به سادگی داشتن هر پایروسی نیست بلکه باید پایروسی کهن باشد» و می‌افزاید: «به علاوه او باید بداند چگونه سبک نگارش و خط قبطی کهنی که در آن دوران کهن استفاده می‌شده است را تقلید کند؛ با توجه به اینکه دانشمندان متخصص در زمینه‌ی پژوهش‌های قبطی بسیار اندک و نادر هستند».

و امیل اینچنین ادامه می‌دهد: «همچنین او باید متنی به زبان قبطی به وجود بیاورد که از نظر زبان و اسلوب قبطی صحیح، و قانع‌کننده نیز باشد؛ باید توجه داشت که تعداد دانشمندان متخصصی که می‌توانند به چنین کاری اقدام کنند کم‌تر از دانشمندانی است که می‌توانند زبان قبطی را بخوانند».

اینها برخی از تصریحات علمای مسیحی درباره‌ی انجیل یهودا است:^(۲)

تیری گارسیا، قائم مقام رئیس اجرایی جمعیت جغرافیایی وطنی، می‌گوید: «انجیل یهودا از مهم‌ترین اکتشافات تاریخی دینی دست نوشته‌های کهن طی شصت سال

۱- Palaeography: دانش قرائت خطوط باستانی (مترجم).

۲- به تارنمای مقابل مراجعه کنید: <http://www.religioustolerance.org/gospj4.htm>

گذشته که در کتاب مقدس ذکر نشده است، می‌باشد. مجموعه‌ای از آزمایش‌ها برای اثبات صحت آن پیاده شده است. از جمله اشعه‌نگاری، تجزیه و تحلیل جوهر مورد استفاده، تصویرنگاری فراطیفی، و تجزیه و تحلیل متن و اسلوب زبانی». گارسیا ادامه می‌دهد: «برای اطمینان از صحیح بودن آن که عملی حقیقی از ادبیات مسیحی قدیم از نوع ابوکریفا (متون تورات و انجیل) می‌باشد».

هلن باگلز، استاد دانشگاه پرینستون و نویسنده‌ی شهیر تعدادی از کتاب‌های معروف مسیحی در یکی از سخنانش می‌گوید: «این اکتشافات افسانه‌ی تجانس دین مسیحی را بر باد می‌دهد و حقیقتاً آشکار می‌کند که چگونه جریان‌های مسیحی اولیه، متنوع و دل‌نشین بوده‌اند».

تد ویت، بنیان‌گذار بنیان اکتشافات تاریخی ویت، که یک میلیون دلار به انجمن بین‌المللی جغرافیا هدیه داده است تا انجیل یهودا را باز گرداند و از آن محافظت کنند و آن را سند خطی در دسترس عموم قرار دهند، می‌گوید: «مطالب بسیاری از روزهای آغازین مسیحیت نمی‌دانستم تا اینکه در این اکتشاف کنکاش نمودیم. این موضوع برای من بسیار دل‌نشین است. شما می‌توانید ترجمه و توضیح را زیر سوال قرار دهی، اما از محالات است که گفته شود انجیل یهودا جعلی یا ساختگی است».

اما خانم کارن ل. کنج، استاد دانشکده‌ی لاهوت دانشگاه هاروارد، از شخصیت یهودای موجود در انجیل یهودا می‌پرسد و احتمال می‌دهد که او یهودای اسخریوطی خیانت‌کار نباشد؛ بلکه او یک رهایی‌بخش و کسی باشد که می‌تواند به صلیب کشیده شده باشد. او درباره‌ی یهودا می‌گوید: «آیا او یک خائن است؟ یا یک رهایی‌بخش؟...».

شایسته‌تر بود که علمای کلیسا حداقل همان کاری را انجام دهند که کارن کنج انجام داده است؛ و حداقل چنین احتمالی را باقی بگذارند که یهودای مصلوب در انجیل یهودا، شخص دیگری غیر از یهودای خائن باشد؛ تا این احتمال درجه‌ای برایشان باشد که آنها را به تحقیق و طرح مسأله‌ای علمی فرا بخواند؛ به جای اینکه خیالات و پندارهایشان را توجیهی برای نپذیرفتن انجیل یهودا قرار دهند، و روشن است که این

رویکرد، روشی به دور از شأن و امانت‌داری علمی است.

در بیان فدا شدن و سنگ زاویه^(۱)

همه‌ی دین خدا تقریباً یک موضوع است که خداوند آفرینش انسانی زمینی را با آن آغاز نمود و خدای تعالی با ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) به آن اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره‌ی فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه و آن نقطه علی عليه السلام است. امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: «من آن نقطه هستم». و امیرالمؤمنین علی عليه السلام چیست؟! جز اینکه ایشان جانشین خدا بر زمینش می‌باشد؟! بنابراین نقطه و باء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارتند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است و خدا آن را در حجر الاساس یا حجرالاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدا شده از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. این سنگ در کتب آسمانی و در روایات یاد شده است.

قریش آن گاه که بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می‌دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره دارد و به همین جهت در مورد کسی که قرار بود حامل آن باشد، دچار اختلاف و چند دستگی شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسی باشد که آن سنگ را بر می‌دارد و در جایش قرار می‌دهد تا نشانه‌ی الهی به سرانجام رسد؛ اشاره‌ی خدای سبحان آن بود که قائم به

۱- این پیوست متن پاسخ سید احمدالحسن به یک پرسش است، که این پرسش و پاسخ در کتاب توحید و کتاب پاسخ‌های روشن‌گر بر بستر امواج - جلد ۴ به طور کامل آمده و در اینجا برای بهره‌مند شدن به اختصار بیان شده است.

حق و بنده‌ای که خدا عهد و میثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می‌کند، از محمد ﷺ که سنگ را حمل کرده بود، خارج می‌گردد.

از سعید بن عبدالله اعرج از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند نیرویی بین آنها و آن بود که ترس در دل‌هایشان انداخت تا این که کسی از آنها گفت: از بین هر یک از شما، مردی که پاک‌ترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رجم یا از طریق حرام کسب کرده باشد، نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بنا کردن آن نمودند تا به موضع حجرالاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می‌نمودند که چه کسی حجرالاسود را در جایگاهش قرار دهد تا جایی که نزدیک بود شری واقع شود (نزاع شود). در نهایت حکم کردند اولین کسی که از در مسجد الحرام داخل شود، این کار را انجام دهد. رسول الله ﷺ وارد شد. هنگامی که وارد شد، دستور داد پیراهنی پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن نمایندگان قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلندش نمودند. سپس رسول اکرم ﷺ آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را مخصوص به او ﷺ گردانید»^(۱).

پس حضرت محمد ﷺ حجرالاسود را حمل نمود و این اشاره‌ای است بر این که قائم و حمل‌کننده‌ی خطا و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد ﷺ خارج خواهد شد، و نیز حضرت محمد ﷺ کسی است که او را در صلب خود حمل می‌کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد ﷺ به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل‌کننده‌ی واقعی خطا، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ می‌باشد.

اما رنگ سیاهی که خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بپوشاند، به گناه بندگان اشاره دارد و خطاها و اشتباه‌هایشان را به آنها یادآوری می‌کند، تا شاید در حالی

که در خانه‌ی خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاه پرچم حق قائم است؛ پرچم‌های سیاه به سنگ اشاره دارد و سنگ هم به آن اشاره می‌کند و این دو با رنگ سیاه خود، با گناه و خطای نقض عهد و میثاقی که از خلق در عالم ذر گرفته شد، و همچنین به رنجی که حامل این خطا و حامل پرچم سیاهی که به این خطا و گناه اشاره می‌کند، بر دوش می‌کشد، اشاره می‌نماید؛ بنده‌ای که به نوشتن این عهد و پیمان موکل شد؛ او، همان حجرالاسود و همان قائم آل محمد است.

و این سنگ با مسئله‌ی فدا شدن که در دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، ارتباط دارد؛ چرا که دین خدا یکی است؛ چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین (علیه السلام) تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) با اسماعیل متجلی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز می‌یابیم؛ و همچنین در دین یهود دین موسی (علیه السلام) در یحیی پسر زکریا (علیه السلام) و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است؛ صرف نظر از این که نصاری گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی (علیه السلام) بوده است؛ آنها اعتقاد دارند که فردی به دار آویخته شده همان بر دوش کشنده‌ی گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان که این اعتقاد از آن انحراف یافته است، نداشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند. این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست. به عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابید که موسی (علیه السلام) رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود هنگامی که قومش خطاهایی را مرتکب می‌شوند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز خطاهای مؤمنین را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا

تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِتِمِّ نِعْمَتِهِ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١﴾ (تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید).

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آنها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و اراده‌ی معصیتی نکرد ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آنها را برای او آمرزید».

اینکه فرستادگان، گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آنها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل می‌شوند بلکه آنها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه این که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آنها به جای امت‌هایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند بلکه به این معنا است که آنها بارهایی اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند که این موضوع، طبیعتاً با اراده‌ی خود آنها صورت می‌گیرد زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست می‌نمایند. چه بسیار پیش می‌آید که یک پدر مهربان و دل‌سوز، پیامدهای خلاف‌کاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد هر چند ممکن است این کار زحمت و مشقت برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند همان‌طور وضعیت حسین علیه السلام نیز همین گونه است، و این از آن رو است که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندانش اصلاح شوند. چه بسا که بسیاری عهد را به خاطر نمی‌آورند مگر

آن گاه که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می شود بر این که آنها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می بینیم که امام حسین (علیه السلام) که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده‌ی بسیاری از خلائق قرار دهد، حج را رها می کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش منتهی می شود، در پیش می گیرد. اما ارتباط سنگ با گناه آدم (علیه السلام) موضوعی است که ائمه (علیهم السلام) عهده‌دار تبیین آن شده‌اند، هر چند این مسئله بنا بر علتی که خداوند سبحان اراده فرموده، ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه (علیهم السلام) همچنین تبیین رابطه‌ی سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته‌اند. پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با واضح‌ترین بیان عملی - یعنی هنگامی که سنگ را بوسید- این موضوع را تشریح فرموده است و البته این عمل، بیانی برای کسانی است که بصیرت دارند و کارهای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را که حکیم است و حکیمانه عمل می کند، درمی یابند، نه همانند عمر بن خطاب که به صراحت می گوید نمی داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی پرده می گوید که نفس و حقیقتش بوسیدن سنگ را بر نمی تابد ولی فقط از این رو تن به این کار می دهد که دیده است پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی تواند با آن حضرت مخالفت ورزد زیرا ادعا می کند که جانشین او است. او کار حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را سفیهانه می داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می دهد. آخر این چه مکر و حيله‌ای است؟! بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: «عمر به سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من می دانم که تو فقط سنگ هستی و نه سودی داری و نه زبانی به بار می آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را می بوسید، تو را نمی بوسیدم».

احمد با سند خودش از سوید بن غفله روایت می کند که می گوید: «عمر را دیدم که حجر را می بوسید و می گفت: من می دانم که تو سنگی هستی که نه زبانی می رسانی و نه سودی، ولی ابالقاسم (صلی الله علیه و آله) را دیدم که تو را بسیار گرامی می داشت».

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید، تصریح کرد که از این کار بیزار و

متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می‌شمارد در حالی که او شاهدی بر بندگان بر عهد و میثاق گرفته شده از آنان در عالم ذر می‌باشد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^(۱) (و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویند که ما از آن بی‌خبر بودیم).

و این اشاره‌ای آشکار برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن می‌فهمند، به این که عمر بن خطاب، منکر عهد و پیمان گرفته شده است و در نتیجه نفس وی از سنگ شاهد بیزار و منزجر است. در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجَرِ شاهد حقیقی است انکار کند، پس سنگِ شاهد، سنگِ اساس و حجر الاسود را با عبارت «من می‌دانم که تو نه زبانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که مردمی که گرداگر عمر بودند، در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرمی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، حتی خود آنها تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم عليه السلام به ارث برده بودند، لذا عمر پس انجام آن عمل، درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه حاصل؟ پس از آن که عمر بوسیدن حجرالاسود را بی‌خردی خواند چرا که نه سودی می‌رساند و نه زبانی دارد، بوسیدن آن فارغ از هر نوع حکمتی است و لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرالاسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهد بودن آن را منتفی سازد و بوسه‌ی پیامبر خدا ﷺ بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد. واقعیت آن است که اگر حجر الاسود نه زبانی می‌رساند و نه سودی به بار دارد، کار پیامبر خدا ﷺ خالی از حکمت می‌بود که هرگز چنین نیست

و امکان ندارد که عمل پیامبر خدا ﷺ معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود. بنابراین خواست و مشیت الهی بر آن بود که آنچه را که عمر نسبت به حجر یا بندهی موکل به عهد و پیمان یا قائم آل محمد ﷺ در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله آدمی نیت سوئی در دل پنهان نمی‌دارد مگر این که خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بیان اهمیت حجرالاسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا ﷺ آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا ﷺ جز بر حجرالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بندهی خود و یا با پناهندهی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد».^(۱)

منظور از رکن، حجرالاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است. ائمه (علیهم السلام) نیز شیوهی پیامبر خدا ﷺ در بیان اهمیت سنگ را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و این که آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گنااهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^(۲) (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم).

این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود ولی در زمین به سبب گناهان

۱- المحاسن: ج ۱ ص ۶۵

۲- طه: ۱۱۵.

بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمہٴ علیہ السلام) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده‌اند، همگی تأکید و بیان اهمیت حجرالاسود است و این که حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می‌گیرد، ارتباط دارد....

و پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ وارد خانه‌ی خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد که آخرین کار آنها در خانه‌ی خدا استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بر حجر الاسود سجده گزارد و پس از آن که سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توان دریافت جز این که حجر الاسود، مهم‌ترین چیز در خانه‌ی خدا باشد؟

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا ﷺ حج را بیان فرمود. پس برای هر کسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا ﷺ اراده‌ی حج نمود و آنها را نیز به آن فرا می‌خواند که هر کسی در توانش هست، حج را به جا آورد.... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن در، درب بنی شیبه بود)؛ خداوند را حمد و ستایش نمود و او را ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم درود فرستاد. سپس به سوی حجر آمد و آن را استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشید، سپس فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بیماری را مسئلت می‌نمایم. پیامبر ﷺ در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به یارانش فرمود: آخرین عهد شما به کعبه استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به

سوی صفا خارج شد»^(۱).

بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا ﷺ را دیدم که بر سنگ سجده نمود».

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا ﷺ دو رکعت در مقام ابراهیم را در طواف سنت نهاد و پیامبر خدا ﷺ و ائمه (علیهم السلام) در مقام ابراهیم (علیه السلام) نماز می‌گزارند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم (علیه السلام) بایستد، حجر الاسود مقابل او و در جهت قبله‌اش قرار می‌گیرد و این به وضوح کامل بر انطباق آیه‌ی زیر بر قائم آل محمد (علیهم السلام) یا یوسف آل محمد (علیهم السلام) یا حجرالاسود دلالت دارد: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^(۲) (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده‌ام می‌کنند).

پیش‌تر معنی این سجده را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی (علیه السلام) تأویل کردم، بیان نمودم ولی سجده در اینجا به هنگام تأویل آن بر قائم برای فاطمه و سرّ به ودیعه نهاده شده در او می‌باشد درست مانند این که سجده برای کعبه و حجرالاسود نهاده شده در آن است؛ بنابراین در اینجا خورشید محمد (صلی الله علیه و آله) است و ماه، علی (علیه السلام) و یازده ستاره نیز ائمه (علیهم السلام) از فرزندان علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) می‌باشند که عبارتند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجده‌ی آنها به این معنا است که آنها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از مظلوم زمینه‌سازی می‌کنند؛ به ویژه برای احقاق حق آن بانویی که از زمانی که خداوند خلق را آفرید تا آن‌گاه که قیامت برپا شود، صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت می‌باشد.

اما سجده‌گزاری سایر خلائق یعنی کسانی که سجده کردن به کعبه و به دنبال آن

۱- کافی: ج ۴ ص ۲۴۹.

۲- یوسف: ۴.

سجده کردن به حجر الاسود بر آنها واجب است، اشاره‌ای آشکار بر این است که آنها همگی برای قائم زمینه‌سازی می‌کنند، چه بخواهند و چه نخواهند! خدای تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^(۱) (آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب حق است و هر که را خدا خوار سازد، هیچ گرامی‌دهنده‌ای نخواهد داشت زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند).

بنابراین همگی در حال زمینه‌سازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند. همچنین کسی که عذاب بر او محقق شده است نیز زمینه‌ساز قائم است، هر یک به فراخور حال و وضعیت خود. حرکت خلائق و مسیر عمومی آنها زمینه‌سازی برای قائم است؛ کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته اکثر مردم نسبت به این موضوع جاهل‌اند، دقیقاً مانند طوفانی که گرد کعبه و حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است، می‌نمایند و با این حال از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

در ادیان پیشین، نام سنگ در تورات و انجیل نیز آمده است:

«۴۲ آن‌گاه عیسی به آنها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید که آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می‌باشد. ۴۳ بنابراین به شما می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌هایی شایسته به بار آورد. ۴۴ اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او

را می‌گوید و نرم می‌کند».^(۱)

سنگی که عیسی (علیه السلام) در مورد آن صحبت کرده است، در امت دیگری غیر از امتی که او آنها را خطاب قرار داده بود، می‌باشد. ملکوت از امتی که عیسی (علیه السلام) آنها را مخاطب نموده بود یعنی بنی‌اسرائیل و کسانی که به عیسی (علیه السلام) گرویدند ستانده می‌شود زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش که به او ایمان داشتند و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود و این سنگ به امت مرتبط با سنگ که به دستاوردهای ملکوت عمل می‌کنند، داده می‌شود. کاملاً واضح است که سخن حضرت عیسی (علیه السلام) در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است و این که زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند می‌گیرد و به امت سنگ که امت محمد و آل محمد (علیهم السلام) هستند عطا می‌نماید. عیسی (علیه السلام) ارتباط بین سنگ و بین امتی که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می‌شود را به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

ایشان همچنین این امت را با بنی‌اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است که اینها در نهایت به زمامداری نمی‌رسند. بنابراین عیسی (علیه السلام) سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری غیر از امتی که مدعی پیروی از موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) هستند برمی‌شمارد؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می‌دهد که به عهد و میثاق وفا کرده‌اند و او را یاری رسانده‌اند، همان کسانی‌اند که پادشاهی را به ارث می‌برند، چه در این زمین باشد با برپایی حاکمیت خدا و چه در آسمان‌ها آن‌گاه که خداوند از ملکوتش بر آنها پرده بردارد و آنها را کسانی قرار دهد که در آن نظاره می‌کنند یا در نهایت خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می‌دهد.

کسی که مصرا نه می‌خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور عیسی (علیه السلام) از این حرف خودش بوده است، در واقع مغلطه‌گری می‌کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود (علیه السلام)

در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند که داوود خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت این مناقشه را پایانی نیست. ولی حقیقت آن است که داوود علیه السلام و عیسی علیه السلام نجات‌دهنده‌ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می‌آید قصد کرده‌اند. عیسی علیه السلام در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می‌خواندش. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی علیه السلام گفته شده است که آنها خود، سنگ بنا در خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آنها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا در گوشه‌ی خانه‌ی خدا یا در هیكل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی علیه السلام دلالت دارد؟

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم علیه السلام موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم علیه السلام و پسرش اسماعیل علیه السلام بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن نجات‌دهنده‌ای که است در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با «سنگ زاویه» (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پروردگار می‌آید.

«... ۱۹ دروازه‌های عدالت را برابیم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. ۲۰ این، دروازه‌ی پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. ۲۱ تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، سنگِ رأسِ زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. ۲۳ این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. ۲۴ این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. ۲۵ آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. ۲۶ مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه‌ی پروردگار

برکت می دهیم...»^(۱)

برای تأکید بیشتر بر این که مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات دهنده‌ای است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است، این رؤیا را که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی (علیه السلام) دیده و آن حضرت آن را تفسیر کرده است، می‌آورم. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:

این سخن دانیال نبی (علیه السلام) خطاب به پادشاه عراق است که در آن خوابش و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد: «... ۳۱ ای پادشاه تو در خواب مجسمه‌ی بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. ۳۲ سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج ۳۳ ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود. ۳۴ وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی بدون این که کسی به آن دست بزند، به پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را در هم شکست. ۳۵ آن گاه آهن، گل، برنج، نقره و طلا همه با هم خرد شدند و باد ذرات آن را همچون گرد و غباری که در تابستان از کاه خرمن برمی‌خیزد چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. ۳۶ این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود ۳۷ ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوت و شکوه بخشیده است. ۳۸ و هر جا که بنی بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آنها غالب گردانیده است. تو آن سر طلایی هستی. ۳۹ بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. ۴۰ پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد.

۱- تورات - مزامیر - مزمور یکصد و هیجده - عهد قدیم و جدید: ج ۱ - مجمع کلیساهای شرقی.

همان طوری که آهن همه چیز را نرم و خُرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خُرد خواهد کرد. ۴۱ تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گل و قسمتی از آهن بود. این نشانه‌ی آن است که آن سلطنت، قسمت قسمت خواهد شد. همان طوری که آهن و گل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. ۴۲ اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. ۴۳ تو مشاهده کردی که آهن و گل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که خویشان را با نسل انسان آمیخته سازند. ولی همان طوری که گل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. ۴۴ در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. ۴۵ تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گل، نقره و طلا را خُرد کرد. خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است.»^(۱)

بنابراین سنگ یا نجات دهنده‌ای که هیکل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را در هم می‌شکنند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل بر می‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی علیه السلام و نه داوود علیه السلام هیچ یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد که هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می‌شود

که سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالاسودی است که در گوشه‌ی بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

حجرالاسودی که در رکن خانه‌ی خدا قرار داده شده، تجلی و نماد موکل بر عهد و پیمان است، و همان سنگ بنایی است که داوود و عیسی علیهما السلام ذکر کرده‌اند و این همان سنگی است که در سفر دانیال علیه السلام حکومت طاغوت را منهدم می‌سازد؛ او، همان قائم آل محمد علیهما السلام یا مهدی اول علیه السلام است که همان‌طور که در روایت‌های پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام وارد شده است، در آخرالزمان می‌آید.

داستان عیسی و اینکه چگونه برای آنان مُشْتَبِه شد؟^(۱)

پرسش ۱۷۹: داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه بر آنان مشتبه شد؟

داستان حضرت عیسی (علیه السلام) چیست و چگونه طبق فرمایش حق تعالی بر آنان مشتبه شد؟ ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾^(۲) (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم
تسليماً.

حضرت عیسی (علیه السلام) در شبی که بالا برده شد، با حواریون خود وعده‌ی دیدار گذاشت. همه به جز یهودا که علمای یهود را به مکان عیسی (علیه السلام) هدایت کرد در پیشگاه او حاضر شدند. یهودا به سراغ مرجع اعلای یهود رفت و بر سر تسلیم کردن عیسی (علیه السلام) به آنان، با او معامله نمود.

۱- این پیوست از کتاب «متشابهات - جلد ۴» سید احمدالحسن برگرفته شده است.

۲- نسا: ۱۵۷.

پس از نیمه شب که حواریون خوابیدند و حضرت عیسی علیه السلام باقی ماند، خداوند او را مرفوع نمود (بالا برد) و شبیه او را که به دار آویخته و کشته شد، فرو فرستاد. او سپر و فدایی عیسی علیه السلام شد و این شبیه، از اوصیا از آل محمد علیهم السلام می‌باشد؛ او به خاطر قضیه‌ی امام مهدی علیه السلام مصلوب و کشته شد و عذاب را به جان خرید.

حضرت عیسی علیه السلام به دار کشیده نشد و کشته نشد بلکه بالا برده (رفع) شد و خداوند او را از دست یهود و علمای گمراه و گمراه‌کننده‌شان که خداوند لعنتشان کند، نجات داد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

در روایتی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «عیسی علیه السلام در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب‌هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی که آنها دوازده مرد بودند. آنها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس از چشمه‌ای که در کنج خانه بود، به سوی آنان آمد در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شیخ من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی.... سپس امام علیه السلام فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی علیه السلام آمدند.... و آن جوان که شیخ عیسی علیه السلام بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند.»^(۱)

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «دوازده نفر گرد آمدند» در حالی که آن تعداد از حواریون که آمده بودند «یازده تن» بودند و یهودا نیامده بود بلکه به نزد علمای یهود رفته بود تا عیسی (علیه السلام) را تسلیم کند؛ این از موارد متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد. نفر دوازدهمی که آمد یا می‌توان گفت از آسمان نازل شد، یکی از اوصیا از آل محمد (علیه السلام) بود که پس از آنکه شبیه عیسی (علیه السلام) گردید، به صلیب کشیده و کشته شد.

آخرین کلماتی که این وصی هنگام به صلیب کشیده شدنش بر زبان می‌راند «ایلیا، ایلیا، چرا ترکم نمودی» می‌باشد. در انجیل متی آمده است: «۴۶ یسوع به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لَمَا شَبَقْتَنِي؛ یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟ ۴۷ برخی حاضران وقتی شنیدند گفتند او الیاس را می‌خواند... ۴۹ و دیگران گفتند: بگذار تا ببینیم آیا الیاس می‌آید تا او را برهاند ۵۰ یسوع باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. ۵۱ که ناگاه پرده‌ی هیکل از سر تا پا پاره شد و زمین متزلزل و سنگ‌ها شکافته گردید...»^(۱)

در حقیقت ترجمه‌ی کلماتی که بر زبان آورد چنین می‌باشد: «ای علی! ای علی! چرا مرا فرو فرستادی؟» و مسیحیان آن را به «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی؟» ترجمه می‌کنند، همان‌طور که از متن پیشین از انجیل چنین دریافت می‌شود. و فرو فرستادن یا انداختن از آسمان به زمین، نزدیک به «ترک کردن» می‌باشد. این وصی این کلمات را به دلیل جهلش نسبت به علت فرو فرستاده شدنش یا از روی اعتراض بر فرمان خداوند سبحان و متعال نگفت بلکه این پرسشی است که پاسخ را در بطن خود نهان دارد و خطابش به مردم می‌باشد؛ یعنی بدانید و آگاه باشید که چرا من فرو فرستاده شدم، چرا به دار آویخته شدم و چرا کشته شدم تا مبادا یک بار دیگر که همین سوال تکرار شد، در امتحان شکست بخورید؛ آنگاه که دیدید رومیان (یا همانندهای آنان) زمین را به اشغال خود درآورند و علمای یهود (یا

همانندهای آنان) با آنها سازش می‌کنند و من بر این زمین خواهم بود و این سنت الهی است که تکرار می‌شود، عبرت گیرید و مرا وقتی آمدم یاری کنید و بار دیگر در به دار آویختن و به قتل رسانیدنم مشارکت نکنید!

او می‌خواهد با این پرسش که برای هر عاقل پاک‌سرشتی پاسخش روشن است، بگوید: من به صلیب کشیده شدم و آزار و اهانت‌های علمای یهود را تحمل کردم و کشته شدم به خاطر قیامت صغری، قیامت امام مهدی (علیه السلام) و دولت حق و عدل الهی بر روی این زمین.

و هنگامی که علمای یهود و حاکم رومی از این وصی می‌پرسد: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ در پاسخ می‌گوید: تو اینطور گفتی، یا آنها می‌گویند، یا شما می‌گویید. او نمی‌گوید آری؛ که برای کسی که حقیقت را نداند پاسخی است غریب و شگفت‌آور؛ اما اکنون آشکار و واضح گردید.

او نگفت: آری، زیرا او پادشاه یهود نبود بلکه پادشاه یهود، عیسی (علیه السلام) بود که خداوند او را بالا برد و او شبیه همان کسی است که فرود آمد تا به جای عیسی (علیه السلام) مصلوب و به قتل رسیده شود.

این متن پاسخ او از انجیل پس از آنکه دستگیر شد می‌باشد:

«۶۳.... رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: تو را به خدای حی قسم می‌دهم ما را

بگو که آیا تو مسیح هستی؟ ۶۴ یسوع به وی گفت: تو می‌گویی....»^(۱) «۱۱ عیسی در

حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی

به او گفت: تو می‌گویی!...»^(۲) «۲ پیلاتس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او

پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی....»^(۳) «.... همگان گفتند: آیا تو مسیح هستی؟

۱- انجیل متی: اصحاح ۲۶.

۲- انجیل متی: ۲۷.

۳- انجیل مرقس: ۱۵.

مسیح به آنها گفت: شما می‌گویید که من او هستم...»^(۱) «... ۳۳ پس پیلاطس دوباره داخل ایوان‌خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره‌ی من به تو گفتند؟ ۳۵ پیلاطس جواب داد: مگر من یهودی هستم؟ امت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟ ۳۶ عیسی پاسخ داد: پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم. ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. ۳۷ پیلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که پادشاه هستم. برای این من متولد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...»^(۲)

در این متن اخیر، وصی روشن می‌سازد که از اهل زمین در آن زمان نیست بلکه برای انجام مأموریتی در آن فرود آمده است و آن، فدا شدن برای حضرت عیسی (علیه السلام) می‌باشد، و شما می‌بینی که این وصی می‌گوید: «پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست»، «ولی اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» و «و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم».

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت است: «عیسی (علیه السلام) در هنگام شکافته شدن صبح میان دو جامه‌ی زرد فرود می‌آید؛ دو لباس زرد رنگ از زعفران؛ بدنش سفید، موی سرخ و بور و فرق وسطش باز شده و بر سرش روغن زده است. نیزه‌ای در دست دارد که صلیب را می‌شکنند، خوک را می‌کشد و دجال را به هلاکت می‌رساند و اموال قائم را باز می‌ستاند. پشت سر او اصحاب کهف قرار دارند. او وزیر و دست راست قائم و پرده‌دار و نایب او است و از کرامت حجت بن الحسن (علیه السلام) در شرق و غرب عالم امنیت را برقرار می‌سازد»^(۳).

۱- انجیل لوقا: اصحاح ۲۲.

۲- انجیل یوحنا: ۱۸.

۳- غایت المرام - سید هاشم بحرانی: ج ۷ ص ۹۳.

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... و حکومت به زورا باز می‌گردد و امور، شورایی می‌شود و هر که بر هر چه غالب شود، همان کند. در آن هنگام سفیانی خارج می‌شود و نه ماه در زمین سوار می‌شود و آنها را عذابی دردناک می‌چشاند. پس وای بر مصر، وای بر زورا، وای بر کوفه و وای بر واسط! گویا من به واسط و آنچه در آن است، می‌نگرم؛ در آن، خبر دهنده‌ای خبر می‌دهد. آری در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند، غذا کم می‌شود، مردم دچار قحطی می‌شوند، باران کم می‌بارد، گیاهی در زمین نمی‌روید و آسمان نمی‌بارد. سپس مهدی هدایتگر هدایت شده خارج می‌شود؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم علیه السلام می‌ستاند...»^(۱)

احادیث بسیاری یافت می‌شود که نشان می‌دهد عیسی علیه السلام به صلیب کشیده و کشته نشد بلکه کسی که بر صلیب رفت و کشته شد، شبیه عیسی علیه السلام می‌باشد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «عیسی علیه السلام با لباسی از پشم که مریم علیها السلام ریخته و دوخته بود صعود کرد. آنگاه که به آسمان رسید ندا آمد: ای عیسی بن مریم! زینت دنیا را بیفکن.»^(۲)

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «امر هیچ کدام از انبیای الهی و حجت‌هایش برای مردم شبه‌آور نشد مگر امر عیسی بن مریم علیه السلام؛ چرا که او زنده به آسمان رفت و روحش بین زمین و آسمان قبض شد. سپس به آسمان بالا رفت و روحش به او بازگشت و این، سخن خداوند عزوجل می‌باشد: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَارْتَمِعْ إِلَىٰ آلِكَ﴾^(۳) (آنگاه که خداوند گفت: ای عیسی! من تو را برگرفته، به سوی خود بالا می‌برم)»^(۴)

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «عیسی علیه السلام نمرود و پیش از قیامت به

۱- ملاحم و الفتن - سید بن طاووس حسنی: ص ۱۳۴.

۲- بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۳۸.

۳- آل عمران: ۵۵.

۴- قصص الانبیا جزایری: ص ۴۷۴ نقل شده از عیون اخبار.

سوی شما بازمی‌گردد».^(۱)

توجه داشته باشید که عیسی (علیه السلام) پیامبر مرسل (فرستاده شده) است و از خداوند سبحان و متعال درخواست می‌نماید که معاف شود و به دار آویخته شدن و عذاب و قتل از او برداشته شود. خداوند سبحان و متعال دعای پیامبر مرسل را هرگز رد نمی‌کند. بنابراین خداوند دعایش را مستجاب نمود، او را بالا برد و به جای او، آن وصی که مصلوب و مقتول شد را فرو فرستاد. در انجیل متن‌های مختلفی وجود دارد که در آنها عیسی (علیه السلام) دعا می‌کند که به صلب کشیده شدن و قتل از او برداشته شود. از جمله‌ی آنها:

«... ۳۹ سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده و دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...».^(۲)

«... ۳۵ و قدری پیش‌تر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد ۳۶ پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگذران...».^(۳)

«... ۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده ۴۲ گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی این پیاله را از من بگردان...».^(۴)

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاب هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند بره‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی ذبح می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

این در حالی است که تمامی انبیا و اوصیا سخن می‌گفتند و هیچ یک از آنها ساکت و خاموش به قربان‌گاه نرفتند؛ آنها فرستاده شدند تا سخن بگویند و مردم را

۱- بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۴۴.

۲- متی: ۲۶.

۳- مرقس: ۱۴.

۴- لوقا: ۲۲.

هشدار دهند و موعظه کنند؛ مخصوصاً حضرت عیسیٰ (علیه السلام) چه بسیار علما و مردم را هشدار و اندرز داد؛ بنابراین اینکه وی خاموش به قربانگاه رفت بر او صدق نمی‌کند! آن کس که ساکت و خاموش به قربانگاه رفت، شخص وصی یعنی شبیه عیسی بود که بدون اینکه سخنی بگوید یا از خدا بخواهد آزار و به صلیب کشیده شدن و قتل را از او دور کند، بر دار رفت و کشته شد. او با مردم سخن نگفت و هنگامی که به او اصرار کردند و مصرانه از او پرسیدند تو کیستی، و آیا تو مسیح هستی، فقط با یک عبارت پاسخ آنها را داد: تو می‌گویی!

و به این ترتیب او ساکت و خاموش و راضی به امر خدا، به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن و کشته شدن رفت تا فرمانی را که برای آن فرود آمده بود به انجام برساند؛ اینکه به جای حضرت عیسیٰ (علیه السلام) بر دار و کشته شود.

چرا که اساساً هنوز وقت آن نرسیده بود که او ارسال شود و مردم را تبلیغ نماید و با ایشان سخن بگوید؛ «... همانند بره‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

امیدوارم هر مؤمنی که در پی درک و شناخت حقیقت است، از این مطلب بهره‌مند گردد. این انسان به زمین فرود آمد، به صلیب کشیده شد، کشته شد در حالی که هیچ کس نمی‌داند، او نخواست که از او یاد شود یا شناخته گردد. ساکت و خاموش پایین آمد، خاموش بر دار رفت، خاموش کشته شد و خاموش به سوی پروردگارش بالا رفت. اگر می‌خواهید اینگونه عمل کنید، چنین باشید.

پیوست ۶

جمعه به صلیب کشیده شدن سیزدهمین حواری (جمعه سیزدهم)^(۱)

چند روز پیش «جمعه» ای بر جامعه‌ی انسانی گذشت - جمعه‌ی «۱۳» از ماه آوریل ۲۰۱۲ - که توسط بسیاری از مسیحیان (به خصوص ارتودکس‌ها) به «آدینه‌ی شوم» نامیده شد. به طور کلی اگر کسی رفتار میلیون‌ها نفر از نوع بشر امروز و همچنین گذشتگان را مطالعه کند، می‌بیند که جمعه‌ی مصادف با سیزدهم ماه را به فال بد می‌گیرند و در آن، به صورتی متفاوت با سایر روزهایشان رفتار می‌کنند؛ از جمله نرفتن به مسافرت، عدم اقدام به خرید و فروش یا برآوردن احتیاجات‌شان در آن. حال ماجرای این رفتار نوع انسانی با این پدیده‌ی عالم‌گیر چیست؟

پیش از شرف‌یاب شدن به پاسخ آن از کلمات حواری سید احمدالحسن (علیه السلام) مایلیم گوشه‌ای از دیدگاه نوع انسان را در این خصوص بدانیم:

اما از دید غربی‌ها، آنها به طور کلی جمعه‌ای را که مصادف سیزدهمین روز ماه شود را به فال بد می‌گیرند. به عنوان مثال طبق گزارش روزنامه‌ی نیویورک هرالد^(۲) میانگین ازدواج دوازده ماه سال در نیویورک به ۱۵۰ ازدواج می‌رسد؛ در حالی که در این جمعه از مرز ۶۰ مورد عبور نکرده است. ترس از مصادف شدن با روز جمعه‌ی سیزدهم از نظر آنان، به هیچ وجه معمولی و پیش پا افتاده قلمداد نمی‌شود. دکتر دونالد دوسی می‌گوید: «عوارضی در چنین روزی گریبان‌گیر ۲۱ میلیون آمریکایی شده است؛ از جمله ناراحتی خفیف، اضطراب و تشدید احساس شومی و ترس. برخی از بستر خود بیرون نمی‌آیند یا منزل خود را ترک نمی‌کنند؛ و دیگران انواع عبادات و

۱- این پیوست را با توجه به سخنانی که از سیزدهمین حواری و وصی، سید احمدالحسن (علیه السلام) درک کردم، آماده نمودم (گردآورنده).

تشریفات را برای جلوگیری از تأثیرات این روز به جا می‌آورند».

در پژوهشی که مجله‌ی اسمیتسونیان^(۱) انجام داده است، روشن شده که شرکت‌های آمریکایی در هر جمعه‌ی سیزدهم ماه ۷۵۰ میلیون دلار زیان می‌کنند؛ زیرا در روز جمعه‌ی سیزدهم مردم خرید نمی‌کنند یا به مسافرت نمی‌روند. درصد بسیار بزرگی از آسمان‌خراش‌ها و هتل‌های در ایالات متحده‌ی آمریکا شماره‌ی ۱۳ را در شماره‌گذاری طبقاتشان استفاده نمی‌کنند و از ۱۲ به ۱۴ می‌پرنند و گاهی شماره‌ی ۱۳ به صورت A۱۲ می‌نویسند. در بیمارستان‌ها اتاقی وجود ندارد که شماره‌اش ۱۳ باشد و شرکت‌های هواپیمایی این شماره را در فهرست‌های خود وارد نمی‌کنند.

به علاوه ترس از جمعه‌ی سیزدهم فقط به ایالات متحده محدود نمی‌شود. به عنوان مثال در قرن نوزدهم شرکت بیمه‌ی دریایی لویدز لندن هر کشتی را که روز جمعه‌ی سیزدهم حرکت می‌کرد، بیمه نمی‌کرد. حتی تا امروز نیز نیروی دریایی آمریکا هیچ کشتی را در این زمان حرکت نداده است.

برخی نظرشان این است که ترس از جمعه‌ی سیزدهم، ترسی بی‌دلیل است و این موضوع بسیار به تبلیغات کاذب شباهت دارد. دکتر مارتین لوترکینگ می‌گوید: «بزرگ‌ترین نیاز انسان این است که خودش را بالاتر از باتلاق تبلیغات کاغذی قرار دهد. کسانی که گرفتار بیماری‌ها و ضعف درونی هستند، به سرعت در برابر خرافات سر تسلیم فرود می‌آورند و در حالت تشویش و ترس همیشگی قرار دارند».

تجزیه و تحلیل تحلیل دکتر مارتین از این پدیده به معنی شتاب کردن در تکذیبِ دخل و تصرفِ انسان بر نفسش می‌باشد. زبان حال مردم به صدق و راستی اعتقاد آنان اقرار دارد؛ به خصوص اینکه آنان این مسأله را بر اساس تجاربی که طی مدت‌های مدیدی داشته‌اند، پذیرفته‌اند. مردم به طور طبیعی بر اساس تجربه عمل می‌کنند؛ به این معنا که اگر چیزی را تجربه کنند و ببینند که برای آن در عمل، اتفاقی افتاده

است، همگی به آن اعتقاد پیدا می‌کنند. در این هنگام موعظه‌های مدعیان علم به آنها سودی نمی‌رساند؛ هر چند خود را با علامه، دکتر یا هر چیز دیگری توصیف نمایند. در نتیجه نصایحی از این دست در برطرف کردن اندوه آنان که در جمعه‌ی سیزدهم بر انسان غربی سایه می‌افکند، برایشان سودی نخواهد داشت.

نزدیک به چنین چیزی را نزد انسان شرقی نیز می‌بینیم. هر چند فراتر از همتای غربی خودش از جمعه‌ی سیزدهم پا را فراتر نهاده و از خود شماره‌ی «۱۳» تصور شومی دارد و نه فقط از جمعه‌ی آن.

اما واقعیت این پدیده (غم و اندوه انسان‌ها در جمعه‌ی سیزدهم) چیست؟ به طور کلی این غم و اندوه عمیق در این روز، به چه علتی رخ می‌دهد؟

پیش از هر چیز، سری به مثالی از روزهای اندوه‌باری که مسلمانان به آن اعتقاد دارند، بزنیم. به عنوان طلایه‌دار چنین پدیده‌ای، از روز دهم عاشورا یاد می‌کنیم؛ این روز، روز شهادت امام حسین (علیه السلام) خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و ریحانه‌ی محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است. از آل محمد (علیهم السلام) روایت شده است که این روز، روز حزن و اندوه است و ایشان (علیهم السلام) از برآورده کردن نیازها و مشغول شدن به امور دنیوی نهی فرموده‌اند.

شبیبه به چنین حزن و اندوهی را انسان هنگام به یادآوری کشته شدن پیامبر خدا، یحیی بن زکریا (علیه السلام) و جدا کردن سر مبارکش از جسد شریفش تجربه می‌کند. در روز جمعه‌ی سیزدهم که شبیه روز دهم محرم و روز کشته شدن یحیی بن زکریا است، چه اتفاقی روی داده یا دیده شده است؟ آیا این روز نیز نشان خون خلیفه و جانشین دیگری از خلفای خداوند در زمینش به گردن خود آویخته تا دل انسان - که اندوهی عمیق در «جمعه‌ی سیزدهم» بر او خیمه می‌زند- از خون پدرش حکایت کند؛ خونی که بر زمین سرپیچی و انکار ریخته شده است؟ و مشخص است که جانشین خداوند، همان پدر حقیقی است.

فکر نمی‌کنم پاسخ در ذهن خواننده‌ی این کتاب گران‌بها پوشیده باشد؛ موضوع شماره‌ی ۱۳ برای پیروان ادیان روشن شده، و نزد مسلمانان می‌بینیم که این عدد با

«وصی سیزدهم» از اوصیای حضرت محمد ﷺ که یادشان در وصیت مقدّس ایشان آمده و پیش‌تر تقدیم گردید همراه است؛ و او همان احمدِ وصی است. اما برای مسیحیان، ملازم با سیزدهمین حواری است؛ ملازم با بره‌ی ذبح شده‌ای که در دروئیای یوحنا لاهوتی در میان «عالی‌مقامان بیست و چهارگانه + کسی که بر تخت نشسته است» می‌باشد. مجموع آنان ۲۵ پیشوا می‌باشند: «فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ + ۱۲ امام و ۱۲ مهدی»، و آن کس که در میان آنان نشسته، وصی سیزدهم است.

طبق تعبیر عیسی ﷺ برای شخصیت به صلیب کشیده شده در انجیل یهودا: «تو سیزدهمین خواهی بود... لیکن تو برای پادشاهی بر آنان باز خواهی گشت... اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد»؛ و در مباحث این کتاب، گفته شد که یهودای به صلیب رفته، همان اسخریوطی خائن نیست و کسی که بگوید: شماره‌ی یهودای خائن ۱۳ است، در اشتباه است؛ چرا که یهودا شماره‌ی ۱۳ نبود؛ روشن است که حواریون ۱۲ نفر بودند و پس از اینکه یهودا بیرون رفت و خیانت کرد و موضوع صلیب پیش آمد، برای مدتی حواری جدیدی انتخاب شد تا عدد ۱۲ تکمیل شود. این، یعنی اینکه هیچ چیز بی‌نام یهودای خائن وجود ندارد تا حواری شماره‌ی ۱۳ گردد، و هر کس چنین بگوید، مغالطه‌گر است. بنابراین این شخص، یهودای صالح و نیکوکار است؛ و «یهودا در عربی به معنی احمد» وصی و سیزدهمین حواری، «احمد» است؛ همان‌طور که این کتاب توضیح داده است. این در خصوص شماره‌ی «۱۳» و صاحب آن، ولی در مورد «جمعه» چطور؟

جمعه، جمعه‌ی غم‌ها و دردها است؛ جمعه‌ای است که به صلیب کشیده شدن در آن اتفاق افتاد؛ و به نام‌های دیگری نیز شناخته می‌شود؛ از جمله، جمعه‌ی سوگوار، دردناک، بزرگ، یا جمعه‌ی فدا شدن. این روز در مسیحیت روز جشن و بزرگداشت برجسته‌ای است و در بیش‌تر دولت‌های جهان، پیش از عید فصّح تعطیلاتی رسمی است که در آن یادی از مصلوب و مرگ و دفن او می‌شود؛ زیرا بیش‌تر مسیحیان با

توجه به متونی که در اختیار دارند اعتقاد دارند که رفتن بر صلیب در روز جمعه اتفاق افتاده است.

حال که این را دانستیم، علت اندوه میلیون‌ها نفر از مردم در «جمعه‌ی سیزدهم» را می‌فهمیم؛ آن هم پس از اینکه دانشمندان در این موضوع سرگردان شدند و از ارایه‌ی تفسیری قانع‌کننده و محکم برای چنین پدیده‌ی جهانی ناتوان ماندند.

از این جهت که روز جمعه، همان روزی است که شبیه عیسی (علیه السلام) در آن به صلیب کشیده شد و از آن رو که شبیه، همان وصی سیزدهم «قائم آل محمد، مهدی اول، و احمد» می‌باشد - همان‌طور که مباحث این کتاب روشن کرده است -^(۱) این روز (جمعه) با دعوت امام مهدی (علیه السلام) و قیام قائم در ارتباط است؛ همان‌طور که برای شیعیان چنین شناخته شده است.

برای شناختن حقیقت این پدیده‌ی جهانی (جمعه‌ی ۱۳) و اندوه مردم در آن، از سید احمدالحسن (علیه السلام) درباره‌ی آن پرسیدم و متن پاسخ ایشان به شرح زیر است:

«اکنون میلیون‌ها نفر از بشریت جمعه‌ای را که مصادف با سیزدهم است به فال بد می‌گیرند. همان‌طور که مشخص است بیش‌تر مردم براساس تجربه عمل می‌کنند؛ به این معنا که اگر چیزی را تجربه کنند و ببینند که برایش در عمل، اتفاقی افتاده است، همگی به آن اعتقاد پیدا می‌کنند. آنها براساس تجربه‌هایشان دیده‌اند که چه بسا در روز جمعه‌ی مصادف با سیزدهمین روز، گاهی اوقات نیازهایشان به شکل قابل توجهی برآورده نمی‌شود و به این ترتیب به این موضوع اعتقاد پیدا کرده‌اند. چنین چیزی در مورد روز عاشورا از امامان (علیهم السلام) نیز روایت شده است؛ اینکه مؤمن در این روز برای برطرف کردن نیاز یا انجام کارهای شبیه به آن، بیرون نمی‌رود.

بر خلاف حزن و اندوه مردم یا بد شگون شمردن آنها نسبت به روز جمعه‌ی ۱۳، آنها از علتش بی‌خبر هستند. بسیاری موارد وجود دارد که انسان انجام می‌دهد ولی از

۱- برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب «احمد موعود، پیوند دهنده‌ی رسالت‌های آسمانی و کشتی نجات برگزیدگان» که یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) است، مراجعه نمایید.

حقیقت و اصل آن بی‌خبر و غافل است. به عنوان مثال وقتی مردم بخواهند از حسد پناه ببرند به تخته می‌زنند. اصل این مسئله همان پناه بردن به صلیبی است که شبیه عیسی بر آن به صلیب کشیده شد؛ صلیبی که از چوب و تخته بود.

در خصوص موضوعی که در موردش سخن می‌گوییم (جمعه‌ی ۱۳) فکر می‌کنم شماره‌ی ۱۳ در اسلام و مسیحیت، روشن شد. اما درباره‌ی جمعه، جمعه‌ی غم‌ها و جمعه‌ای که موضوع صلیب در آن اتفاق افتاد و اینکه سیزدهمین وصی در روز جمعه به صلیب کشیده شد؛ آیا اینکه این روز، روز غم و اندوه است، علت معقولی نیست تا مردم این روز را روزی ناخوش آیند به شما آورند؟!

ما به این موضوع استدلال نمی‌کنیم؛ ولی توضیحی است که برای کسی که به آن اعتقاد دارد بیان می‌کنیم؛ بدون اینکه اصل و ریشه‌ی اعتقاد و ناخرسندی خود از روز جمعه‌ی ۱۳ را بداند. طبیعتاً کسانی هستند که از این هم فراتر رفتند و چنین پنداشتند که عدد ۱۳ بدشگون است. ما به این موضوع کاری نداریم؛ ما درباره اعتقادی سخن می‌گوییم که میلیون‌ها نفر به آن اعتقاد دارند؛ اینکه جمعه‌ی مصادف با ۱۳، روزی است که در موردش احساس خوبی ندارند یا از آن می‌ترسند یا آن را روز شوم و بدشگون می‌دانند. اکنون علت روشن شد؛ اینکه این روز، روزی است که در آن به صلیب رفتن سیزدهمین وصی اتفاق افتاد؛ یعنی درست مثل روز دهم محرم که روز غم و اندوه است؛ چرا که این روز نیز روزی است که سومین وصی (حسین علیه السلام) در آن کشته شد. فقط تفاوت در این است که جمعه‌ی ۱۳ شکل وسیع‌تری به خود گرفته است و دین‌دار و غیر دین‌دار، به آن اعتقاد دارند» پایان سخن ایشان علیه السلام.

به این ترتیب، مشخص شد که جمعه‌ی ۱۳ به معنای جمعه‌ی به صلیب کشیده شدن سیزدهمین حواری و وصی است. این روز، روز کشته شدن او و جاری شدن خون پاکش است. به طور قطع قلب فرزند از ریخته شدن خون پدرش، غمگین و اندوهناک می‌شود.

و اکنون این پدر، «سیزدهمین وصی» و «سیزدهمین حواری» است که بازگشته

تا آقایی کند و پرچم را برای امت‌ها بلند کند و همان‌طور که پیامبران و فرستادگان خداوند وعده داده‌اند، زمین را پُر از عدل و داد کند، و در این زمین برای فرزندان‌ش فریاد برآورد؛ تا پیش از آنکه فرصت‌ها از دست برود، بیدار شوند؛ آیا یادآوری‌کننده‌ای هست!!

والحمد لله رب العالمین

و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است.

فهرست

- پیش‌گفتار پی نویس ۵
- معرفی صاحب کتاب و دعوت الهی ایشان: ۵
- احمد «سیزدهمین» از «بیست و چهارمین» پیر در متون ادیان: ۶
- کتاب «سیزدهمین حواری» پیش‌رو: ۹
- پرسش و پاسخ ۱۳
- شیر و بره در رؤیای یوحنا... کیست؟ ۱۳
- شاخه‌ای که از تنه‌ی یسعی بیرون می‌آید: ۱۸
- زنی که خورشید و ماه را در بر دارد: ۲۳
- بشارت به عیسی صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله چگونه انجام شده است؟ ۲۸
- عدد دجال یا وحش: ۴۴
- اسلام، خشونت و حقوق زن: ۴۷
- نصیحتی به هر مسیحی که خواهان شناخت حق است: ۵۸
- مسئله‌ی صلیب و انجیل یهودا: ۶۴
- شبیبه به صلیب کشیده شده، کیست؟ ۷۰
- پیوست‌ها ۱۱۳
- پیوست ۱ ۱۱۳

- پیوست ۲ ۱۲۱
- کلمه ۱۲۱
- عمانوئیل یا خدا با ما است: ۱۲۳
- خداوند در جسد ظاهر شد: ۱۲۷
- پسر: ۱۳۰
- پیوست ۳ ۱۳۹
- آزمایش کرنن برای تعیین عمر کاغذ این سند: ۱۴۰
- بررسی جوهر: ۱۴۰
- آزمایش تصویربرداری فراطیفی: ۱۴۱
- بررسی سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا: ۱۴۱
- تجزیه و تحلیل پالتوگرافی خط و نحوه نگارش این دست نوشته: ۱۴۲
- پیوست ۴ ۱۴۵
- پیوست ۵ ۱۶۱
- پیوست ۶ ۱۶۹